

نوشته ی مصطفی عمرزی



افغان زمين

(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

Ketabton.com

اوربند

به نام آفریده کار بی همتا

افغان زمين

(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

۱۳۹۸ شمسی

مشخصات کتاب

نام: افغان زمين
(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۳۸

نوبت چاپ: اول

سال: ۱۳۹۸ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- افغان زمین (مقدمه)..... ۱
- ۲- مجله ی اوربند..... ۴
- ۳- اوربند..... ۵
- ۴- دختران افغان..... ۹
- ۵- وقت فراخ خاطر..... ۱۴
- ۶- شهری که عوض شد..... ۱۷
- ۷- کندهار در صد سال قبل..... ۲۲
- ۸- جنایاتی که فراموش کرده ایم..... ۲۶
- ۹- وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!..... ۳۶
- ۱۰- سیمای خوش کابل..... ۴۰
- ۱۱- دری، نام جهان شمول برای افغانان..... ۴۴
- ۱۲- پغمان و بنا هایش..... ۵۰
- ۱۳- سرخورده و سرافکنده..... ۵۶
- ۱۴- بیداری..... ۶۱
- ۱۵- مردم، خشمگین اند!..... ۶۶
- ۱۶- پیکره ی بی سر..... ۷۱
- ۱۷- نهال شکسته..... ۷۶
- ۱۸- حق خویش را بخواهید!..... ۸۱
- ۱۹- امان افغان..... ۸۷
- ۲۰- پایه های لرزان..... ۹۴
- ۲۱- رهبری هستریک..... ۹۷
- ۲۲- تصاویر اوربند..... ۱۰۲
- ۲۳- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۳۳

افغان زمين

(مقدمه)

افغان زمين، تعبير من از تنوع تاريخي ما در فرامرزهاي سياسي است. يعني جغرافياي وسيعي كه تنوع سوژه دارد. در زمينه ي خوب مجله ي به يادماندني «اوربند»، سعي كردم با ذهنيت بازتر بنويسم. بنا بر اين، چندگونه گي مضاميني كه در اين مجله مي نوشتم، با تنوع سوژه ارائه شده اند. با اين رويكرد، هدفم بيشتر خلط مفاهيم مختلف بود تا در سنت آن، پرداخته هاي تخليقي ما با حذر از يك طرفه شدن، تنها آيينه ي سياسي نباشند. پديده ي سياسي نيز روي يك مجموعه ي بزرگ عمل مي كند كه با باور هاي ما در عرصه ي حكومت، نوعيت مي يابد.

مجله ي خوب اوربند در سال ۱۳۹۴ش وارد عرصه ي فرهنگي افغانستان شد. چند دليل عمده، مرا واداشت در آن قلم بزنم. نخست، با اهتمام دست اندر كاراني منتشر مي شد كه سال ها در كار نشر كتاب بودند. الحاج اسدالله دانش با ابتكار مجله ي اوربند، سعي كرد چه گونه گي مفاهيم مختلف را در زمينه ي سياسي، اما مسالمت آميز تعميم دهد. به دعوت او، گروهی از اهل خبره ي افغان، آتش بس فرهنگي ما را وارد تنازع اجتماعي - سياسي كردند.

مجله ي اوربند با فراز و فرود، ۱۹ شماره چاپ شد. به استثنای چند شماره، همكار بقيه ي آن بودم؛ هرچند عمر اوربند ما زياد نبود، اما الگوي آن يك تجربه ي خوب ديگر بود كه يقين دارم به تبعيت از آن، مطبوعات افغاني را در زمينه ي كيفيت كمك مي كند. چنان چه آوردم، تنوع سوژه در مشي نشراتي اوربند، نه فقط يك

کلکسیون خوب نشراتی را پدید آورد، بل تجربه ی من از چنین فعالیتی، جزو باور های کثرت گرایی، حداقل در نوع کار خودم، با این تلقی به همراه شد که در امر رسالت، رعایت توازن کاری، بسیار مهم است.

افغانستان در پسا حکومت های کودتایی با عدول از مشی کثرت گرایی، نه فقط موفق نبوده، بل در میلان، از شناخت عمومیاتی که پیوسته به هم تاثیر می گذاشتند، دچار ناسویی شده است.

کنار ماندن علایق مذهبی مردم در رژیم های کودتایی، مخالفت های جهادی را باعث شد. در حاکمیت تنظیمی، انحصار و تاراج، زود مردم را از قربانی های جهادی دور ساختند. این باخت که نتوانست داعیه ی طلب غرامت و ضایعات را جهانی بسازد، در نوع دیگر انحصار مذهبی (حکومت ملایان) به قدری کشور را منزوی می سازد که بالاخره کل جهان را به افغانستان آورد.

در زمینه ی کار فرهنگی معتقد به تنوع و کثرت گرایی، در مجله ی اوربند سعی کرده بودیم تنوع، فرامرزی باشد. به هر حال، اوربند نیز قربانی عدم توجه ی مزمنی شد که در خلای آن (کاهش کار فرهنگی)، جریان فکری ما در نبود امنیت مالی، همیشه به نفع بیگانه، سقوط می کند.

روزی به شوخی به یک دوستم گفتم: دری بگو! گفت: پول ندارد. فکرش را بکنید در سالیان اخیر، خرکار های تنظیمی نیز میلیاردر شدند، اما هنوز کتاب، نشریه و مجله را از پول شخصی چاپ می کنیم و قلم رایگان را از چشم نیانداخته ایم. در حالی که بخش بزرگ عاید ما در زمینه ی بی کیفیت ترین مواد وارداتی ضایع می شود، تشله، پوقانه، چرس، بنگ و سایر اعضای آن قیمت دارند،

افغان زمين / ۳

کار فرهنگي ما پول نډارد. يعنى مردم نيز عادت کرده اند مهمترين امتعه ي تعالى بشرى را مفت بگيرند، اما نخوانند. ناگفته هايي زيادى باقى ماندند که مى خواستم در خط اوربند ما(فرهنگي) عمومي بسازم. اميدوارم با ارجحيت اجتناب از جنگ، بار ديگر موفق شويم با کار فرهنگي، به خصوص جناح هاي متخاصم را قناعت دهيم که اگر اوربند/ آتش بس نکنيم، ضياع هزاران فرصت فرهنگي، سياسي، اقتصادي، عمراني و انکشافى ديگر، شايد به قيمت فروريزى سقف مملکت ما تمام شود.

مصطفى عمرزى

۱۳۹۸/۷/۲۸ ش

مارکيت ملي، کابل - افغانستان

مجله ی اوربند

سعی ما در تنوع کار فرهنگی پیرامون تصویر، به نشریاتی نیز می رسد که خوب مانده اند. با تعمیم مفاهیم «اوربند» (آتش بس) در زمینه ای که تنازع سیاسی به تحاریف فاحش گذشته و حال انجامیده، شماری که با داده های فرهنگی موثر و متاثر از نزاکت های اجتماعی، سعی می کنند انتقال تنوع موضوع به وسعت فکر بیانجامد، در میان چندین تلاش خوب فرهنگیان افغان، مجله ی «اوربند» را نیز سراپا نگه داشته اند.

هرچند «اوربند سیاسی» در تنازع دنبال می شود، اما باور به قطع منازعه، صاحبان درک و خرد افغان را یقین می دهد اگر بسط ارزش های فرهنگی، مدام باشد، آرامش جمعی را فراهم می آورد. بنا بر این «اوربند فرهنگی»، مستمر شده است.



اوربند (آتش بس)

کشور ما، سرزمین آرمان هاست. کابوس جمهوری ناخواسته، تعبیر روز روشن کودتاگران وابسته بود. از همان سال ها، امید های مردم به آینده ای وصل شده اند که پس از چهل سال شب و روز، صلح در آن، به سراب می ماند.

تکاپو برای خموشی آتش جنگ، اما هیچگاه آتش بس نشد. ایست شعله های سوزان جنگ، دم نفس هایی بود که برای بازدم، در کوره پف می کردند. بالاخره مشی مصالحه ی ملی، تنگ نظرانی را به عقل آورد که فکر می کردند جنگ، راه حل است.

تا پایان امارت اسلامی طالبان، هرچند همانند سده ها، طوالت تاریخی نداریم، اما در همین مقطعه ی کوتاه، مصایبی بر مردم و مملکت تحمیل شدند که با کل فجایع تاریخ، رقابت می کنند.

«اوربند» (آتش بس)، حتی به ایده ی مبدل می شود که از آغاز بحران تا کنون، رنگ آمیزی خواسته های انسانی و مظلومانه ی مردم ماست. از نوشته های کودکان تا سروده های بزرگان، ادبیات معاصر ما، قاموس بزرگی دارد که صلح را معنی می کند؛ اما «اوربند»، آغاز زود هنگامی ست که عمر کوتاه می یابد.

سه سال قبل، دانش فرهنگی ما (منظور اسد دانش است)، رنگی به مطبوعات افزود که با امید «اوربند»، انتشار یافت. این آغاز تب «آتش بس» فرهنگی، با سرلوحه ی واضح (نام)، اصرار می ورزید خلط افکار، مجموعه ای شود که با امیدواری ما به آینده، امید

هایی بازخوانی شوند که در گور خفته ی ملت، با هزاران افغان، دفن کرده بودند.

در مجله ی «اوربند»، سعی می کردیم آسوده گی های مردمان وظیفه شناس و رسالت مند، معنی نیاز ما به صلح را با خط سرخ «اوربند» تبیین کنند. از اول عقرب سال ۱۳۹۴ تا ۱۵ حوت این سال، با هفت آرایش، ده شماره از «اوربند» فرهنگی ما گسترده شد.

افسوس که صخره های سنگ های عظیم که از شانس بد، بارها از فراز کوه ها و کوهپایه ها لغزانده اند، از خط سرخ ما می گذرند. سر «اوربند» فرهنگیان نیز به صخره های سنگ ها بر خورد.

از عجایب حدود دو دهه ی اخیر، فرجام نویسی های زود هنگام است. در هنگام شمارش دست آورد های سالیان آخر، سیاهی ارقام، دهن های زیادی را پُر می کرد. طول و تفصیل رسانه ها، مزه دارتر از همه بود. خوب و بد، کمیت و کیفیت، هرچند با نسبت بالایی عدم تعادل قرار دارند، اما یکسره خوردسال مُرده اند.

می گویند در کشور های جهان سومی، افزون بر مشکلات، آلوده گی های محیط زیست نیز از عمر می کاهند. مثلاً پایان عمر در افغانستان از ۵۰ آغاز و نهایتاً به ۶۰ خاتمه می یابد. من با ۳۶ سال عمر، خیلی نگرانم که ۱۴ سال بقیه، خیلی کم است. بالفرض اگر از امکانات ۶۰ رسیده گان مستفید شوم، این، لازمه ی ارائه ی انواع خدمات منفی سیاسی می شود که می توانند سن ۶۰ را بیمه کنند. بنا بر این، تشوش روانی ما از سقوط «اوربند» های فرهنگی، به مرض دیگری مبدل شده است که می بینیم، با این همه نیاز به

درمان روانی، فرهنگ و فرهنگی، کمتر از معیارات ۵۰ و ۶۰، عمر می کنیم.

تکاپو برای «اوربند»، حالا به کلکسیون امیدهایی مربوط می شود که در کنجی در خانه ها، کتابخانه ها و کتابفروشی ها، اما به محققان آینده کمک می کند در قسمت تهیه ی کتبی که روی امید های فرهنگی ما تالیف می شوند، دچار محدودیت منابع نباشند. به هر حال، در فراسوی میدان های جنگ، امید ها با آینده مرتبط می شوند که روی بی آرایش ترین خواسته های انسانی شنا می کنند.

اما این «اوربند» ما چه گونه بود!

مجله ای در اندازه ی معمول، با جلد رنگه و کاغذ بوک پیپر، با حمایت مالی اسد دانش، ابتکار و رنگ آمیزی سپین سهار، همکاری قلمی ده ها تن از نخبه گان قلم به دست افغان، با رعایت کل جوانب نوآوری و آراسته گی، نه فقط ما را تشویق می کرد که «اوربند» ما حس می شود، بل ستایش خواننده گانی را به همراه داشت که می دیدند یک نشریه ی کاملاً معیاری با استتیک که از آرایش بالای صفحه حکایت می کرد، در سایه ی آرامش هایی که «آتش بس» به ارمغان می آورد، در نهایت یک کوشش خوب فکری، برای امر خیر است.

در پایان زودنویسی عمر کوتاه «اوربند» فرهنگی، اما نا امید نیستیم. این درست است که دست ما از حس ملموس صلح کوتاه شد و با انتقال در دنیای مجازی، در هرج و مرج تضاد و تناقض شنا می کنیم، اما یاد ما نرود ارزش آن روشنگری هایی که منطبق دارند و مستدل اند، رهنمود های آشکار برای کسانی اند که از فیض سواد،

از غنای مجامعی سود می برند که خوب و بد را بهتر می شناسند و از همه مهم تر، برای کمک به دیگران عالم با عمل اند. مجله ی «اوربند» با دو زبان ملی پشتو و دری افغانی، چندی صبایی بود که خوش می وزید.

دختران افغان (عرف معنی از این آفریده)

سخنسرایی بر موقف و شان زنان و دختران افغان، رعایتی می خواهد که در هنگام پرداختن به شان مردان و جوانان افغان، به کار می بندیم.

در سرزمین کهن ما، زنان و دختران از انزوای خانه ها، حرمسراها و کاخ ها تا حضور اجتماعی و سیاسی، در فرصت هایی که یافته اند، شان خویش را به عنوان کسانی که کمتر از شان مرد را نمی پذیرند، تبارز می دهند. از رابعه ی بلخی که قربانی جسارت عاطفی شد تا گوهرشاد روشن ضمیر که در پای جهالت مردسالارانه قربانی داد، از ملالی، پرچمدار وطنخواهی تا ناهید شهید که در برابر تجاوز سرخ، قامت بیافراست و شهید مینا که در شعله های داغ کمونیسم ستیزی و در هنگامه های تهداب گذاری افراتیت دینی، پرچم زنان و دختران جسور افغان را برافراشت، زنان و دختران ما با تداعی حماسه ها تفهیم کرده اند در سختی ها نیز از برپایی پرچم شان خویش باک ندارند.

تهور دختران و زنان افغان، حتی در تاریک ترین برهه های تاریخ ما، سدها را شکسته است و این حس کمک می کند در سنگ بنیان تعصب، از توان وجودی بی نصیب نشویم که گرچه ظریف و زیباست، اما محکم و استوار می ماند.

وصف کردار و اندیشه ی مونس، در روایت های تاریخی، آفرینش های ادبی و ستایش مردان، محل بسیار بر سخن سرایی هایی نمی گذارند که وقتی قلم بر شان دختران و زنان افغان می رود، دیباچه هایی می شوند که سرآغاز مقام اند.

تغییر به عنوان اصل مهم در روند بشری شناخته می شود و از هیچ امری مستثنی نیست. اگر از گذشته های دور، هنوز تفکر زن ستیز در تمام سطوح این سرزمین به مشاهده می رسد، این خشونت با ابعاد گسترده ای که بر تحولات حیات بشر افزوده می شوند، در گسترده گی به این می ماند که با دست آورد ها دشواری ها نیز انکشاف یافته اند.

در جهان ما، تجربه ی زنده گی در حدود کشور ها و جغرافیا ها با تنوع اندیشه و فرهنگ، اشکال مختلف سیما های اجتماعی، سیاسی و... را به نمایش گذاشته است.

با کُل تاریخ زن ستیز، دنیای ما، این تفکر پوچ و غیر انسانی را به رسمیت نمی شناسد. حس مشکل، برخاسته از کشاکش هایی ست که بشر حریص را از زمانی که دست به چپاول برد و رسمی در این زمینه بر جا گذاشت، وامی دارد همچنان و برای نفع خویش، گاه از راستی روگردان شود.

افغانستان ما با عبور از مسیر تاریخ که گاه در حماسه ها، فریاد حضور زنان را بلند کرده است، همگام با کاروان تمدن، زنجیر های زن ستیز را می شکنند و در اوایل قرن بیستم، جامعه ی ما می پذیرد که بخش مهمی از توانش را برای «هیچ مداری»، محبوس کرده بود.

از سلطنت شاه امان الله تا سقوط حکومت ملا برهان الدین ربانی، زنان و دختران افغان در نوسانات اجتماعی و سیاسی، با وجود تحمیل طرز تعاریفی که به ویژه پس از هفتم ثور برای آنان می شد، هرگز محبوس نمانده اند.

زباله های سیاسی که در واقع ایدیالوژی ها بودند، برای ستیز دو

جانب متخاصم (بلاک کمونیسم و کاپیتالیسم)، تراشه‌هایی بریدند که در آتش، دود، بارش و این بوران، بنیادگرایی از ژرفای تاریکی‌های قدیم، دوباره روشن شود و نیاز برای نابودی دشمن (کمونیسم) که خود حاصل چپاول هستی انسان با هیولای سرمایه داری بود، سودجویان را که فقط در اندیشه‌ی منافع خود بودند، وامی دارد جواز پدیده‌ای را صادر کنند (بنیادگرایی) که در پیامد (سلفی‌گری) دامنگیر خود آنان و تمام دنیا می‌شود.

تفکر میان‌تهی و قرون وسطایی که در حاکمیت ملایان، گریبان ملت افغان را گرفت، حتی ارزش آن را نداشت مردمان هزار سال پیش را دربر گیرد. این تفکر با قالب‌های پوسیده‌ی گذشته، مواد دودزده‌ی جنگ‌ها را شمایل می‌ساخت که در بی‌نهایت خود، مردمان و رهروانی را به راه بیاندازد که حقیقت دنیا را با تاویلات مردمان کوتاه فکر و طرد شده از دنیا دنبال می‌کردند. این طرز فکر که خود در مسیر تغییر جهان اسلام از اصول قرآنی، فاجعه‌ی چپاول جهان اسلامی را با حضور استعمار تضمین کرد، جوامع مسلمان را در در مانده‌گی عقب‌مانی با ناتوانی آنان در برابر متجاوزان، به عنصر عجز مبدل می‌سازد.

معنویت توام در فرهنگ‌های اصیل و برخاسته از شان افغان متدین و جسور، در سخت‌ترین سالیان زنده‌گی نیز این اعتماد به نفس را برای او به ارمغان می‌آورد تا همیشه امیدوار باشد: هیچ سیاهی، ابدی نیست!

آموزش، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اردو و حضور بیرونی، پُر رنگ و پُرافتخار دختران و زنان افغان، بیش از همه بر جامعه‌ی خود آنان تاثیر می‌گذارد و همه با تبعیت از یکدیگر، به این فهم رسیده‌اند که خاطر فراخ برای زنده‌گی، در مبارزه‌ای تضمین

شده که خواهان جسارت آنان در حضور بیرون از زندان خانه و اندیشه ی زن ستیز است.

با آن که فراز و فرود نقش زنان و دختران افغان در پستی و بلندیای موقوف، مسیری مشخص دارد، اما فرصت هایی پس از ملایان در پیچیده گی بازی های سیاسی، هیچ تضمینی نمی دهند. پا به پای زمینه های انسانی، تفکر کهنه با سنگرگیری در برابر دست آورد ها و ارزش ها در چند قدمی ما، خیلی نزدیک است.

چند سال قبل را به یاد دارم که در هوتلی، برای تجلیل از هشتم مارچ، تجمع کرده بودیم. مانند رسم معمول در محافل افغانان، نمایشی که مَهري بر تاييد عرف بود، از سوی ممثلان افغان اجرا شد که با تمثيل شاد روان انيسه وهاب، شجاعت زن افغان را با از خودگذری در همان تعاريفی برجسته می سازد که گاه غیر واقعی ترین می شوند.

موضوع نمایش، از خودگذری زنی بود که با وجود ظلم شوهرش که برای هوای نفس، او را در کنار اختیار همسر دیگر، نادیده می گیرد و این حرکت که با تعبیر نادرست از دین، در زمینه ی شهوت می افتد، نقش زنی را که زنده یاد انيسه وهاب اجرا می کرد، در چهره ی زنانی به نمایش می گذارد که ستم را می پذیرند و دم نمی زنند.

جمله و ادای زنده یاد انيسه وهاب به یادم است: «پروا ندارد؛ زن افغانم!» این وصف که از عنصر شکيبایی زنان افغان، سرچشمه می گیرد و متانت آنان را تعريف می کند، گوشه ای از همان جفاست که گذشته و گذشته گان، بار شانه هایش کرده اند. او اگر می خواهد در دورترین منزلگاه، از آفت سایه ی سیاه، خودش و

افغان زمين / ۱۳

حيثيت را در روشنايي نياز بر توان، برکنار کند، بایسته است در کرانه های حقيقت و نياز، از زورق شکسته و سوراخ که همواره او را در اعماق نگونبختی غرق کرده اند، پیاده شود.

مهمترین و بهترین ایده در مسیر سعادت دختران و زنان افغان، مبارزه با پدیده ای است که تعصب نام دارد و در افغانستان ما، زن ستیزی نیز تعریف می شود.

شهلا زلاند، شعر زنده یاد نادیا انجمن را چه خوب می خواند:

من، نه آن بيد ضعيفم که ز هر باد بلرزم

دخت افغانم و برجاست که دايم به فغانم

<https://youtu.be/Xe-V5R6V87c>



وقت فراخ خاطر

از روزی که با آواز گلوله‌ها، هفتم ثور را آغاز نهیب جنگ‌ها دانستیم، از همان روز، مفهوم آسوده‌گی در فرهنگ واژه‌گان افغانی، معنی دگرگونه یافت.

آسوده‌گی‌های پس از هفت ثور، در همان وابسته‌گی‌هایی خلاصه می‌شدند که یا در پیوند با رژیم یا در پیوند با مخالف رژیم و یا هم در پیوند به هجرت، اندیشه‌های مشوش در ذهنیت‌های ناآرام بودند و جست و جوی آسوده‌گی در آن به معنی جست و جو در میان ایدئالوژی‌ها بود. همان‌گونه که سیاست، جامعه‌ی افغانی را در پیوند با زنده‌گی احاطه کرد، آسوده‌گی نیز در لفافه‌های بسته که محدود بودند، شانس آن افغانانی شد که در شانس استفاده از آسوده‌گی سیاسی، عمر می‌یافتند.

سی سال جنگ، نسلی را زاده است که در تقلا برای زنده‌گی، مفهوم آسوده‌گی را به درستی درک نمی‌کند. در قناعت برای دریافت آن چه آنان را برای سالیان دیگر قناعت می‌دهد، می‌پندارند که این مسئله، به معنی همان آسوده‌گی ایست که در دورنمای جهان بیرونی، بهتر و بهترین دارد.

در شرایطی که کمترین دلخوشی‌ها، رسیدن به آرامش‌های پیشین است، مسوولیت جوانان ما به نام گرداننده‌گان چرخ مصدوم سرزمین، در گستره‌ی معنی، خیلی وسعت می‌یابد.

ما در کشوری زنده‌گی می‌کنیم که قربانی‌ست؛ زیان می‌بیند و کمترین سهل‌انگاری بر حقیقت افکارش، اغماض بر حفره‌هایی‌ست که آهسته‌آهسته بزرگ می‌شوند.

فراخ خاطر، همان لحظه‌های نیست که در کشوری همانند این جا،

با آسوده گی، دنیا و مافیهای آن را فراموش کرد و در خلسه ی استراحت، از هنجاری غافل شد که در هر لحظه، ناهنجار می شود. ما نیاز داریم در آسوده گی هایی که منشه در ضیاع زمان است نیز در اندیشه باشیم که پس از آرامش های مصنوعی، جست و جو در کدام راه، به نفع ماست؟

در افغانستان ما، وقت فراخ خاطر، به معنی راحتی های فرار از دشواری های روزگار است. در چهل سال اخیر، صبوری برای حذر از آسیب های جنگ، مردم را در حاشیه ی مسوولیت هایی قرار می دهد که به زور از وی گرفته اند.

بی تفاوت، نظاره گر بازیگرانی شدیم که در چهل سال آزمون، همیشه ناکام بوده اند. آنان با انحصار امتیاز قدرت، مردم را با ایجاد فاصله از مسوولیت های آنان در نظام، به توده های بی مسوولیت مبدل ساختند که با فرار از رعشه ی اجتماع در حال تغییر و نوسان، آرامش ها را در کنار کشیدن و صبوری بر مصایب بدانند.

ما سال هاست که وقت فراخ خاطر نداریم. خاطر پریشان مردم آسیب دیده که مهمترین خاطرات آنان تاریخ جنگ، فنای هستی و دفن نزدیکان است، آرامش را در صبوری به ستمی یافته که با هر گام نادرست مجریان حاکم، راه و مسیر زنده گی او، بسته می شود.

عمر ما می گذرد، اما «تیر» نیست! هر جا که مجلس، بندار و دیره می کنیم، ادبیات ما پس از تبادل شکران صحت و سلامت، ناگزیری تحمل و صبوری بیشتر، بالاخره با محفل خورد و خوراک و نماز جماعت به پایان می رسد.

روزی با دوست عزیز و همصنفی گرامی زمان پوهنتون (حمید نورزاد)، چت می کردم. او به مزاح نوشت: او بچه! کجاستی؟

ساعتت می گذرد/ تیر است؟
نو شتم: حمید عزیز! ساعتت می گذرد، اما تیر نیست.
لغت «تیر» در ادبیات معمول/ عامه ی دری زبانان کابلی، به معانی
عبور و زمان مسرت است.

شرح تصاویر:

من و همصنفيان عزیز دوران آموزش در پوهنحي ژورناليسم پوهنتون کابل. چهارده سال پس از فراغت یکجا شدیم و در نوبت لطف ماهر شیرزوی در خانه اش در مسیر بند قرغه، تماشای کمی و زیادی، موهای ریخته و سفید، وزن های باخته و افزوده، قصه های کار و بی کاری و خلاصه معرفه ی نو از همدیگر که با عبارت «چه قدر تغییر کرده ایم!» در این گسیل، معمول بودند. من با عینک هایم در حال خوردن و چرت زدن، کاملاً شناخته می شوم.



شهری که عوض شد (لغمان تاریخی)

پس از عبور خونین از ماجراهای تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش‌های نسبی را تجربه می‌کنیم، سرزمین ما در سیمایی معرفی می‌شود که با مهمترین ودیعه‌ی الهی، طبیعتش را بیشتر می‌نمایاند. در فرصت‌هایی که یافته‌ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست‌آورد‌های عمرانی آن، مرا واداشته‌افغانانم را به تداعی بیرم:

در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان ارثیه‌ای دارد که سهم ما در کار مدنی- فرهنگی پُراج بود. جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش‌های مدنی فرهنگی آن نهادینه نمی‌شود. این ضرورت در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بارها کوشیده‌اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش هویتی آنان از هم بپاشند، برمی‌انگیزد مسیری که آنان را از گذشته تا کنون صاحب جاه و مقام نشان می‌دهد، بازسازی کنیم. در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست‌آورد‌های فرهنگی- مدنی معاصر که زمینه‌ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع مقوله‌ی سیاسی خود ما استحکام بیشتر می‌یابد. بنا بر این، توجه بر ارزش‌های تاریخی ما که بسیار عتیقه‌(باستانی) نباشند، خیلی مهم می‌شود.

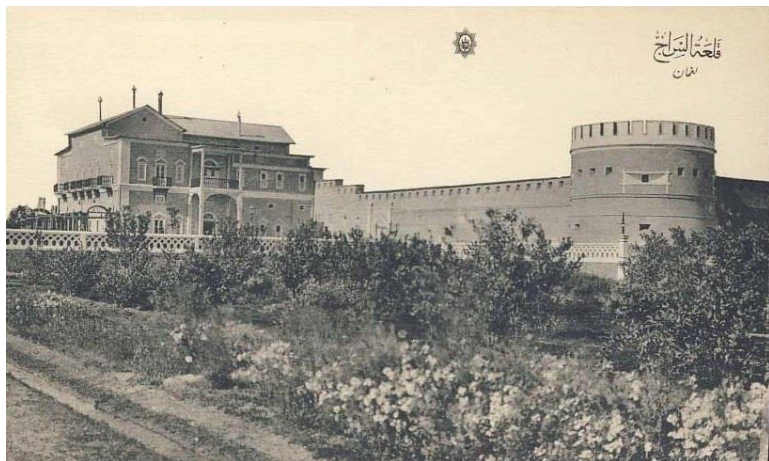
در یک سفر کوتاه به ولایت زیبای لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شیفته کنند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت محروم حبیب‌الله خان، بناهای

افغان زمين / ۱۸

تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه ساخت که این شهر مشهور، چه قدر عوض شده است! لغمان، اصلیت طبیعتش را حفظ کرده است، اما شوربختانه همانند بخش های دیگر افغانستان، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش اکثراً نشانه ی تصویری نوشتاری دارند.

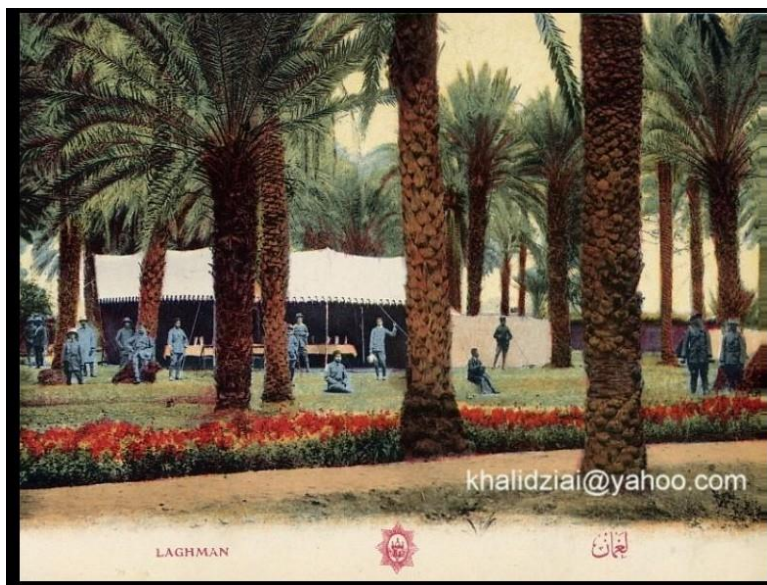


افغان زمين / ۱۹





افغان زمين / ۲۱



کندهار در صد سال قبل

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای پدیده ی رسانه، ساخت و سازهای بزرگ عمرانی را ترسیم می کند، برای کسانی که در بستر دشواری ها، بناهای فرسوده می بینند، ذهنیت می دهد که آیا هویت فرهنگی او نیز سهمی در مدنیته داشته است که رشد آن، نقش و رنگ پُر درخشش کنونی ست.

مرور کارنامه ی ننگین ستمی نشان می دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند نقد بنویسند، از خلط بخشی از جهان سوم با نمونه های جهان اول، طرف را درگیر می کنند تا وانمود سازند خیلی کسر دارد. بنا بر این نشان دادن سیمای زار برای افغانستان که عامدانه می خواهد دست آورد های معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم در نقدنویسی ستمی ست.

کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی را می دانند، قضاوت شان در ابعاد بررسی، هرگز میلانی نمی شود تا همه چیز را برای عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم در قرائت تاریخی منصفانه نیز است که اگر در روند ضعیفی که جهت پاسخ گویی به هتاکی های پدیده ی ننگین ستمی، جوانه زده است، نیرو دهیم، آشکارایی میراث های مهم مدنی - فرهنگی معاصر، بی نهایت مهم می شود.

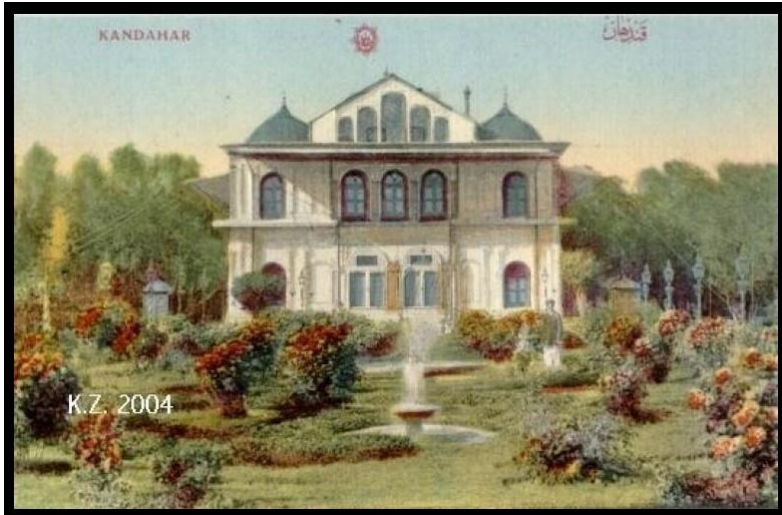
در این مکث، سراغ نمونه ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندهار می رویم که تماشایش برای هر افغان وطن دوست، اندیشه می دهد تا ضمن عزت نفس بیشتر، هرچند نژند شود که خیلی چیز ها را از دست داده ایم، اما یقین بیشتر خواهد یافت: اگر می گذاشتند، بر فراز تهادابی که در صد سال قبل با چنین استحکام و

افغان زمين / ۲۳

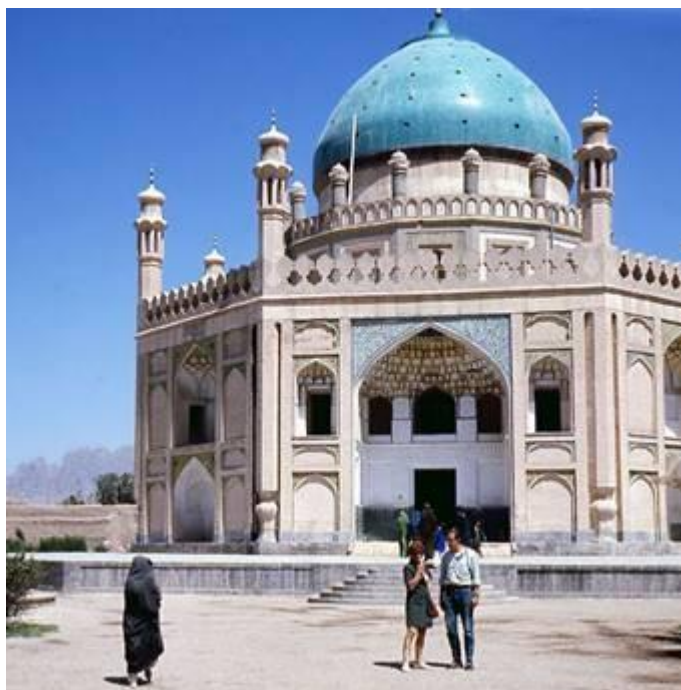
زیبایی گذاشته بودند، مکملی می ساختیم تا چشمان ما فقط بر
بازیچه های تصویری چند شهر دویی، اروپا و امریکا، خسته نشوند.



افغان زمين / ۲۴



افغان زمين / ۲۵



جنایاتی که فراموش کرده ایم (معرفی کتاب I is for Infidel)

گذارد از سی سال گذشته، گذر سالیان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرائت های حاکمیت های کودتایی، تنظیمی و ایدئولوژیک، تفسیر سیاست های افغانستان را برای منابع بیگانه تریبون ساخته بود، نوع نگرش جناح هایی را که مسوولیت کلان می یافتند، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد.

پس از سقوط ریاست جمهوری شهید محمد داوود، عناصر غیر پشتون حاکمیت (ستمی - پرچمی) با استفاده از فرصت، خوانش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادبیات سیاسی افغانستان کردند. آنان در حالی که وانمود می کردند انسان محوری های چپی دارند، با لفافه ی اندیشه ی آن، بستر ساختند و ضمن مبارزه ی حزبی - اعتقادی، تارهایی بافتند تا در هر دو جناح اخوانی و الحادی، روزی در مسیری بروند که منافع آنان برای باور های تعصب قومی بود.

دیدیم که عناصر کمونیست غیر پشتون، بلافاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر همه بود، متعصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتونش برای تیشه بر ریشه ی میراث ابایی او، می کوشد او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ی بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم انشعاب را برافراشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان،

در جایی قرار گرفتند که با مزیت باور های ایدئالوژیک، همچنانی که مانع پرداخت پشتون های چپی به معضلات قوم آنان می شدند، موضع گرفتند و با نیروی متجاوز روس، سراغ تصفیه ی حساب عقده های حقارت خودشان برآمدند. از آن زمان، شاهد جفا هایی شدیم که بیش از سه دهه است دامن اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می گیرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط بلایای بی شمار داشت، بل عملاً جهت ایجاد افتراق فکری با تکیه بر عناصر اقلیتی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتون ستیزی حاکمیت که سهم پشتون ها در ریاست بیرک کارمل را به ۱۰ درصد پایین می آورد، فشار مضاعف با جنایت بی شمار در مناطق پشتون نشین آغاز می شود. از آن جایی که جبهات پشتون ها، خشن ترین و خونین ترین جبهات جهاد افغانستان بودند، اجحاف و ستم گسترده بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، مجروح، بی خانمان و مهاجر شدند. تامین امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت را به ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می ساختند. بخشی از صفحات تاریخ خونین مردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، حقیر و مزدور ستمی - پرچمی، مستقیماً در جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها، همکاران فعال روسان بودند.

گروهک ستمی - پرچمی در حالی که در شهر ها ضمن چپاول مناصب و نهاد ها رقابت می کردند و تیم فرهنگی شان تفاسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی، استخباراتی و حزبی، شدت مقاومت جبهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را

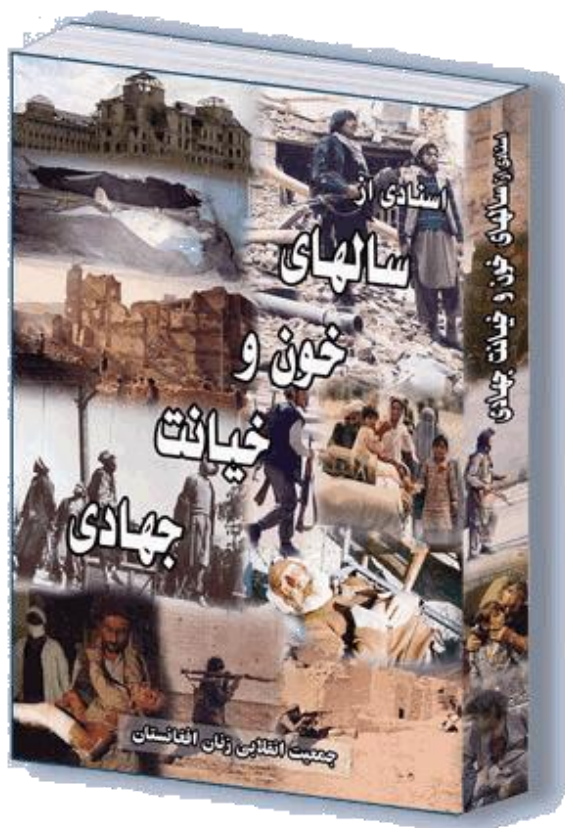
در مقیاس خانه ها، محل زنده گی مردم عادی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانانی نیز معرفی می کردند که هرچند بی طرفانه و یا هم حامی مقاومت ملی - اسلامی بودند، اما ماوای آنان هرگز جبهات جنگ نبود.

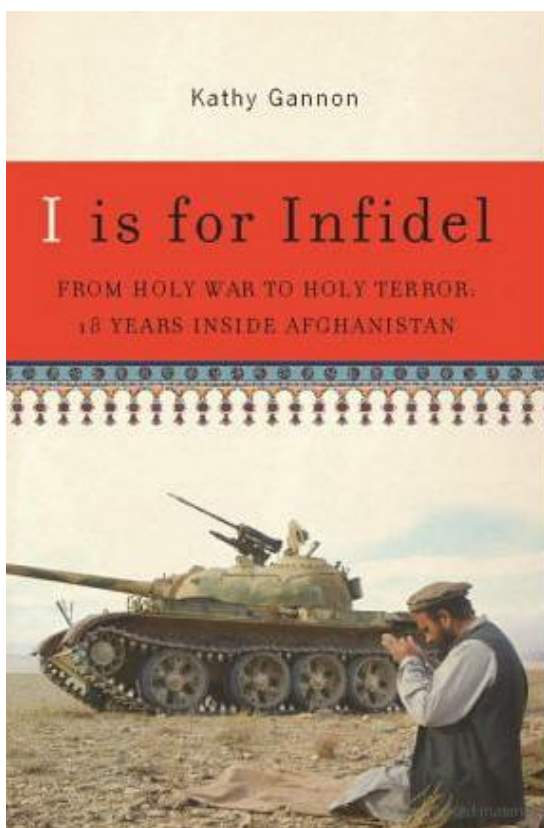
گروهک ستمی - پرچمی با نشانه بر جغرافیایی که جبهه نبود، هزاران سندی برجا گذاشته اند که چه گونه با فریب روسان، آنان را وامی داشتند ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون ستیزی کنند و به اثر این سیاست، هزاران قریه و صد ها روستا و ساحات پشتون نشین، به مخروبه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آن جا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خونین و تراژیدی، هرگز ما را فریب نخواهد داد ادعا های به اصطلاح ستم ملی گروهک هایی را پذیریم که در انواع تنظیمی و غیر تنظیمی، از فرهنگی تا بی فرهنگ، بیش از سی سال است به این کشور، خیانت می کنند و ضمن معرفی نمایشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خود را در بی خبری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست.

اتحاد شوروی را به جهنم فرستادیم و از شر حاکمیت ننگین کمونیستی و تنظیمی نیز رهایی یافتیم، اما آیا کسی می داند که حافظه ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟

آغاز این مقاله برای تداعی در پی مداوای حافظه ی تاریخی ست. ابحافی که در سالیان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه ی ستمی - پرچمی دارد، بل با نمایشی از چپاول ها و تحریک جهت افتراق فکری، نوع دیگری از خیانت به این

مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از ۱۶ سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدترکیب آن بود. هنگام مطالعه ی کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت ننگین و چهار ساله ی ملا برهان الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای کافر) از گزارشگر معروف دنمارکی، کتی گنن، که متأسفانه چندی قبل در حادثه ای در خوست مجروح و همکار عکاشش زنده گی خویش را از دست می دهد، مواجه شدم.





توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»، مرا در عمق رویداد های خونین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم خاینان ستمی - پرچمی در عملکرد افرادی از جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، بی شرمانه ترین اعمال را مرتکب شده اند. گروه شکست خورده و جبهه ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی (جمعیت - شورای نظار) با وجودی که به اثر توافقات تاریخی با شوروی در سال ۱۳۶۱ش تا پیمان جبل السراج و بالاخره حاکمیت ننگین ملا برهان الدین ربانی که روی روسان به

اصطلاح کمونیست را با ادعای وظایف انترناسیونالیستی آنان سیاه ساخت، از مزایای زیادی در حضور سیاسی، مستفید شده است و این مفاد در پی آمد حضور شوروی در افغانستان، چنان حاکمیتی شد که هیچ تفاوتی با قرائت روسان از عقب مانده گی و ارتجاع نداشت.

روسان با خیانت آشکار به ایدئالوژی کمونیستی، چنان عناصر چپی، ستمی، تنظیمی و حزبی غیر پشتون را در زعامت افغانستان قرار دادند که در واقع با انحصار بیش از ۹۵ درصد امکانات ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله که از این میان بیش از ۵۰ درصد تجهیزات نظامی، تنها در اختیار گروه شورای نظار و جمعیت قرار گرفت، تاریخ افغانستان را در فرود دیگر، شاهد زیان هایی ساختند که هرچند در اختیار جناح های اقلیت های داخل افغانستان قرار می گیرد، اما نتیجه اش برپایی نمایشگاه چهار ساله ی بدترین حکومت تاریخ افغانستان (حاکمیت تنظیمی) بود.

طالبان، بساط حاکمیت ننگین را برچیدند و مابقی تا زمان هجوم امریکاییان، در حال فرار و عقب نشینی که آن را مقاومت نام نهاده اند، حتی در مواضعی در کولاب تاجکستان، یکی پی دیگر، کوما گرفته بودند که متاسفانه فرزندان مدارس (طالبان) فهم برخورد با جهان را از دست دادند و در نتیجه، چنان حاکمیتی را شاهد شدیم که از ساخت و ساز مجریان سال ها خیانت به افغانستان و ملت افغان، دیموکراسی ای بسازند که تجزیه و تحلیل محتوایی آن، گاهی ما را در کارنامه های اعضای جنایتکار تنظیمی، زمانی در گرو حزب وحدت و زمانی در بستر شورای نظار می افکند و از همه بدتر، از زاد و ولد ناقلین بخارایی (ستمیان) تریبون و بنگاه فرهنگی درست کرده اند تا در نوع دیگر ادعای ستم ملی، اکنون

با نماینده گی از اوفزاده گان فقیر و بی چاره ی تاجکستانی و آخندان ولایت فقیه، بار دیگر برقصند که ما اهل هر میدانیم. بلی، رقاچه در هر میدانی می رقصد.

خانم کتی گنن در کتاب «I is for Infidel»، اسنادی ارائه می کند که چه گونه بخشی از اعضای جبهه ی ضد طالبان، با گزارش های نادراست، قوای بین المللی را فریب می دادند تا در یک عملیات سیستماتیک، به ویژه پشتون های شمال را نشانه بگیرند و ضمن آوردن زیان به آنان، ناگزیر از ترک خانه ها و کوچ اجباری بسازند.

توضیحات کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» پیرامون کتاب خانم گنن نیز می آورند که مقامات ناتو، ضمن تایید این که بارها از سوی بعضی افرادی جبهه ی ضد طالبان، فریب خورده اند، گزارش های اجحاف در برابر پشتون ها را تایید کرده اند؛ اما اگر به خاطر داشته باشیم، خبرها و گزارش های زیادی وجود دارند که در اوایل ریاست جمهوری حامد کرزی در یک مسیر نوسانی، بارها جرگه ها، محافل عروسی و اجتماعات پشتون ها، اشتباهاً بمباردمان شده اند. کسانی که در این مسئله حساس اند، حتی با انکشاف شبکه های اجتماعی، کوشیده اند روشنگری کنند حاکمیت بدقواره ای که جامعه ی جهانی از ترکیب جنایتکاران تنظیمی برای ما ساخته اند، چنان عناصر پلید دارد که حتی در همکاری با ماموران استخباراتی منطقه، پس از شرمساری شوروی و حاکمیت های ننگین کارمل-ربانی، هنوز از توهم بیرون نشده اند که پشتون ها، اجساد نیستند تا چند لاشخوار بی حیثیت، آنان را بخورند.

شناسایی تنی چند از تاجکستانی ها که تصویر دو تن آنان در صفحات فیس بوک افغانان، تبادل شده، نشان می دهد که هرچند در ظاهر، شاهد تعویض بودیم، اما در این نوبت که از تفصیل شوروی خبری نیست و جای آنان را طوالت جهانی گرفته است، فضای ناشی از هرج و مرج جامعه ای که پس از دهه ی دیموکراسی، زمینه های منطقی خویش برای حاکمیت واقعی مردمی را از دست داده، نمی تواند در کوتاه مدت از مزیت حاکمیت توده ها، مستفید شود؛ اما مدخل های باز این پرویزن (غربال) حتی مشتی از هویت باخته گان آسیای میانه را نیز فرصت داده است تا در میان ادعای فرهنگی، افغانستان را بخشی از همان فراموشی ای بدانند که با بیش از صد سال تسلط روسان و شوروی ها در آسیای میانه، اینک با هویت «اوف دار»، زبان و فرهنگ روسی و تحریف تاریخ، معلوم نیست خودشان چه صیغه ای استند؟!

تصویر دو تاجکستانی دخیل در ماجرای هایی که باعث آسیب ها جدی بر پشتون ها در افغانستان شده اند، مدت زیادی در شبکه های اجتماعی می ماند که شاید مشت، نمونه ی خروار باشد، اما رویکرد آنان در همدستی با عناصر داخلی که همانند گروهک ستمی - پرچمی عمل می کرد، بی شرمانه ترین جنایاتی اند که ظاهراً در مسرت خوشحالی از یک حاکمیت طفیلی و وابسته به منافع جامعه ی بیرونی، حافظه ی تاریخی خویش پیرامون «جنایاتی که فراموش شده اند» را از دست داده ایم.



در این شکی ندارم که در امر صلاح کشور خویش متفقیم عناصر خاین و آلوده، تصفیه شوند، اما حداقل این روند از جایی آغاز شود که شوربختانه، هنوز آغازی ندارد. ترجمه ی دری یا پشتوی کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگیان با احساس افغان، پیشنهاد می کنم.

وقتی طرف مخالف ما تا مرز گسست و خودخواهی به نفع بیگانه می خورد، چپاول می کند، خیانت کرده است و عقده ی حقارت دارد و حرف منطقی نمی پذیرد، چرا در برابر آنان از ارزش ها و باور هایی صحبت کنیم که ولو جا افتاده، منطقی و اصیل اند، اما مخالف ما ظرفیت ندارد، بصیرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حیثیت ندارد تا اهل انسانیت باشد.

در مواجهه با افرادی که تمام باور ها و ارزش ها را فدای منافع غیر قانونی می کنند، دست به سینه ایستادن و از اتحاد و برادری

صحبت کردن، همانند صفحات، نشرات و کار فرهنگی - رسانه یی ای ست که وقتی بخواهیم در برابر کس یا کسانی حوصله کنیم، به اصطلاح شیرک می شوند و همانند روباه ها، ادای شیر در می آورند. فقط بر ۱۶ سال اخیر کار فرهنگی - رسانه یی آنان در توضیح و تفسیر فرهنگ، تاریخ و سیاست افغانستان، نگاهی بیاندازید! حتی خلاصه ی این محتوا نیز اثبات می کند که هر آن چه برای انسانیت، فرهنگی بودن، مدنیت و فوق تاریخ، ادعا می کنند، خزعلاتی بیش نیستند که تنها کارنامه ی ننگین حضور سیاسی - اجتماعی آنان، چند نسل بعدی فرزندان درستکار و تحصیل کرده ی شان را سرافکنده می سازد.

جست و جو جهت دریافت و آشکارایی اسنادی که باعث روشنگری شوند، مهمترین رسالت در امر برقراری عدالت است. افغانستان با امن، مرفه و وحدت ملی، زمانی میسر می شود که دوسیه های خاینان را باز کنیم و در مجازات آنان، کوتاهی نکنیم. یادآوری:

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» از لینک زیر:

<http://pz.rawa.org/extra/crimesbook.htm>

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «I is for Infidel» از لینک زیر:

https://books.google.com.af/books/about/I_Is_for_Infidel.html?id=h64BZjkwN68C&source=kp_cover&hl=en

وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!

وارونه نمایی واقعیت های افغانستان، پا به پای جریان های سیاسی بیش از سی سال گذشته، ترفندی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم، جهت پشتون ستیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ی جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریک تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی، طراحی شده بود، بل ناشی از توهم گروهک ها و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان، فکر می کردند هرچه در مخیله ی شان گنجیده است، اعداد و ارقام و احصائیه ی واقعیت هاست.

در افغانستان، انکشاف تحولات و امواج سهمگین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه نداده چند خیالباف عقده مند، حسابی در کشور باز کنند که بر اساس آن، تصفیه ی حساب با حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقال کوچک، بر رویکردی تامل می کنم تا نشان دهیم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نمایی واقعیت ها، چه گونه مدعا می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی داند.

اگر چند سال قبل را به یاد داشته باشید، کریم خلیلی، معاون دوم حامد کرزی، در جلسه ای که آقای دکتور سید انورالحق احدی صحبت می کرد، ناگهان در میان حرف او می دود و ادعا می کند که از صحبت هایش چیزی نمی فهمد. دکتور احدی در آن جلسه به زبان ملی و رسمی پشتو صحبت می کرد. این رویکرد را در جا های مختلف دیده ایم و بسیار شنیده ایم که کس و کسانی

وانموده کرده اند، ما پشتو نمی دانیم! با وقوف از آدرس های مدعی «پشتو نمی دانیم»، زود آشکار می شود که طرف، چه کسی ست؟ اما بررسی کوتاه و زبان شناسانه ی پشتو، کمک می کند: پشتون ستیزان در افغانستان، افراد بسیار بی شرم، هتاک و گستاخ اند.

زبان پشتو، همانند زبان دری، از زمانی که با پشتوانه ی حضور پر شکوه پشتون ها از اواخر قرن ۱۴ میلادی در هند، جولانگاه سیاسی می یابد، از آن زمان تا کنون، بیش از ۶۰۰ سال است در منطقه ای به پهنای جغرافیایی که از هند تا آمو، شمال و جنوب اند و از کشمیر تا اصفهان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را معرفی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پدیده ی تداخل واژه گانی از زبان های دیگر است. اگر حروف ربط، پیشینه ها و پسینه ها را در آن پشتو بدانیم، بخشی از بدنه ی لغوی زبان پشتو، با دربرگیری لغات وافر عربی، ترکی و دری، شامل واژه گانی ست که از زبان های چون انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداخل در زبان پشتو، پس از آن که دچار تحول آوایی می شوند، صرف با تغییر نسبی شکل نشان می دهند زبان پشتو، پس از کلمات سره اش که از نگاه افاده بسیار جا افتاده و مفهوم اند، زبانی ست که در چهار چوب خود، بخشی از واژه گان وافر زبان های دیگر را منتقل می سازد. بنا بر این اگر فهم ما به زبان های دری، عربی و ترکی، از وفرت واژه گان متداخل این زبان ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان های دچار تداخل واژه گانی را سهل می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از واژه گان زبان های معروف چون عربی و ترکی، به راحتی مفهوم می باشد. شاید

شيوه ی نگارش پشتو سهل نباشد، اما مکالمه و فهم در این زبان برای کسانی که دری، عربی، ترکی و زبان های متأثر از عربی را می دانند، هرگز دشوار نیست.

به چند نمونه ی محدود زیر که گزیده ای از صد هاینده، توجه کنید:

جای = ځای

سحر = سهار

شاد = ښاد

موش = مورک

پشک = پشو

آشکاره = ښکاره

آب = اوبه

سپید = سپین

زنجیر = زنجیر

شایسته = ښایسته

رنجور = رنجور

سفارش = سپارښتنه

شهر = ښار

روشن = روښان

خلق = خلک

صلح = سوله

قاشق = کاشوغ

به صد ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کنار کلمات مستعمل زبان های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، همان معانی را افاده می کنند که در زبان های دیگر به شکل دیگر اند.

افزون بر نمونه های بالا، واژه گان وافر و وجود دارند که در تداخل واژه گانی، کاملاً به همان صورتی تلفظ می شوند که مربوط یک زبان خاص باشند. مثلاً کلمات علم، دین، مذهب و...، به ویژه لغاتی که از زبانی عربی باشند، به استثنای بستن جمع خاص پشتو و دری، با همان تلفظی در دری و پشتو مستعمل اند که در زبان عربی می باشند.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هر کجایی که طرف، باسواد و تحصیل یافته باشد، طفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتو را یک حرکت بی شرمانه تلقی کنیم. بدون شک، این رویکرد، مانده از میراث تعصب قومی پدید آمده ی ننگین ستمی گری ست که با بیش از نیم قرن عمر، پتیاره و فرتوتی را ماند که همانند عقلش، شرم و شرافتش نیز زایل شده است.

وارونه نمایی واقعیت های پشتون ها و زبان پشتون در افغانستان، از اصول اساسی تفکر ستمی گری ست تا مدعای خودشان را به بهانه ی همه گانی بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادینه کنند که تنیده ی درهم ریخته ی فارسیسم، معلوم نیست چند مادر و پدر دارد؟

من از تمام پشتون ها می خواهم اگر نیاز احساس کردند تا به زبان پشتو سخن بگویند، از این کار مضایقه نکنند. اگر یک روستایی بی سواد غیر پشتون می تواند در دورترین ماوای این سرزمین، چه در شرق، چه در غرب یا شمال و جنوب، زبان پشتو را بفهمد، بدون شک لشکریان مدعی دانش و سواد در شهر ها، بهتر و خوب تر می دانند.

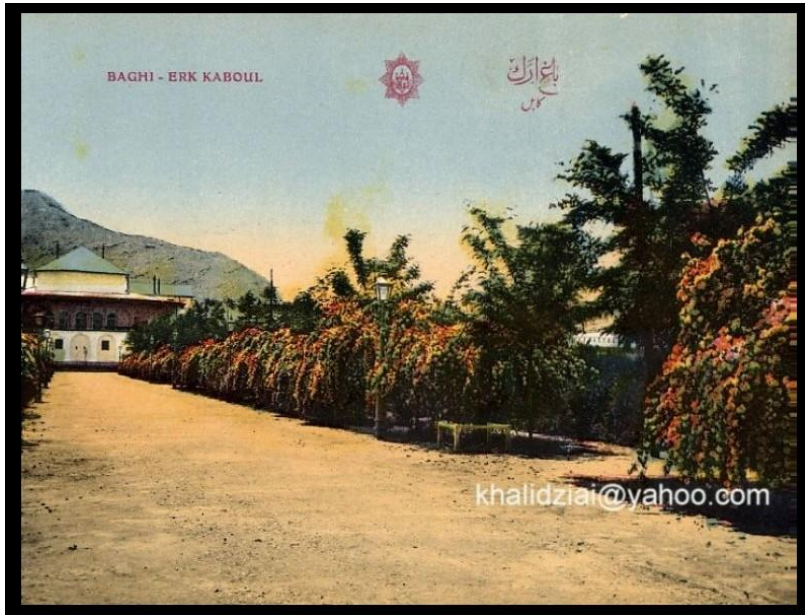
سیمای خوش کابل

اعلی حضرت تیمور شاه ابدالی (رح) با انتقال مرکزیت امپراطوری افغان به کابل، فصل دیگری در این شهر گشود که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل جان افغانان است.

کابل ما، نماد ملت ماست. در این شهر، از هر هویت و تبار قومی زیست کرده ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی، فکری و سمتی ما تا زمانی که بازار سیاه دروغ و تزویر (هفت ثور) بازار های مکاره ی بعدی خویش (هشت ثور) را نگشوده بود، تنوع تباری و هویتی ما در رگه های افغان زمین، ما را در کالبد این جسم مقدس (افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده است.

در یادداشت های کوچک این نوبت، تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که ماوای روزگاران خوش پایتخت نشینان را در خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده است که یک سده قبل در جاهی قرار داشتیم که هرچند با گذار از حوادث روزگار، وقفه دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم «گذاشتند» و خوداختیار بودیم، کارنامه ی ارزنده ی فرهنگی - مدنی ما در برپایی آبادی هایی بود که اگر امتداد می یافتند، از مشغله ی مردمان آسیب دیده، فقط دل بستن به ساخت و ساز شهرها و شهرک های کشور، هایی نبود که با وجود بناها و شان آسمانخراش ها، سهم مهاجران، کار دون است.

افغان زمين / ٤١







دری، نام جهان شمول برای افغانان

(استقبال از مشی بسیار ستودنی بی.بی.سی
با اختیار نام دری برای افغانستان)

با توفیق پروردگار و همت انجمن نشر دانش (دانش خپرندویه ټولنه)، انتشار کتاب «دری افغانی»، واکنش منطقی در برابر ستیزی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته بودند.

افغانستان ستیزان، خیلی کوشیدند وانمود کنند نام «دری»، ساخته و پرداخته ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی شان زمانی تیره تر می شود که ارجاع به منابع و گنجینه ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می کردند، دری- نه فقط زبان است- که حاوی فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می باشد.

در این که کلمه ی فارسی (پارسی) به گونه ی غلط معروف در جامعه ی ما جا دارد و متأسفانه حتی در چند دهه ی قبل، کتب درسی نیز مزین به این غلطی بودند، نه حرفی داریم و نه تعصب می ورزیم، اما اهمیت بحث دری- فارسی، زمانی بیشتر می شود که در جغرافیای سیاست زده ی منطقه ی ما، پدیده ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، کله ی عقلش زایل می شود.

ما در بحث ادبیات و فرهنگ، با وجود دست بالای دری، هرگز منکر نشده ایم که با تحریف، داستان و درونمایه هایی هم شکلی به نام فارسی نیز تولید کرده اند؛ اما آیا این درست است که خاموش بمانیم و هیچ نگوئیم!

تفکر فارسیسم، زمانی که از آدرس ایرانی وارد می شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قابل نیست، بل چشم سپید و دیده

درایی ست که می خواهد بگوید این جا (افغانستان) سهم من است و از مدرک این هجوم فرهنگی، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زبان، گستره ی فرامرزی دارد، پس چرا هیچ نشانه ای از ارزشی نمی یابیم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، اکثراً طفره می روند که گویا نظامی، حافظ و سعدی، هیچ شناختی از دری و نام آن ندارند!

می خواهم به ساده لوحان بگویم: شما، هرگونه ای که دوست دارید، این زبان (دری) را نشخوار کنید! اما جای خالی مقوله ی سیاسی افغانستان که بیش از سی سال است در دیگک جوش ایدئولوژی می جوشد و از بخار آن، گاه تفت کمونیسیم، گاه تنظیمی و گاه دیگران بیرون شده اند و در بیش از یک دهه ی گذشته (حاکمیت کرزی)، جمعه بازار باز کردند هر کی خریدار و مشتری ست، خود داور و بانی ست و در هرج و مرج این آشوب، همه ی ستون های برپایی این ملت (تفکر ملی) در حال ریزش اند، خوب است بر این نیز بیاندیشیم که اگر دری یا فارسی، فرا منطقه یی ست، افغانستان - جغرافیایی دارد با خطوط واضح سیاسی که حتی اگر دو دری شناس همردیف ایرانی و افغانی در کنار هم در یک جمع خارجی، شانه دهند، باز هم مقال سیاسی ایجاب می کند ریخت و پاش نکنند.

در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تخیل ستمیان و دشمنان ما را برای وصله ی تاجکستانی و ایرانی مشخص می کند، بر روی کدام عناصر، خط کشی می شود؟ آیا ادعاهایی فرهنگی، زمینه هایی نیستند که در ۱۶ سال گذشته، بر روی آن ها، انواع تریبون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هر کدام، ساز فارسی می زنند و حرمتی

قایل نمی شونډ. بنا بر این، این ها علایم و نشانه های واضح حرص و آژاند که وقتی در افکار و اذهان راه یافتند، همانند مثال هایی منطقه یی و جهانی، مردمان و ملت هایی را به جان هم می اندازند تا در زمان فراموشی تاریخ، از یاد ببرند: این فقط خلط و همپذیری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های آبابی شان را ساخته است. طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند نام دری را به بهانه های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و پشتوانه های ادبی، اجازه ندادند حذف شود. آنان می خواهند با بدیل آن به غلط معروف (فارسی) که ارز قابل ملاحظه دارد (پول ایران)، بازار های فرهنگی منطقه را بخرند و زور می زنند تا از این رهگذر، افتراق فکری مردم ما را در حالی حاد بسازند که خالیگاه تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غربال، هزار سوراخ دارد و هیچ روزی نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا ندارد ماهیت مقوله ی منافع ملی ما چیست، هرازگاهی عضو آی. اس. ای و گاه دستار پوش ولایت فقیه و یا هم نماینده ی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آغوش کشد که آنان وظیفه دارند ما را برای منافع خودشان، تول (وزن) کنند.

صد ها رادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دنیای مجازی (وب سایت ها، وبلاگ ها و ...) وقتی پیرامون افغانستان نشرات کنند، زمانی که سهم پشتو، پایان می یابد، صورت ما را با زبان و با نام دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مسئله، همان قدر مهم است که مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه قباله یی می کوشند کلمه ی «خراسان» را بدیل بسازند تا صاحب خانه (افغانان) در جایگاه کرایه نشین یا اهل

گرو (ناقلین بخارا) قرار گیرند.

کمترین بی توجهی در قبال نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان تاجک، اوزبیک، هزاره، پشتون و ... در دهه ی ٦٠ میلادی تعهد کردند از سیاست های دولت در قبال احیای این ارزش تاریخی، حمایت کنند، مسئله فقط تحمیل نبود؛ چه پس از پایان سلطنت، جمهوریت و زعامت های بعدی، حتی تا پایان طالبان، نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مسئله و مقال سیاسی، پا به پای هم، از نام دری حمایت کردند و بخشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی خویش را با این نام اصیل، مزین می سازند.

در این روزگار تلخکامی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صد بُعدی را بررسی می کنیم و دستگاه فکری ما از قواره ی زار نهاد های فرهنگی ما پیداست، بسیار شرم آور و ننگین خواهد بود آن چه را سهم پُراج افغانان تاجک، پشتون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقبل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرده بودند، در حالی حاشیه یی بسازیم که سهم خود ما به خاطر دفاع از مسئله ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معاضدت دشمنانی می ماند که با هر روز کار فکری و قلمی، می کوشند خطوط درز و نفاق این سرزمین، بیشتر شوند.

هرچند راه دراز باقی ست تا نام زیبای دری، زیب گفتار عام شود، اما رعایت آن در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پس اگر غلطی می کنیم (به نام فارسی)، غلط ننویسیم. نقش نام دری در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله جهت بقای منافع ماست.

یادآوری:

جهت آگاهی بیشتر از مفاهیم زبان شناسی، تاریخی، محتوایی و نزاکت های افغانی نام دری در افغانستان، تحقیقات و نوشته هایی دارم که از جمله مطالعه ی نوشته های «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!»، «هزار سال نام دری»، «اصطلاح مضحک پارسی دری» و «نام دری در نشرات قدیمی افغانی» را سفارش می کنم. این ها در دنیای مجازی افغانان شناخته شده و قابل دسترس اند.

شرح تصویر:

صفحه ی بی.بی.سی در فیس بوک. پس از تغییر اسم این صفحه به بی.بی.سی دری، موج گسترده ای از شادمانی و مسرت افغانان باعث شد ظرف چند روز معدود، هزاران تن دیگر این صفحه را لایک کنند. ممکن است این روند، صفحه ی دری بی.بی.سی را به زودی به صفحه ی میلیونی مبدل بسازد. با وجود مخالفت گروهک ها، چهره های کریه افغان ستیز و خود فروخته گان داخلی، مسوولان بی.بی.سی دری نیز از گسترده گی استقبال افغانان ما هیجانی شدند و در پستی در این صفحه، از قلم گوینده ی با تجربه ی ما، خانم مینه بکتاش، از تمام افغانان، تشکر کردند.

بر اساس حساسیت موضوع، از هموطنان می خواهیم از بی.بی.سی دری حمایت کنند و نیز از دولت افغانستان می خواهیم با ارسال نامه ای به بی.بی.سی، رسماً از این شبکه ی جهانی، ستایش و تشکر به عمل آورد.

دولت افغانستان بر اساس منافع ملی ما مکلف است با پی گیری

افغان زمين / ۴۹

قضيه، به ساير آدرس های دنياى مجازى و رسانه ىي مراجعه کرده و در نمونه هاىي که باعث سوء استفاده ى فرهنگى و سياسى مى شوند مانند راديو RFE فرانسه که زير نام فارسى، براى افغانستان نيز نشرات مى کند، رعايت اصل نام درى را به لحاظ وجاهت بين المللى افغانستان، پيشهاد کنند.

خوشبختانه به اثر عکس العمل های منفى ستميان، سقويان و باند شر و فساد، حساسيت مردم جهت حمايت از شبكه ى بي.بي.سى درى، به رستاخيز بزرگ ملي، مبدل مى شود. نى فارسى، نى پارسى، فقط درى! استاد خليلى:

من درى گويم درى آن من است
اين زبان، ارث نياکان من است

The screenshot shows the Facebook interface for the page 'BBC Dari'. The main content area displays a post from 'BBC Dari' with a red profile picture. The post text is in Persian and discusses the US State Department's decision to name the Taliban as a terrorist organization. The post includes a link to a news article and a photo of a newsroom. The right sidebar shows the page's name 'BBC Dari', its handle '@bbcdari', and various social media links. The bottom of the page shows a list of groups related to the page.

پغمان و بنا هایش

دره ی پغمان در نگرش عوام ما، پدیده ای از امتداد زیبایی های طبیعت در گوشه ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده اند فراغت های خویش را در بستر و طبیعت خوش پغمان نیز سیر کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آب و هوای پغمان، اما بسیار نمی دانند که این شهرک زیبا، از امارت امیر آهنین پنجه تا پایان سلطنت شاه امان الله، ساخت و ساز هنرورانی را نیز بر زیبایی های خویش توأم کرده بود که اگر مصایب سالیان هرج و مرج اجازه نمی دهند اصل یادگاران آن ها را احساس کنیم، تاریخ تصویری افغانستان، مزین با بنا ها، قصر ها، ویلا ها و آبده هایی ست که پغمان زیبا در دل زیبایی های طبیعت خویش جا داده بود.

در این تامل کوتاه، مجموعه ای از تصاویر بنا های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی، چهار گوشه ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوگمندان اگر اکثراً ویران شده اند یا وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن ها باز گو می کنند:

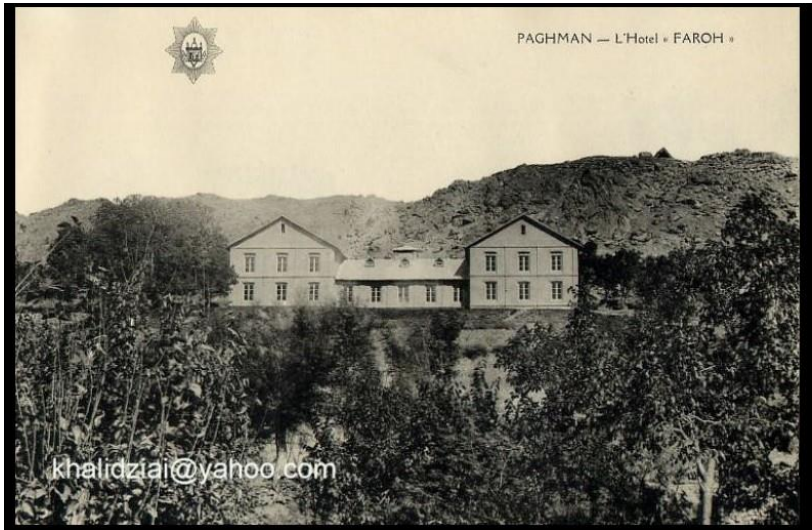
هر چند در دشواری های تاریخ معاصر، آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برهه ای ندارد که عاری از ابتکار عمران و سازنده گی باشد.











سر خورده و سرافکنده

هفده سال سال پس از هجوم امریکا به افغانستان، فرصت ها در عکس قضیه، دشمنان تحریک طالبان را شانس دادند با هجوم ملخ وار به امکانات شهر ها، ضمن تنفس آزاد، از منگنه ی سوراخ ها و حفره های جبهه ی به اصطلاح مقاومت، به نحوی در شرکت سهامی حکومت افغانستان، تحمیل شوند.

بازیگران بدترین تاریخ معاصر (حاکمیت تنظیمی) در ساخت و ساز دیموکراسی وارداتی، ارکان و ستون های حقوق بشر، آزادی بیان و بنایی معرفی می شوند که در طول تمام این کمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواستند بفهمند از دو سوی بحران افغانستان که یکی به بهانه ی موتلف القاعده، به جای سوراخ نشینان کوه ها، از ارگ به مرگ محکوم شد، در کدام تجربه ی مدنی جایز بود کسانی جای طالبان را بگیرند که در چهار سال، دمار از هستی افغان ها در آورده بودند. از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه گان در زمینه ی دیموکراسی مورد حمایت غرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می کنند کسانی که از همراهی با سربازان امریکایی تا حد صفاکار، خانه سامان و خدمه، شان خویش را نمایش دادند، اگر از باد پول های جهانی شتاب می گرفتند که آرمان دل بکشند، در نبود شعور سیاسی - ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تنظیم ها، به جز افغانستان، افغان ها و منافع ملی ما، هر گونه ی تعهدی را امضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح خدمه و عمله ای که از چنگال طالبان، نجات داده شده بودند، در حدی به جاه می رسیدند که اگر ماندند و از فرصت نو، زنده گی یافتند، هرگز لازم نبود جای آنان در مغز استخوان نظام،

به اندازه ای به عفونت بکشد که از نحوه ی وابسته گی های شان به بیگانه، تکنوکراتان افغان، در چهار راه برخورد با دنیا، هنوز نمی توانند از سطور اول پاراگراف مشی خارجی ما به صفحه ی دیگر، صعود کنند.

هر چه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دموگرافی)، درس هایی تهیه می کند که در مولفه های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده گی و سرافکنده گی نیز می رسند؛ زیرا می بینند کشور های پیرامون با تعریف منافع ملی - رژیم ها، بر مجموعه ی مزبور، به اندازه ای قایل اند که به نفع شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفی آن واقعیت هایی نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر ها و انحصار قدرت رو آوردند، یاد ما برود ملا ربانی با گروهک شر و فساد در لویه جرگه ی قانون اساسی با فهرستی از بازیگران وابسته به ایران و روسیه، زور می زدند با افزایش رقم امضاء، طرح تعدیل نام افغانستان در شرایطی رقم بخورد که پس از آن همه بحران، چنین نیتی برای تداوم بحران بود؛ هر چند گروهک شر و فساد با ارائه ی طرح خجالت آور خود شرمسار شدند، اما حضور نحس آنان در انحصار پُست ها و چپاول دارایی ها در حالی به دهن کجی در برابر غریبان برخاست که از خیرات حضور آنان می خوردند و ابقا می شدند، ولی رشته ی مودت را به تار های ولایت فقیه و حریف به ظاهر پیشین (روس)، بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمدها با توجه بر ایجاد ذهنیت های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را ناامید می سازند که می نگرند با وجود اغماض و ضیاع حقوق بزرگ ترین واقعیت افغانستان (پشتون ها)، دوستان خارجی در

سیاست گذاری های افغانستان، از واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی - سقاوی که با نمونه ی روسی اش (تجاوز شوروی) نیز به یاس مبدل شدند، این قشر را در موقعیت انحصارگر، چپاول کننده و ضایع کننده ی صد ها فرصت مصالحه ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه در سیمایی نشان می دهند که اگر شعور پایین شان، آزمون اعتماد را صفر می سازد، دل خوشی ها در پیوستن به ائتلاف های منطقه یی ضد افغانستان، زمانی به سرخورده گی و سرافکنده گی آنان رسیده اند که دیگر هیچ ادبیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می آید وقتی معاون بارک اوباما، طالبان را قضیه ای مجزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه های وابسته به گروهک شر و فساد، زور می زدند با تاویل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارونه کنند. افراد وابسته به آنان، ده ها بار در میز گفت و گوی غربیان نشسته اند. نمونه ی روراباکر، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرح این که مدعیات گروهک های ضد افغانستان بر اساس اندیشه ی ستمی گری، واقعیت های خراسانی - پارسی اند، با طرد دوستان بین المللی، استفاده ی ابزاری در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و بسیار سیاسی مبدل کردند که هر کی پشتون نباشد، فقط می خورد و چور می کند و این خیانت ها را از برکت خارجی ها نیز می داند.

افت افغانستان در مثال گرایش های افرادی که با تحمیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست ها، اینک در نوبت تحویل گیری طالبان از سوی ایران و روسیه، به چنان سرخورده گی و سرافکننده گی رسیده اند که توجیه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هرچند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و نگرش متن و سیمای سرخورده گان و سرافکننده گان، لذت بخش و خوش است. این سقوط کمک می کند در کشوری به تعدیل افکار باطل خویش پردازند که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که ارزشمندی های شان به صفر تقرب می کنند، بایسته است در تبیین ناهنجاری هایی که می کنیم، به این نتیجه برسند که اگر خیری از حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک ها متصور نیست، حداقل با آن چه به دست آورده اند، ولو ناروا، حرام، زیاده و با اجحاف بر دیگران، در میزان سیاست های بیرونی بدانند که اگر روزی تمویل می شدند و پیروان بیگانه در جهاد و مبارزه ی افغان ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیش از نرخ مزدوران و مزد بگیرانی نیست که در زمان نیاز استخدام می کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت ها، احزاب و جریان هایی ست که مانند گروهک های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرف، آب دهن می شوند و بر گندی که زده اند، می اندازند.

خوب است در زمینه ای که در هرج و مرج آن، به نان و نوایی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات ناروا، در حالی به این کشور خیانت نکنند که با تشدید بحران داخلی که بر اساس شعور پایین شان ایجاد می شود در پی آمدی که هر آن صاعقه خواهد شد، از

مفادی محروم نمانند که اگر سهم افغانستان و ملت افغان را نبخشیم، دوستان خارجی باید قبول کنند و پاسخ دهند در کدام بند، فقره و ماده ی دیموکراسی غربی، اجازه است برای ساختار بنیادین و محکم، از مواد و مصالحی استفاده کنند که در کهنه بازار بحران افغانستان، هیچ نامی جز خاین، قاتل، تنظیمی، فاسد، جنایتکار و مزدور ندارند. اگر تاریخ چهار ساله ی حاکمیت ملا ربانی، چیزی بیش از نخبه گان موصوف (بالا) دارد، نشان دهند تا از میان سرافکنده گان کنونی، مشخص کنیم.

سرخورده و سرافکنده، دو مشخصه ی بارز کسانی اند که یاد گرفته اند برای منافع شخصی، قومی، تنظیمی حزبی و بیگانه، افغانستان را فراموش کنند، اما شوکه می شوند که می بینند تعریف منافع بیگانه، تاریخ مصرف آنان را مشخص کرده است.



بیداری

منظور پشتین در منتهای صبوری یک ملت، در پاکستان، صدا شد. تکان این بیداری، زود به اعماق سرزمین هایی سرایت می کند که در تاریخ شبه قاره، اگر جایی برای ننگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پشتونخوا بود.

میلیون ها مردم در بند در حصار پاکستان، زمانی بُریدند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آنان، عقده ی حقارت مزدورانی ست که به افتخار از خدمت نیا و اجداد خویش به انگریز، یاد می کنند.

شارد کد جمهوری اسلامی کذایی، هر چند مفاد مقطعه یی داشت، اما به معنی تداوم رنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پشتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند.

وقتی امواج خروشان حامیان پشتین، پشت پاکستان را به لرزه در آوردند، درک این تکان، فراتر از باور هایی رفت که گمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کذایی، تحلیل رفته است.

نارضایتی و آزرده گی، به جمع جوانی افزود (منظور پشتین) که با داعیه ی برحق قومی، به نام «آرمان» به قربانگاه رفته اند. هراس وارثان انگریز که از آن تجربه ی پلید تاریخ به مکاره گی روباه می مانند، اما در روزگار دهکده ی جهانی، نمی توانند فجایع را کتمان کنند.

دست و پاچه گی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چنه می زنند، صدای تحریک تحفظ

پشتون، مرتجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند.

شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شاید بزرگ ترین آزمون واحد سیاسی - کذایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. ترور مبارزان پشتون و بلوچ، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است.

تشکیل پاکستان و حربه ی اسلام سیاسی، اگر بغرنجی بود که با فاجعه ی تجاوز شوروی به افغانستان، سرنوشت میلیون ها پشتون را مکدر کرد، اما در روزگار تعقل، تکنالوژی و ارتباطات، به اکناف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت تنویر، از مرز هایی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار سیاه پاکستان می گذرند.

شاگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد بار تحول کرده اند و توان ندارند در سلاخ خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم رسیده گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلیون ها پشتون و بلوچ، صورت گرفته است. شک نداریم که منظور پشتین، آخرین هدف ترور خواهد بود، اما آرمان های داعیه ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مداوا می کند که کار خود شان را کرده اند.

آزرده گی از ستم ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پشتون های جغرافیای ستم، هر چند در جبر تاریخی، در حصار هویتی

مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه ی صبر ندارند.

سعی مذبحانه برای حذف جوانان شجاع پشتون و بلوچ که پاکستان را سرنوشت مکدر خویش می شمارند، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است. حامیان منظور پشتین در فراسوی مرزهای افغانی نیز بسیج می شوند.

در تنازع چهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پشتونخوا نیز منشه می گیرد، افق هایی به چشم می خورند که نباید در نایسته های ملاحظه ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده ی شریف میلیون ها مردم است، روزنه ی این حقیقت بزرگ نیز می شود که هویت مشترک، میلیون ها مردمی را تشویق می کند که با درک همدیگر، خانه بسازند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش هایی استوار است که مردم از شناخت یکدیگر یافته اند.

در قربانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خونین خواهد شد، اما در زمینه ی سرخ آن، مردمی تحریک می شوند که در دومین تجربه ی بزرگ تاریخ پشتون ها و بلوچ ها در واحد کذایی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلیون ها مردمی ست که در درس های شهادت، بیشتر می آموزند.

تنگنای بازیگران سياهکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلیون های مردمی ست که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وارثان مکتب انگریز را راحت نمی گذارد.

بیش از دو قرن سلطه ی سیاه انگلیس در هند، اما ارثی نشد که گمان کرده بودند از تجربه ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می کنند. وقتی استادان مکتب سیاه با دانش استعمار بخش های دنیا، در مانده از هند خارج شدند، به یقین که تقلای شاگردان وفادار نیز به جایی نمی رسد.

اگر افغانستان خونین در بحران تحمیلی دست و پا نمی زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گرو آی.اس.آی دشمن جان مردم ما نمی ساخت، شاگردان وفادار مکتب سیاه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می کردند تا میلیون ها مردمی که نمی دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه ای بمانند که در جغرافیای به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحمیل مکتب های اجباری، وقتی در تاجر پخته شدند، هدایای گرانبهای زندان گوانتانامو باشند.

مردم، بیدار شده اند! طنین صدای بلندی که از تحریک تحفظ پشتون برخاسته است، از عقبایی منشه می یابد که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلیون ها مردمی که بیدار اند، میلیون ها صدای دیگر اند که هرگز از آرمان لونی ها، عدول نخواهند کرد.

ما در بیداری های جغرافیای همبهاران خویش، به دقت می نگریم که اگر در واحد کذایی، جایی برای عدل و احترام مانده باشد، آزمون شاگردان وفادار مکتب استعمار را فرصت می دهد با پایان غایله ی بدترین در آمد های سیاسی، دیگر روی زنده گی میلیون ها مردمی قمار نزنند که خیلی «بیدار» شده اند.

دو و نیم قرن تسلط استادان، خروج سرافکنده از ملکی بود که گمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و مردمان، آنان را به آسایش های جاودانه ی هند می رساند. بنا بر این، چه تضمینی وجود دارد که شاگردان رو سیاه که فقط در تراژیدی افغان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که به استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی ست، ذهنیت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستمگرانی را بیدار نکرده است که فکر می کنند با نیرنگ تشکیل پاکستان (اسلام سیاسی)، می توانند مردم را فریب دهند.

دو و نیم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هایی بود که متجاوزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخبار موش های گدام دال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، تحریک می شوند. ما در عصر آگاهی ها زنده گی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!



مردم، خشمگین اند!

در تنگنای زنده گی، فشرده می شویم. نان، آب و خانه ی ما را گرفتند؛ کم نبود، حالا از نفس نیز افتیده ایم. حالت بی زاری توام با خشونت مرا می خورد. مردم، چه گونه منقلب می شوند و در خروش خشم آنان، حاکمیت ها و رهبران، چه گونه زیر پا شده اند؟ به این درک، نزدیک می شویم.

اعتماد ما به بازیگران سیاسی، ارمغان هرج و مرج بیشتر است. مثل این می ماند که کار ما، تایید هر کس و ناکسی ست که با ساخت دوسیه و شجره نامه، مردم را درگیر مرور گذشته ای می کنند که در هیچ کجایش، پس منظر آنان، تاریخ تجربیات کاری خوب ندارد. می آیند و می روند و از ما طلب رای می کنند. وسیله ی وصل ما با حکومتداران، چند نوبت اعتماد آراست.

خبر های کذایی زیادی را شنیده بودیم که شهر های ما را از وجود مواعی پاک سازی می کنند که در همه جا، شبیه قلاع معروف کابل شده اند. با این تفاوت که حضور جامعه ی جهانی، تکنالوژی عمران بین المللی را به ارمغان آورده است. به جای گل و پخسه ی وطنی، از سیخ و سمنت، مانع می سازند.

طی یک سال اخیر، مثل این که کار های قبلی را فراموش کرده باشند، به اندازه ای به حجم مواع سمنتی شهر کابل افزوده اند که به گونه ی فجیع، جلو تردد مردم را می گیرند.

تهدیدات امنیتی بزرگ و کوچک، مجموعه یا حلقه ای را که در تباری با ارگان های امنیتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده ها و افرادی وامی دارند تا ضعف های فاحش سکتور امنیتی بیشتر به نمایش گذاشته شوند.

اگر این همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تردد و تنفس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ عقب سمنت ها! پس سرنوشت و تحفظ مردم چه می شود؟ یا این که مردم، فقط گوسفند استند؟

فاصله ی ما از دولت، به چند فرسخی رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصمیم می گیرند؟ در شهر کابل در ازدحام مناطق مرکزی که انباشته از مراکز تجاری، ساحات قدیمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بازی به چشم بخورد، همه روزه با هزاران تن موانع سمنتی، حصار کشی می کنند. در چهار راه پشتونستان، مردم در تنگنای مکان، روز تا روز دور حلقه ی چهار راه فشرده تر می شوند.

هراس از عدم کفایه، شماری را به تلاش انداخته است که با سمنت کاری شهر، به دغم خود شان به امنیت بیافزایند. در این کار، تفکیک مناطق و کجا هایی که مورد حمله قرار بگیرند، مد نظر نیست. هر جا فضای باز بیایند، سمنت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پشتونستان تا چهار راه سرای شمالی را با ۲۰ یا ۴۰ افغانی طی می کردم، اما حالا موتر های دربستی با کرایه ی ۲۰۰، ۲۵۰ یا ۳۰۰ افغانی، حاضر نمی شوند به این مسیر بروند. با پیمودن فاصله ای تا چهار راه ملک اضغر، صدارت یا چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «دربستی» می رسیم.

احاطه ی وزارت مخابرات با موانع جدیدی که به نام گلدان گذاشته اند و با جلو آوردن دیوار های سمنتی که جلوتر از دیوار های احاطه ی وزارت قرار دارند، پیاده رو را به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده وانمود کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند حصار های

سمنتی را نقاشی کنند. شباهت این منظره، بی شباهت به پناهگاه های اتومی نیست.

در اوایل حمله ی امریکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لادن، به قیمت جان شان تمام نشود؛ زیرا شایع شده بود که به زودی با بمب اتومی امریکا، رو به رو می شوند.

بی زاری توام با خشونت، کاسه ی صبر مردم را لبریز کرده است. مرکز شهر که محل تردد جمع کثیری از اهالی پایخت است، به اثر تنگنای جا، ساعت ها همه را درد سر می دهد. هنوز از برف و بوران خبری نیست، زنان و دختران مردم از ۴ عصر الی ۸ شب در ایستگاه های مرکزی شهر منتظر می مانند تا موتر بیابند.

وقتی این سطور را می نویسم، از شدت ناراحتی بی میل نیستم چند فُحش خواهر و مادر دار به مسوولان حواله کنم. آخر کدام حیوان تصمیم می گیرد؟ با این همه مدعی عقل و منطق، یکی نیست بیاید و مشاهده کند که سمنت کاری شهر، نمی تواند جلو درز هایی را بگیرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافیای حاکمیت مخالفان شده است.

همه جا سمنت چیده اند. احاطه ی وزارت دفاع که از داخل نیز حیاط کلان دارد، به اندازه ای بزرگ شده است که در کنار اشغال پیاده رو، نصف جاده ی برج ساعت تا زیارت ابوالفضل را می گیرد.

در جا هایی که ادارات امنیتی قرار دارند، چهره های نگهبانان و پاسبان به مشکل رویت می شود. عموماً روی یک دیوار سمنتی بزرگ که خود به یک احاطه ی مربع سمنتی دیگر منتهی می شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده ی جالی، مردم را

نظاره می کند. در واقع این ما استیم که آزاد می گردیم. مسوولان امنیتی ما بیش از هر کسی احساس ناامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحلیل سیاسی - اجتماعی این بدبختی ها پردازم، عقده های ما به قصر سفید می رسند، اما به این بسنده می کنم که تصمیم گیرنده گان و مجریان، از مردم دفاع می کنند یا از خود شان؟

مردم ما در میان موانع سمندی، مانند یتیمانی استند که فقط وظیفه دارند رای بدهند و حمایت کنند. این همه هیاهو، نظام، حکومت و مسوولان، برای چیستند؟ خوب، معلوم است که باید به نیاز های مردم پاسخ بگویند؛ مردمی که در حصار های سمندی خورد و افسرده می شوند.

نمی دانم شاید سناریوی تازه در کار است! آهسته و بدون سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بندند. خدا کند خیانت دیگری در کار نباشد! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درمانده ی ما، به عنوان کسی که وجداناً درد های آنان را شرح می دهد، منقلب می شوم. حالت تکرار، یکنواخت و زجر دهنده که فقط زیاد می شود. واقعاً اسفبار است که کسی به این نمایشگاه یاس، اندوه و خشم توجه نمی کند. فتنه هایی که به همه چیز آتش می زنند، از شرر اجتماعی برخاسته اند.

عذاب در عذاب، مردم را خشمگین می سازد. تا دیر نشده، بجنید! هر کی در این جا خیال اقتدار کند، ناگزیر است هول ماحولش را بپذیرد. در عقب سمت ها و سنگر ها، فاصله از مردم، به فرسخ ها رسیده است. بهتر است از «بحران عدم اعتماد» بگوییم!

شرح تصاویر:

نمونه های از هزاران موانع سمتی شهر کابل.



پیکره ی بی سر

جامعه ی پشتون ها، از زمانی که حضور شکوهند و محسوس تاریخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تداوم بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپی و راستی منسجم و جهت خواسته های قومی بسیج می شدند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میان تهی و ناشی از بدفهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه های اجتماعی، با حماقت تمام، سهم و دارایی های قوم خویش را نیز بخشش می کردند.

رفقای خلقی با تیشه به ریشه ی بنیاد های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستمیان و پرچمیان، خیانت های هایش را توجیه کرده اند. متأسفانه جناح دیگر با فرورفتن در اعماق اخوانیسم سیاسی (در واقع تروریسم بین المللی) و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می کردند بخشی از مردمان زیر لوای شان، بخشی از جامعه ی پشتون های افغانستان اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته اند. اینک در افول مردمسالاری تورییدی، در جوی که برای اقلیت ها، تنوع رهبری می سازند تا به گونه ای بحث ستیز قومی برای انحصار

گرمتر شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور هایی نیز پرداخته اند که در همه ی آن ها، عداوت با ما به چشم می خورند. روند ستم ملی بالای بزرگترین قوم افغانستان (پشتون ها) و ضیاع حقوق آنان، از شتاب نمانده است. متأسفانه تحمیل حاکمیت های ائتلافی که با پشتوانه ی خارجی به مغز استخوان مملکت رسیده اند، روی اصل پشتون ستیزی نیز استوار می باشند. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سهمیه ی قومی، هرگز با این انتقادات توأم نمی شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

این که بستر اجتماعی پشتون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت ها ملی و پشتونی بود. مردم ما را با خلای فکری، به جبهه ی مخالفانی می کشانند که به سهولت با تادیه ی اسلحه، آنان را قادر می سازند به سوی بی عدالتی ها آتش بگشایند.

نیاز ها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید ظرفیت های بشری ما جلو تشتت و بحران عظیم فکری را می گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسیج می کنند و توده های کثیر را در بی خانمانی عظیم قرار داده اند تا با بلا تکلیفی، گوشت دهنه ی هر سلاحی باشند.

در یک زمینه ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می شود، شاید تجویز نسخه ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه ی ما که زمینه ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعاد منفی

انسانی کمک می کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه های مختلف قبیله یی، شهری، روستایی، ایدیالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده اند، محروم می مانند.

البته ادعاها برای داعیه ی قومی ما کم نیستند، اما مجریان این ادعاها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ی زبان پشتو، میلیون ها پشتون دری زبان یا غیرپشتو زبانی را از احاطه ی وحدت دور می کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بُعد دیگر، عدم لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فعالان پشتون را دچار مصیبت می کند که هرچند از قوم می گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر می شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبان و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هموطنان شمرده می شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شرکای زنده گی ما بودند و هستند.

در مثال دیگر، هراس های ناشی از تشتت آرای پشتون ها، به این درک کمک می کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دری زبانان و پشتوزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل

ملاحظه ی جامعه ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرنوشت افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

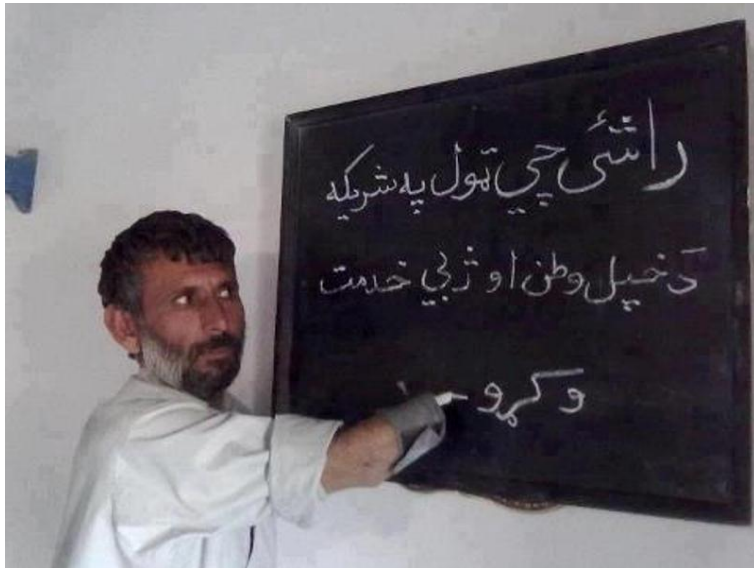
رهبری واحد ما، نباید تنها به مفهوم بسیج پشتون ها برای تامین منافع قومی، بهانه شود. چنان چه آوردم، جامعه ی پشتون های افغانستان با تنوع، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملکیت ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت های غیر پشتونی حاکم باشند و از فرصت های تجاوز بیگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تفاهم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی ها را به نام حقوق، توجیه می کنند.

بارها دیدیم که در خوان ما شریک شدند، اما پس از بُرش آن، از نان ما به نام خویش می خورند. افراد زیادی را می شناسیم که از سوی پشتون ها وارد دولت شده اند و بر ضد ما، سوء استفاده می کنند.

رهبری قومی را در صورتی که جامعه ی افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نیازی به موانع نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعه یی برای رهایی ظرفیت های بشری خویش از چنگال سیاست ها و برنامه های مذبوم می خواهیم

افغان زمين / ۷۵

که زیان آن ها نه فقط ارمغان فقر و اندوه قوم پشتون بوده اند، بل با نبود وحدت فکری همبهاران ما، کشور را تهدید می کنند.



نهال شکسته

(۱۵ عقرب، وداع نادیا انجمن)

روز های چند رقمی، در سال های عذاب، هر کدام از انتساب عزیزانی تشهیر می شوند که در التهاب جامعه ی دچار مرگ، می پندارند چه روزی فرجام است.

ادبیات دری افغانی (سده های اخیر) در لابلای حماسه از لحظه های غمین پُر است؛ مردان و زنانی که در روز های فرجام، یک رقم تاریخ اندوه را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بلند به شیوایی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیر ها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگی قرون وسطی می برند. در تخلیق ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درونمایه ی آفرینش هایی می شوند که از «قفس های تنگ»، بیرون می روند. در سرزمین ما، صدایی از غرب (هرات) از پشت کشیده گی های به اصطلاح رنسانس در زبان آشنای دری، گویی رسته از تکرار قلم گذشته گان، شعر را به خدمت گرفته بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از بُرش آن از اوهام شعوبیه می گذرد و با طرد سنت مداحی، به خدمت مردم در آمد، در گونه ای که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند هجای کلمات حلقه می شوند، یک بار دیگر با قامت «دخت افغان» از عقب حصار های افتخاراتی گذشت که حتی در خشت و سنگ مدنیت آن، «تنگنا» اصل است.

نادیا انجمن:

ای قدمت چراغ من!
صبح خجسته فال من چشم مرا فراز کن
وین دل دیر خفته را با خیر از نماز کن
پشت حصار حلقه ها سخت به هم فشرده ام
قفل مرا کلید شو وین در بسته باز کن
قمری بی لیاقت رانده ز شاخ شاهی ام
بالب اسم اعظمت با هنرم چو باز کن
نقش و نگار و خال و خط نیست به پا و سر مرا
جامه ز تار عشق ده وز ادبم طراز کن
تار ز هم گسسته گی چنگک به دل نمی زند
از رگ وصل و بسته گی شیوه تازه ساز کن
من ز هجوم پرده ها قبله ز دست داده ام
دیده گمره مرا رو به حریم راز کن
هست من است هست تو، مهر مراد شست تو
حاجت من به دست تو، فارغم از نیاز کن
منزل نور دور و من رهرو جاده شبم
ای قدمت چراغ من فکر ره دراز کن!

نادیا انجمن، نهال شکسته ی ادب دری افغانی در تداعی
سیزدهمین سال وداع، بار دیگر در غم های مردمان این سرزمین،
سکوت غم را می شکند. احساس من از یافت معنی سروده های
دختی که غم را شناخته بود در بازتاب واقعیت هایی شکست که
در ردیف او، نشاید های دیگر، تراژیدی چند رقمی را شاید در
روز های دیگر منسوب کنند.

صحبت از ماضی و رفته، همواره با حس اندوه قرین است، اما در رقم ۱۵ سیزده سال قبل، مجموعه ی بازمانده که در سرشت ادبیات معاصر تنیده می شود؛ تفسیر، تحلیل و اخبار سایه هایی که به نام قید، مانع اند، در برابر کسانی قرار دارند که با مُهر «سياه سر»، سياه بختی، مُهر آماده در پیشانی تقدیر آنان است.

من از نسل نو ام. طیف من، مجموعه ی سرگردان است. اهم و هم ما، پیرامونی ست که در برابر هیچ، هر چه می خواهد. در این تکدر روزگار، ادبیات غم، شاید وسیله ی فشار مضاعف باشد که در برابر هستی ما، خط سرخ می کشد.

نادیا انجمن در تاریخی سرکشید که مجموعه ی سرگردان آن با روان پریشی اجتماع در تناقض ایده ها و باور هایی که به نام همه چیز یاد می شدند، حتی در حد مرز های خانه و کوچه، متفرق می شوند. این برای طیفی که از خاصیت مردانه گی در افت مردینه گی مُرده بودند، در حالی مقرر بود که در حصار خانه های آنان، نفس های زنده گی، موج می زدند.

نادیا انجمن:

عبث

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟
من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم
چه بگویم سخن از شهد، که زهر است به کامم
وای از مشت ستمگر که بکوبیده دهانم
نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنازم
چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
که عبث زاده‌ام و مهر بیاید به دهانم
دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
گرچه دیری ست خموشم، نرود نغمه ز یادم
زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
یاد آن روز گرامی که قفس را بشکافم
سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

آری! دخت افغان. در قافله ی عقب مانده از زمان، محکوم است که از آخر بیاید. سیزده سال از مرگ نادیا انجمن می گذرد. دستور، ترتیب و سبک او در تاریخ معاصر ادب دری افغانی، سوژه ی مدام می مانند. مهم این است که شعر او از خدمت کلمات، احساس و عاطفه را از اندرونی آزاد می کند که تا رابعه ی بلخی در خون زنان، سهم تاریخ بود. فقط در کوتاهه ی ابتکاری که از کنار تکرار دیگران گذشت، شاید در نهایت بیان عاطفی، وداع زنده گی، هر چند در نو نهال ادبیات سرزمین ما، اما با شکسته گی، درد بیشتر یافته است.

نادیا انجمن نورزایی از پیشه ی قلم، بقیه ی نامه ای را تمام کرد که در زمان او، گسترده تر از زنان و دختران قرن ها، التهاب حضور اجتماعی و احقاق حق، آنان را به شور می آورد. در این دنیای رنگین، همراه پیوند زنده گی مشترک که باید در سنت ما، جزو میراث آخرت باشد، ذهنیت ته مانده ای ست که امروز هیچ دختر باسواد افغان نمی پذیرد.

افغان زمين / ۸۰

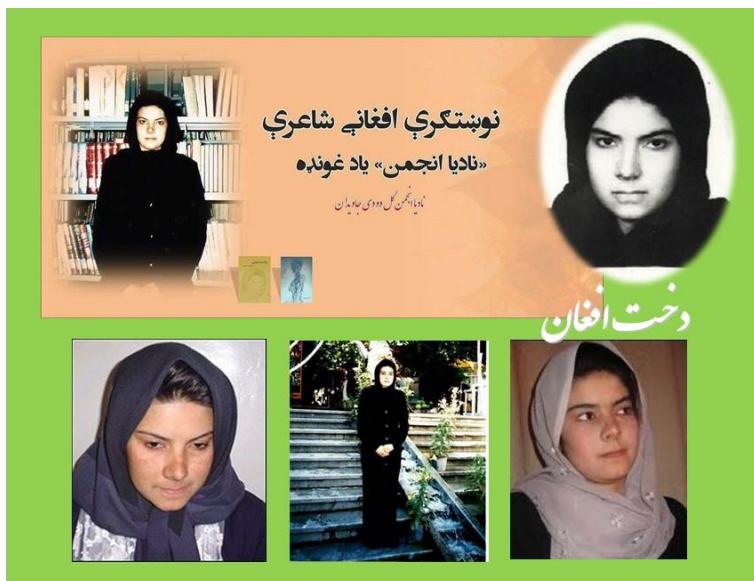
ناديا انجمن؛ نهال اميد هاي يک فرهنگ ديگر که اگر می ماند،
اذهان هزاران ديگر باز می شد تا به خود ارج بگذارند. او را در
اميد هايي جوانه ی نو شکستند. مردانه گی ما نیز جبر حاکم است.
شهلا زلاند؛ آهنگ دخت افغان:

https://youtu.be/A-P3DZ_5JYU

یاد آوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «یک سبد دلهره» از اشعار زنده یاد نادیا
انجمن (پشتون نورزایی) را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12576>



حق خویش را بخواهید!

(پشتون ها بخوانند!)

در حاکمیت کمرزی، زمانی که مسئله ی تامین حقوق تبار ما مطرح می شد، ادبیات مورد استفاده ی مغرضان، بهانه ی زعامت و ریاست پشتونی بود. آنان وانمود می کردن چون بالاترین مقام از این قوم است، همین «نقطه ی نیرنگی»، کفایت می کند.

نیاز های جدی و تامین حقوق ما، بخشی از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجی و وجود سیاست های گوناگون، بخش عمده ی حقوق مردم ما در حالی که با موضع جهادیان ناراض و طالبانی که مخالف حاکمیت استند، ضایع شده است، بهانه ی ریاست جمهوری نیز باعث می شود حقوق ما هدر بروند.

جغرافیای پشتون ها در هر کجای افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمی که در عدم تامین حقوق ما، قایل شده اند، حداقل در سالیان دیگر نیز میراث می گذارد. اجحاف در جامعه ی روستایی ما، غم انگیز تر از هر جای دیگر، درک می شود. این آفت اگر از سویی تهدید جدی برای نسل های آینده ی پشتون هاست که از سواد و آگاهی بی بهره خواهند ماند، در سوی دیگر، اکثریت مردم این کشور را در سراشیب سقوط و ناداری، زیر دست کسانی قرار می دهد که با نفوذ و حضور خارجی، کمترین تعهد شان در برابر ملت، ژست مردمانی ست که در کشور ما، از میراث ها و دارایی های خود ما، برای ما خیرات دهند و خواهان شکرگزاری نیز باشند.

به مردم خود پیشنهاد می کنم: در کشوری که چرخه ی هستی اش با توان شما می چرخد، و اراده ی شما، حرف آخر است، فقط به ریاست جمهوری بسنده نکنید! از حق تان نه تنها برای رفاه، بل برای تثبیت و تضمین حضور تاریخی، کنونی و آینده دفاع کنید! کمترین غفلت در حصه ی سهم و حقوق، جایگاه ما را نه فقط به عنوان بزرگ ترین قوم افغانستان، عقب می زند، بل هستی و دارایی مردم را بر باد فنا می دهد.

تجربه ی ۱۷ سال در پیامد رویداد های خونینی که از ۷ ثور آغاز شدند، هشدار دهنده اند. دیگر رفع نیاز فقط با نمونه ای از جنس تکنوکراتان که فقط در زمان ضرورت به آرا و حمایت، عقب دروازه های ما می ایستند، گذشته است.

تنها یک ریاست جمهوری پوشالی، به درد ما نمی خورد! تامین حقوق، نیازها، جلب سرمایه گذاری ها و تداخل قومی به عنوان بزرگ ترین واقعیت این کشور، آرمان های تبار ما استند.

در سالیان اخیر برای اهدای انواع امتیاز به جانیان، جنایتکاران و خاینان، لقب و صفت دادند، اما نمونه ی قبلی به بدترین دشمن مولفانی مبدل شد که از امضای او به هر کجا رسیدند و در تجربه ی این تدوام شرم آور که اکنون با تمام کیفیت تحصیلی به ما پشت کرده است، ما نیز به درس های رسیده ایم که یک ریاست به نام، دیگر ارزشی ندارد.

در حالی که شکستن تابو های گروهک ها، احزاب و جناح های غیرپشتون دخیل در بحران افغانستان، فرض مبارزه ی اجتماعی و سیاسی ماست، نیاز به نمایشاتی نداریم که کسی یا کسانی به نماینده گی از ما، از سهم ما ببرند و پشت کرده به حقوق ما، ژست

بگیرند که گویا شخصیت ملی اند و ایجاب می کند حقوق ما سال های دیگر عقب بیافتند تا در ضیاع آن ها، کسانی شریک جرم این حاکمیت باشند که کاری جز طرد، انحصار، تاراج و اعتراض ندارند.

ما به شکرانه ی اجحاف به قوم، قربانی می دهیم که در این نظام معلق و ناکارا، دیموکراسی داریم و با هتاکی فرهنگ رسانه یی و آزادی فکری آن، باید بپذیریم که خورد و نوش دیگران، گویا موجه اند. با این منش، به سیاهی لشکرهایی مانده شدیم که وظیفه ی شان رسانیدن یک «نمونه» به ارگ است.

تا پایان هر قشون کشی انتخاباتی و حمایتی، توهین می شویم، حقوق ما ضایع می شوند و شاهدانی استیم که پیکره ی زنده ای را مانند که سر ندارد، اما می تپد و در ضیاع هستی او، حیات این کشور در ناعادلانه ترین صورت، به خورد و رفاه کسانی می رود که در پایان حضور ناکام، مانند چرکی از لاشه ی حاکمیت ائتلافی می افتند و ناگهان هزار انواع ضد افغانی می شوند.

۱۷ سال پس از حاکمیت های ائتلافی، ضیاع حقوق ما با فرهنگی تعمیم یافته است که فقط با ریاست چند نمونه، بهانه می سازند و تبار ما، در حالی نفی می شود که بخش بزرگ این حاکمیت، از آن جناح های بحران و خیانت تشکیل شده است که اگر بر ریاست کمیسیون حقوق بشر آن خندید که عضوی از بدترین تنظیم «سال های خون و خیانت جهادی»، به دلکک می ماند، مسخره نیست که تمام جوانب خیانت، تاراج و جنایت، اعضای حاکمیت ننگین تنظیمی با تغییر ظاهر، بانیان دیموکراسی و مدعیان اخلاق و تامین عدالت اجتماعی می شوند!

اگر حضور غیر پشتونی در حاکمیت به نسبت انحصار و دریافت زیاده از حق دیگران است، چرا تماشا کنیم و زیان بینیم که فقط یک رییس نمونه داریم و سهم ما برای تامین حقوق، فقط در گرو ریاست اشخاصی باشد که ما را فداییانی می دانند که باید برای رعایت همتباری، از خوان خود بُبریم و در حالی به دهان دیگران بیاندازیم که نیت خیر ندارند.

از همین امروز، مسئله ی حقوق خویش را جدی بگیرید! اگر کسی از گروهکی نمایش رسانه یی می دهد که تا ۵ تایی آنان در سهمیه ی کابینه، فرهنگ نشود و از تظاهر حضور خیابانی، تشکیلات ن سازند که در تنوع ابتکار مدنی، یک پی هم، زیاده از حد بخورند و گروه دیگر خط و نشان بکشد که نماینده گی آنان از آن «سنگ زار»، برای تمام افغانستان، کفایت می کند، نباید از گریبان هیچ کسی رها کنیم که برای ریاست و حمایت، ما را می خواهند و اما حقوق ما در میزان معامله و ندانم کاری های آنان، قصه ی مفت سیاست های افغانستان می شوند.

به ویژه در چهار سال اخیر، آخرین میخ ها را به تابوت آرزو های مردم کوبیدند. هیجان و التهاب شایسته سالاری با پشت کردن به حمایت های مردم که در صف های طویل رای دادند، انگشتان شان بُریده شدند و دغدغه ی خاطر قشر تحصیل کرده و فرهنگی ما، دفاع از حکومت بود، به سرخورده گی، خجالت، خشم و آزرده گی مبدل شده اند.

یک مجموعه ی مافیایی، هارتر از گذشته، به ما، مردم ما، تبار ما و حقوق ما پشت کرده است و با تف انداختن به روی همه، برای ما سریال می سازد. سریال تعیینات، هنوز از ماجرا های «سندباد

بحری» (کمال سادات)، ناگفته‌ها دارد که در صدها نمونه‌ی در حال انتظار، کل مردم و حامیان سیاسی، فرهنگی و مدنی را دوره زده‌اند و از حقوق آنان، کودکانستان دولتی ایجاد می‌کنند.

اکنون که قبول طرف مسلح درگیر، جزو اجندای دوستان بین المللی شده است و بخشی از به اصطلاح دست آورد‌های مذکر و مونث تعدیل می‌شود، ظاهر سازی برای مکتب‌ها و «ایدیالوژی‌های وارده»، حکومت را که بی‌شبهت به روزهای کارمل می‌ماند، تبرئه نمی‌کند.

فقط چند ماه بعد، بار دیگر محتاج ما می‌شوند، اما تا آن زمان، ضمن پوزش از عامه‌ی مردم که با منطق ما توجیه می‌شدند «این‌ها خوب‌اند»، می‌خواهیم حساب و کتاب تان واضح باشند! بار دیگر به زور ما به ارگ خواهند رفت، اما تحفه‌اش حکومت فاسد و پوچی می‌شود که در فرصت دیگر، با پایان تعیینات فمینیسم، «دوجنسه‌ها» را روی کار خواهند آورد.

بهتر است به حال خویش دل بسوزانیم! اگر در منگنه‌ی «بد و بدتر» بار دیگر گیر مانسیم، حداقل برای کسب حقوق خویش تعهد بخواهیم. در سال‌هایی که آینده ندارند، بهتر است از عذاب کودکان، دوجنسه‌ها و فولش‌هایی (فولبرایت‌ها) در امان بمانیم که در برابر انبوه مردمی که از حکومت حمایت کردند، با این همه تحصیل کرده، فرهنگی و اهل این کشور، سرمایه‌های دولتی را ضایع می‌کنند. آنان از مدرک «فولش» (FOOLISH)، به کشور‌هایی می‌روند که آمده بودند. وای به حال ما که در گند آنان دست و پا بزنیم!

چهار سال انتظار برای مشارکت در نظام، به چهار سال اخذ ریا، توهین و فریب می‌ماند. حکومت ناکارا از تریبون تزویر، به شعور

ملت توهين می کند. رفتن به ارگ همان و پشت کردن به ما،
همان!

و اما با توانی که به مردم تفهیم کردیم، منطق آوردیم و ذهنیت
بخشیدیم، از دولت حمایت کنند، با تمام کیفیت همان توان از حق
خویش دفاع می کنیم و نیز مردم را در برابر بی خاصیت هایی
بسیج خواهیم کرد که بار دیگر محتاج ما می شوند!



امان افغان

«ملت عزیز و باوفای من!

به مناسبت ختم سفر چندماهه ی من و اجرا آتی که برای ترقیات شما شده بود و برای بازپرسی احوالات شما فرزندان عزیز، لازم دیدیم که از هر اکناف مملکت، و کلای شما را احضار کرده، لوی جرگه را منعقد و امورات آتیه ی دولت را تحت نظر دقت گرفته، به استشاره و استصواب و کلای ملت عزیز خود، قرار های نافع و لازمه را برای آرامی و رفاه ملت و ترقی وطن محبوب خود بدسیم و به این وسیله اشتیاق قلبی خود مان را که به دیدار شما اولاد های دلاور خود داشتیم تسکین نماییم. اینک تمام و کلای شما رسیدند و از دیدار خود شان فرحت بی اندازه ی قلبی به من بخشیدند.

فرزندان عزیز!

امروز بحمدالله ما دوره ی ترقیات ابتداییه ی ده ساله ی خود را با کمال کامیابی طی کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهد و هم آهنگی شما، از غیرت و همت شما، از صمیم دل رضایت و مسرت دارم. ما امروز در صحنه ی مبارزه ی سعی و عمل دوره ی دوم ترقیات مملکت، داخل شده ایم. ما باید با دل و دماغ قوی و با تحمل و شکیبایی که مخصوص فطرت افغانان شجاع است، از همه گونه زحماتی که در راه ترقیات وطن مقدس افغان پیش آید، پذیرایی کنیم.

طوری که به شما میرهن شده، من ابدأ از خدمات ملت عزیز خود خسته نمی شوم. عشق قلبی من، آرمان و آرزوی یگانه ی من، حاصل حیات و زنده گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن

مقدس من است. در این راه، عزم من متزلزل نمی شود، ولو با هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه مدح و ثنا، هیچ قسم لوم و توییح، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سربلندی شما باز داشته نمی تواند. پس نظر به عزم راسخ و قوت قلبی که برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده می کنم و نسبت به اعتماد و شوقی که بر وفاداری و مردانه گی و وطن دوستی و صداقت شما اولادان غیور خود دارم، بعون الله تعالی تکیه کرده به شما اطمینان می دهم که: با مظفریت فوق العاده و ترقیات درخشان، دوره ی دوم مساعی خود را خاتمه خواهیم داد و یک بار دیگر ثابت خواهیم نمود که: نژاد پُر افتخار افغان بر هر گونه عایق و حایلی که سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد، غالب می شود.» (جزوه ی به ملت عزیزم، تمهید شاه امان الله در تدویر لویه جرگه ی سال ۱۹۲۹م)

این تمهید، جهت تدویر جرگه ای بود که امان افغان، پس از بازگشت از سفر طولانی خارج از کشور، خطاب به مردم، ارائه کرده بود. تداعی شخصیت شاه امان الله، همیشه با انگیزش حس عاطفی ما توأم است. در نوع ادبیات خاص او، محبت سرشار به مردم، وطن و آروزی قلبی پیشرفت و رفاه، هنوز هم به افغان ها انگیزه می بخشند که عقب نروند.

نود سال پس از سقوط امانی، اما هرچه از مفاهیم حُریت سیاسی، جهش مدنی و رو به جلو معاصر طرح می شوند، به گونه ای تکرار خوش برداشت هایی اند که در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله (رح) شکل گرفتند. این گونه، هرچند در بستر مبارزات طولانی مردم ما از ۵ سده بدین سو، گذشته دارد، اما نوع عصری (مدرن) به

تعمیم ذهنیت‌هایی انجامید که می‌شود گفت مقطعه‌ی امانی، افغانستان را به جلوی رهنمون شد که سال‌ها بعد، پس از توحش سیاسی هشت‌ثور، انحصارات ملایان و تهدیدات بنیادگرایی مذهبی نیز اما فاصله گرفتن از تحجر و سنت زده‌گی‌های غیر تعریف شده، آرزوی قلبی هر افغان است.

در روزهای مناسبتی که گاه تکرار خواسته‌های سیاسی، اصل قضیه را ملال می‌کند، اکثراً از شاه امان‌الله و ۲۸ اسد(شکستن حصار و تحقیر استعمار) در جنبه‌هایی که در رژیم‌های مختلف، به تبع ایدیالوژی‌ها برجسته می‌شدند و این رویکرد به سنت جناح‌هایی مبدل شده است که هریک به میل خویش، شخصیت و سلطنت شاه امان‌الله را بازخوانی می‌کنند، یاد می‌شود.

باری باز برای ارج و ارجحیت شخصیت و سلطنت شاه امان‌الله (رح)، اما با رویکرد تجدید تاریخی، به یک بازخوانی دیگر رو می‌کنم تا ثبات پایه‌های تاریخی جهش مدنی و سیاسی ما در تبلور شخصیت امان‌افغان، تبیین کند: همیشه خوانی تاریخ و باورهای شاه امان‌الله، چه قدر به نفس آمال رفاه و داعیه‌ی مدنی مردم ما مرتبط است. این مثال (شاه امان‌الله) نماد تاریخی آن جهش سیاسی و مدنی است که با دست‌آویز آن نیز به خواسته‌ها و اولویت‌های مدنی، سیاسی و اساسی خود می‌پردازیم.

مرحوم لودویک آدمک، رنسانس فرهنگی و رسانه‌یی معاصر افغانستان را بدون علامه طرزی، ناممکن می‌دانست. به مصداق این برداشت، خوانش زمینه‌ی سیاسی، مدنی و رفاهی افغان‌ها بدون شاه امان‌الله (رح)، اگر ناممکن نباشد، ناقص است.

ارزش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک شهزاده در جنبش مشروطیت:

اعلی حضرت شاه امان الله در دامان پدر و مادری رشد یافت که به تعبیر کنونی، شخصیت های اول افغانستان شمرده می شدند. میراث تاریخی اعلی حضرت امیر عبدالرحمن (رح)، زمینه ی سیاسی اعلی حضرت شهید حبیب الله خان (رح) را ثبات بخشیده بود. پدر شاه امان الله در زمینه ای که خود مبتکر بسیاری از عناصر مدنی، فرهنگی و رسانه یی آن بود، در روشنگری هایی که به راحتی وارد حیات خلوت سلطنت می شدند، به گونه ای باعث شده بود (جلب توجه) تا امان الله از این طریق نیز عضو جنبش مشروطیت شود.

می شود گفت طرح های انکشافی، عمرانی و رسانه یی اعلی حضرت امیر حبیب الله خان (رح)، به اندازه ای خوب بودند که هر چند تعمیم آن ها به توطئه ی ترور خودش انجامید، اما آن مرد معزز، مسوولیت های وجدانی و میهنی اش را فراموش نکرد.

رسمیت معارف عصری و علاقه ی مفرط شاه به عمران و فرهنگ، به خصوص کتاب، بدون شک بر روش ها و علایقی اثر گذاشتند که بعداً در سلطنت امانی، به جهش عظیم رو به جلو مدنی و رفاهی مبدل شدند. یعنی زمینه های از قبل فراهم شده، امان افغان را به فعال ترین عضو جنبش مشروطیت، مبدل ساختند.

سلطنت شاه امان الله را می توان بزرگ ترین دست آورد جنبش مشروطیت افغانستان دانست؛ تحرکی که مایل بود کشور ما به توسعه ی عمرانی، انکشافی و اقتصادی رو آورد.

سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت:

تعمیم مفاهیم مدرن فرهنگی، رسانه یی و مدنی در مقاطعی که باعث تغییر و تحول بنیادین شده اند، در نمونه های تاریخی در

کشور های اسلامی، در ترکیه با مصطفی کمال آتاترک، در ایران با رضا خان پهلوی، در کشور های آسیای میانه به وسیله ی اتحاد شوروی و در سایر نقاط با تسریع خیزش های ناسیونالیستی و سوسیالیستی نیز صورت پذیرفته اند. در نمونه های دیکتاتورشیپ، شخصیت هایی مانند صدام حسین در عراق و معمرالقذافی در لیبیا، بدون اعلام باور های بسیار مقید چپی و راستی، مردم را از مزایای رویکرد رو به جلو دولتی، مستفید کرده اند.

در افغانستان، گرایش های یک شهزاده به رفاه اجتماعی که بعداً در کسوت شخص اول مملکت ظاهر شد، موهبت هایی بودند که مردم ما به آن ها رسیده اند؛ هرچند زمینه های آن ها حتی در زمانی که سید جمال الدین افغان در دربار شاهان افغانستان، ریفورم می داد، گذشته دارد، اما در سلطنت امانی به مشی اساسی دولت تبدیل می شوند.

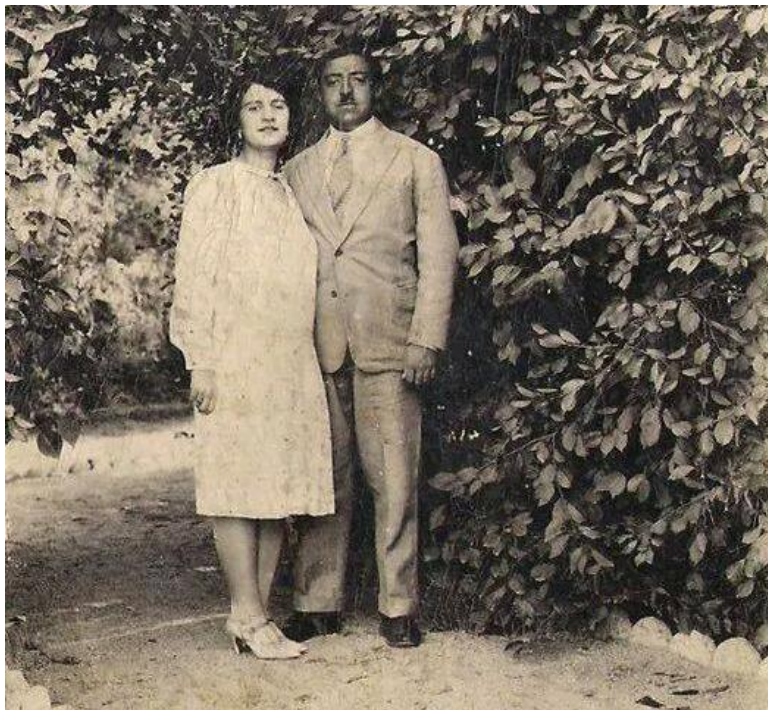
قرار گرفتن جنبش مشروطیت در راس قدرت که با شاه امان الله (رح) تمثیل می شد، به تسریع روندی انجامید که پس از سقوط امانی نیز تغییر در همه عرصه ها، وقتی آن تاریخ را بازخوانی می کنیم، اساس بسیاری از حرکات مدنی، فرهنگی و رسانه یی کنونی ست.

تمثیل خواسته های جنبش ملی مشروطیت افغانان ها که از تمام اقوام عضو داشت، سلطنت امانی را به سمبول تاریخی ما مبدل می سازد. مزیت سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت باعث شد، طرح های کلان تحول، هرچند بسیاری تطبیق نیافتند، اما به آمالی مبدل شوند که در حاکمیت های بعدی، جزو جداناپذیر مشی دولت ها جهت تغییر مثبت، انکشاف و خدمات عامه باشند.

نقش تاریخی اعلیٰ حضرت شاه امان الله (رح)، تنها منحصر به افغان جسوری نیست که استعمار را تحقیر کرد و به مردم رو آورد. مفاهیم مدنی، فرهنگی و رسانه‌یی تعمیم یافته در سلطنت او، افغانستان را از گذشته‌ای سوا کردند که در باورهای عامه‌ی مردم، خوانش یک سویه‌ی باورها، با وجود مفاهیم عصری حاکمیت، فرهنگ و رسانه که از سلطنت مرحوم امیر شیر علی خان قوام یافتند و در تمام حاکمیت‌های امیر عبدالرحمن خان و حبیب الله خان، هرچند با رعایت بیش از حد دینیات، اما تقویت می‌یافتند، جامعه را بی موازنه ساخته بود.

تعمیم ذهنیت‌های ارزش‌نقش زنان و دختران افغان، فرهنگ و سیاست نو، نظام‌های دیموکراتیک که با شورا حمایت می‌شوند و آن چه از بازخوانی قابل وصف جهش مدنی زمان شاه امان الله (رح) می‌دانیم، ارزش حضور تاریخی او را در مقطعه‌ای که باید ابراز وجود می‌کرد، مهم می‌سازند.

نود سال پس از «تراژیدی سقوط امانی»، اما اکثر مفاهیم انسانی آزادی‌های فردی، کار رسانه‌یی، فعالیت فرهنگی و احترام به حضور زنان، با تداعی شخصیت و سلطنت شاه امان الله (رح)، نوستالژیک می‌شوند. بنا بر این، یادمان او، نه فقط تکرار خوش‌توارد جدید سیاسی افغانستان است، بل همواره باعث می‌شود با جان کلام آن، به اولویت‌ها و آرمان‌هایی ارج بگذاریم که امروزه نیازهای اساسی افغانان به خاطر رسیدن به زنده‌گی آرام، مرفه، با وقار و با عزت می‌باشد.



پایه های لرزان

تشبیه پایه های لرزان، بی شباهت به پایه های سیستم است. منظور افراد و اشخاصی است که تیم سیاسی حکومت کنونی را می سازند؛ هرچند تظاهر به اراده ی سیاسی، مسوولان را به نمادگرایی رسانه یی کشانده، اما تلاش ها برای احاطه ی سیستم، شبیه پایه های لرزانی است که سعی می کنند با انبوه سازی، از ارتعاش آن ها بکاهند.

فکر می شود مشی نادرست حکومتداران کنونی، آنان را هراسان کرده، اما این افاده به این معنی نیست که خود متوجه چنین مسئله ای شده اند. عموماً در به دنبال فرصت، از هیاهوی رسانه یی تا جهت کمپاین ها، تیمی که روی شانس ها، امید ها و فرصت های مردم پا گذاشت، از این نیز می ترسند که پرستیژ گروهی کاهش یافته است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان، منحصر به فرد، ولو به حد یک شخص، دانسته می شد.

عوامل بیرون حکومت، چه در سطح فشار های تنازع داخلی، چه به سطح تماس های بیرونی، متاسفانه به گونه ای موثر واقع نمی شوند که با درک آن ها، عدم انعطاف حکومت کنونی، وضعیت را خراب تر نکند.

در حالی که صلح، به غایه ی اصلی افغان ها مبدل شده است، صحبت از آرایش نظامی در جوی که طرف مهم حمایت از افغانستان یا امریکا، به تفاهم رو آورده است، حکومت را در تنگنای دیگری نیز خورد خواهد کرد که بدون محاسبه، از حمایت های خارجی، توقع دارد.

آن چه در این میان بسیار مهم می باشد، همسویی سیاست های دولت با جامعه ی جهانی، به ویژه ایالات متحده ی امریکا است. این همسویی به حکومتداران کمک می کند، حداقل با وقایه ی خویش در برابر تبعاتی که پی آمدهای صلح دارند، به گونه ای منزوی نشود که از حالا آنان را هراسان می سازد.

با وجود نارضایتی ها، تیم حاکم کنونی با وقوف از درون مشکلات، می تواند در حکومتی سهم بگیرد که از رهگذر افاده ی آن ها، آن چه قرار است در آینده، برنامه های رفاهی شوند، از آسیب های بیشتر در امان بمانند.

ارتعاش سیاسی، افزون بر رییس جمهور در سطوح مختلف حکومت، سرایت کرده است؛ هرچند استند افرادی که با محافظه کاری، سعی می کنند از عوارض منش سلیقه یی کنار بمانند، اما اصرار حکومتداران که روی وفاداری حساس است، به گونه ای باعث شده، تعداد زیادتری در گیر سلايق شوند.

حساسیت های بی جا و بدتر از همه غیر منطقی در قبال رویداد هایی که با وزنه ها و توجیحات مختلف رونما می شوند، دولت را از تعقلی که لازم است، دورتر می سازند. در چنین حال و هوایی که ارتعاش سیاسی، راس حکومت را دربر گرفته، این نگرانی را بیشتر خواهند ساخت که با تداوم خودشیفته گی یا اصرار بر بقا، امکانات دولتی، به گونه ای ضایع شوند که مثلاً در قبال پروسه ی صلح، سبوتاژ حکومتی، نمایان تر می شود.

هشدار و مراقبت، لازمه های درک عمومی جامعه ی افغانی اند، زیرا صورت حال تنازع، روش ها و فرهنگ سازی ها، ابعادی دارند که بایسته است در میزان منافع، دست آورد ها و حیات مدنی

ما، نباید از چشم بیافتند. به این دلیل، پذیرش صلح را به معنی
و خوب شرایط بهتر می پذیریم.

شاید شماری با رفتار خاص، به ابعاد موضوع، توجه نداشته باشند.
سوء رفتار در افراد و اشخاصی دیده می شود که معاضدت با تیم
حاکم را از کل سیستم، مجزای نمی سازند. منطق ما این است که
باید با اصلاحات، جلو کسانی را بگیریم که دیگر موثریت ندارند؛
نه این که به نام صلح، نظامی را تضعیف کنیم که به سختی احیاء
شده است. تداوم این منطق، ایجاب می کند اصرار کنیم، پروسه ی
صلح با بدیلی توأم شود که افزون بر تامین امنیت، نوع ریفورم
سیاسی بدیل می شود.

سعی کنیم از ریزش پایه های لرزان حکومت، جلوگیری کنیم. این
مامول، با بدیل افراد و اشخاص راس، قوام می یابد.



رهبري هستريک

سخنراني ها، فلم ها و تصاویر زياد دكتور غني را ديده ايم. او در اکثر آن ها، به عنوان شخص عصبي مزاج، پرخاشگر و تندخو به نظر مي رسد. بخشي از اين کنش هاي ريس جمهور، اگر به اثر برداشت او از مسایل است، اما اکثراً ناشی از طبيعت او می باشد. دكتور غني، قبل از اين که در زمينه ی حاکمیت حامد کرزی شناخته شود، اصلاً محسوس نبود.

داستان ها و بالاخره روايت هايی از شيوه ی برخورد مردی که به اصطلاح تر و خشک را می سوزاند، از اوانی که دكتور غني در رده های دولتي ظاهر شد، میان همه تبادل می شدند.

وزارت ماليه و رياست پوهنتون کابل، دو نهادی اند که از کارکرد های دكتور غني، بیشتر به یاد می مانند؛ هرچند در پوهنتون کابل، مدت زيادی نماند، اما کارنامه ی او در وزارت ماليه، تعداد زيادی را آزرده ساخت.

عموماً عصبانيت بی حد دكتور غني که به اثر درگيري او با بیماری سرطان به وجود آمده، با وجود تداوی، اثرات زيادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون بر اين، مقام تفکر دوم که به گونه ی رسانه یی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصیتی مبدل می سازد تا از هر دو رهگذر، انعطاف نداشته باشد.

اعتماد به نفس بیش از حد که گویا پدیده ی «ابرنخبه» واقع شده است، بسیاری را از تنقیدی حذر داد که بایسته بود دریغ نمی کردند؛ هرچند واکنش دكتور غني به انتقادات، از مهارت هايی بهره می برد که او را قادر ساخته اند در جو تبلیغاتی، مسایل را منحرف کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را

انحصار کرده است، با نمایش طول و تفصیل دولتی و کمیسیون ها، وانمود می کند که در چنین ساختاری که صدها تن در راس قرار دارند، ادعای انحصار مخالفان، نادرست است.

یکی از اقارب من (مرحوم داکتر لیث نوابی) که بی هیچ شائبه ای از زمانی که دکتور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهوری با حامد کرزی، پس از داکتر بشر دوست، کم آورد با او همکاری کرده بود و متأسفانه پس از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صدها تن نخبه گانی که در تیم تحول و تداوم با دکتور غنی، صادقانه کمک کرده بودند، در نخست توهین و بعد طرد می شوند، خاطراتی نقل کرده است که روایت های تاسفبار از شخصیت دکتور غنی بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکتور غنی، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحتی وی، مردم را در ابهام می گذاشت، اما قایل شدن به شرک که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه ی مذهبی داشتند، او را به انعطاف اجباری می کشانند. چنان چه آوردم، اعتماد به نفس کاذب، دکتور غنی را در جایی قرار داده بود و می دهد که هیچ کسی را برتر از خودش نمی داند.

اعترافات جان کری، وزیر خارجه ی پیشین ایالات متحده ی امریکا، مبنی بر این که دکتور غنی، تجربه ی سیاسی نداشت، حقیقت تلخ دیگری بود که بسیاری از حامیان او بعداً دریافتند. در چنین اوضاع و زمینه هایی، دکتور غنی با خاصیت هستریک، به فراز و فرود جامعه ی افغانی رو آورد و بدتر از همه، به گونه ای عمل کرد که گویا نیازی به تجربه ندارد.

تلاش کنونی رییس دولت که با تمام توان سعی می کند پروسه ی صلح را مُختل کند، جزو گمان هایی بود که بعضی می کردند. عدم برداشت تنقیدات و مخالفت هایی که اکثراً موجه اند، رُخ ناراحت کننده ی دیگری ست که دکتور غنی با اغماض به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل کرده، با تعیینات افراد گمنام و خارج زده که با منطق زبان انگلیسی در جامعه ای تحمیل می شوند که اگر استثنای آنرا کنار بگذاریم، ۹۹ درصد مردم ما در مسایل روزمره ی زنده گی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هستریک دکتور غنی با افزایش صدای او واقع می شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر جاذبه ی موقتی ایجاد کند، ثبت و انعکاس رسانه یی آن، به همان میزان تخریش کننده است؛ چه حالت هستریک، مانع تعقل و خوداری های مورد نیاز می شود. حکومت وحدت ملی که ابتکار دکتور غنی بود، از همان آغاز برای چیز فهمان پیام داد که متاسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساحه ای وارد شده است که با ظرفیت ها، گذشته و تجربیات او، مصداق کسانی قرار می گرفت که از آغاز انتقادات بر وی، اذعان می کردند گذشته ی کاری او در محدوده های کوچک و بسته ی سیستم غربی که عاری از بوروکراسی های جهان سوم اند، او را از درك دغدغه های عاجز می ساخت که در کشور ما، نیازمند احاطه به تمام نزاکت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ست.

تشنجات هستریک شخصیت دکتور غنی، حالا به همه جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید های ما را از او قطع نکرده اند، تقاضای وسعت نظر به مسایل مهم کشور می باشد. تذکرات به جای او که یک هفته پس از کمک های خارجی،

سقوط می کنیم یا استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزوم اند، عبارت از دشواری هایی ست که در چهل سال بحران، به ملت افغان تفهیم می کنند تحلیل پیچیده گی های روابط با جهان، به میزان تنوع آن، کشور ما را درگیر می کند. بنا بر این، بهتر است با حذر از روش های خودکامه که منافع مملکت و مردم را تهدید می کنند، به عنوان کسی که فرصت یافته بود و روزی باید برود، به جریانی کمک کند که به نام پروسه ی صلح در برابر ما قرار دارد. برخورد های هستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه منافع شخصی را لحاظ می کند، ما را وار یک فاز دیگر بحران خواهد کرد که در هیچ کجایش، فرصت های از دست رفته ی جامعه ی جهانی وجود ندارند.

تداوم هستریک حاکمیت در فضایی که از جغرافیای آن کاسته می شود، چه نوع حکومتی را برجا می گذارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه ی جهانی، حتی به حداقل خود کفایی نرسیده ایم! اگر درگیر تنازع پس از جامعه ی جهانی شویم، با حاکمیتی تنها می مانیم که ولو دومین متفکر دنیا را داشته باشد، اما شبیه حکومت هایی می شود که تنظیم ها در جنگ های داخلی در چهار گوشه ی کشور، ساخته بودند.

شرح تصاویر:

به باور مردم، دکتور غنی حتی یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.

افغان زمين / ۱۰۱



تصاویر اوربند

که غواړئ د سولې او پخلاینې دره
بهرته اوسې، اوربند ټینګ کړئ

سال اول، شماره دوم، ۱۵ / عقرب / ۱۳۹۴

اوربند

د پلرنۍ ځمکې په پلور مې د عطرو فابریکه جوړه کړه

لومړی مې خپل تره د کوکنارو له کره راوگرځاوه
سرکار دې له مور سره دا همکاري وکړي چې همکاري دې نکوي
د ودونو د یوه سالون په لگښت څو فابریکې رغېدای شي
(عبدالله ارسلا)

- ◀ په کلاگانو کې اېسارې سرمايي
- ◀ د زندان آزادي، د آزادي زندان
- ◀ محمود طرزي او پښتو
- ◀ د ايران کورني درېونه
- ◀ سياست د عمل لويه
- ◀ د لوڅو فلمونو کتل
- ◀ دختران افغان
- ◀ له خانه تېښته



د حرکت د ټبر او لکۍ په گټلو غځېدلې سيالي
د ملا قلم الدين، ښاپېرۍ نغمې او ملا حکيم مثبت گډ مزل يو منزل

اروپا ته د کډوالۍ رنګې لارې
د کښودو ۱۰۵ کلنه بي بي ۵ اروپا د
کډوالو په لويه کمې کې د ښوونارو شانه
پرځلک لیساره شپې شماری

د دختران افغان

مصطفی عمرزی

سختسرایي پر موفقه و
شان دختران افغان ، هماغه
ملاحظه ای را می خواهد

ايراز وجود مي يردازند
چاله هاي اند که او را
سرنگون و با اين افت،
نوهين خواهد کرد.
مي خواهيم به صراحت
گويم موهترين سئاله در

که در هنگام نگاشتن بر شخصيت هاي مرد در افغانستان به کار مي بنديم. زنان و دختران در سزمين کهن ما از آنروز خانه خانه ، همگرا و مساوي و مساوي در ها و کاخ ها تا حضور اجتماعي و سياسي، در فرصت هاي که پايه اند. شان خوشي را به عنوان کسب که کمتر از شان مرد را ياد مي پذيرند ، بازراه داده اند. از راهي «پلخي» که فراني سحران عاطفي شان شد تا گوهرشاد روشن ضمير که در پاي جالالت مديساله فراني نداد ، از مملتي، پرچمدان وطنخواهي تا ناهيد شده که در برابر تجاوز سرخ ، هفتت يافتارست و شهيد ميما (بيانيگزار سازمان رابو) که در درسه هاي باغ کوروس سترمي و در هفتگه هاي نهاديان گذاري افراطي ديني که نه تنها بر مقام ز ، بل بر دنيا نوپين مي کرد ، پرچم زنان و دختران حضور افغان را بارافراشت و دوره را با ياد ملان باي تقويم کيده که دختر افغان ، در سرخني هاين را بر پايي پرچم شان خوشي بايان داد.

تهور دختران و زنان افغان ، حتى در تاريخ ترين برهه هاي تاريخ ما ، سد ها را شکسته است و اين عنصر ، مگر کيد کرد تا در دست ندان نصيب ، از تون جودويي بي نصبت شيريم که گريه گريه و زيباست ، اما محکم و استوار باشد . صفت و کردار و اديتوي و دختر ناله کيد لاخره ما در افغان را مي سازد ، در زويت هاي تاريخي ، افريش هاي اديي مسايش ويران ، صل سبباري سخن بر دختران افغان نمي گدازد که وقتي فلم سحر بر سرخسراي زنان افغان مي رود ، ديپايه هاي اند که هيچ کسي نوايي فرار از آن ها را ندراند.

تقويم به عنوان اصل مهم در فرآيند نيست شناخته مي شود و از هيچ امري هستن نيست اگر از گذشته هاي دور ، هونهم تفکر زن سترزي در تمام سطوح اين سزمين به مشاهده مي رسد ، اين تفکر ، با ابعاد گسترده اي که بر تحولات زنده گاني بشر افزوده مي شوند ، خودش را وضع تر کرده است و مثل آن که با دستاوردها ، دشواري ها نيز کشف مي يابند.

در جهان ما که تجربه مي زنده کي در حدود کشور ها و جغرافيا ها با تنوع امنيته ها و فرهنگ ها که بايست با هم راسخه اند ، تنوع زنده گاني را نشان مي دهد ، اشکال مختلفي با هيچ سئاله اجتماعي ، سياسي ، ... زنان را به نمايش گذاشته است.

با تمام پستوانه ي چندين نرته ي عنصر زن سترزي ، دنياي ما ، اين تفکر و غير انساني را به رسميت مي شناسد و اگر مشکلي وجود دارد ، پريخته از جهان کشفگشايي است که بشر حرض را از زماني که دست به چپاي برد و سمي در اين زمينه بر جا گذاشت ، وامي دارد تا همچنان و براي نفع خودش ، زباله هاي سياسي را جوييل ديگران دهد.

حکومت ما با عبور از اعماق تاريخ که گاهي پاي شاکهان را مي ملاني ها ، فرباد حضور زنان را بلنده کرده است ، همگام با ثرون تمدن ، زنجير هاي زن سترزي را مي شکند و در اوپاي قمني بيستم ، جامعه ي ما مي پذيرد که بخشي از زنان را براي هيچ مدياري محجوس کرده و از سطلت غايي شده امان الله تا محوطت حکومت ملا پيراي الدين رمني ، زنان و دختران افغان در نوسانات اجتماعي و سياسي ، ناگزير از تحمیل طرز تعاريفي که به ويژه پس از هفتت نورد براي آنان مي شد ، هرگز رو را به عقب نبردند و با ناکان در چنان خوره ا مدفيوش شدند (حاکميت طالبان) که دختر که روزگار را به کور شد بود . زباله هاي سياسي که در واقع ، ايدولوژي ها بودند ، براي سترزي دو جانب متعلق (رئال) گوروسم

و کابنده (سئم) تراشه هاي بريندند که در آتش ، دود و بارش اين نيوان ، بناگذاري را از زماني تاريخي هاي گذشته ، دوباره روشن کرد و نيزاي براي ايمودي دشمن (گوروسم) که خود حاصل چيپاول هستي انسان يا هيولاي سربامه داري بود ، سودهوان را که فقط در اديتويي به منافع خود بودند ، وامي دارد تا با بي شعوري تمام ، حجاز هفايلت پذنده اي را صادر کند. (بنياگذاري) که يامد اش (توروسم بين المللي) دامنگير خود آنان و تمام دنيا بود.

تفکر ميان نهي و قرون وسطاني که در حاکميت طالبان ، گريبان ملت افغان را گرفت ، از ايرش آن را نامعنت تا مردمان هزار سال پيش را دربرگيرد؛ زيرا اين تفکر با قالب هاي پوسپدي و گذشته ، مواد دوزده ي جنگ ها با شمايان مي ساخت که در بي نهايت خود ، مردمان و پهرواني ياد به ياد بنامدند که حقيقت دنيا را با تاويلات مردمان کونه فکر و طرده شده دنيا ، دنياي مي کردند و اين تفکر که خود در مسير تقفير جهان اسلام از اصول فراني ، جامعه ي چيپاول جهان اسلامي را با حضور استعمار نصيب کرد ، جوامع مسلمان را در دروازه ي کي عقب اتاي که نوازيي آنان در برابر تجاوز ، به بحر صمد افغان از آن روزگار ، بهترين نمونه ي ايتار مسلمان مبارز شده است که با اديتويي و سبباري هاي پوسپدي و تاويلات کونه فکران ، دنيا را حرام مي شمارد و با پشت کردن بيران ، توان نمي يابد تا با استفاده از علم و دانش ، جهان موقعيتي را احراز کند که هموزن با جهان غير اسلامي ، او را توان مي دهد تا در نهايت در چپاي کي ، حرام را حلال نلاند (اجاره ختلان).

معنويت توام با فرهنگ هاي کهن و پراخته افغان ، بیشتر از همه بر جامعه ي خود آنان تأثير وارد کرده و همه تا تيمت از ديگر کي ، به اين فهم رسيدند که خاطر فراج سواي زنده گاني در مبارزه اين تضمين شده است که جواهان جيسون آنان در حضور بيرون از زندان خانه و اديتويي (زن سترزي) ست.

با شرحي که آوردم ، دروضاي کوچکي از فشر ائت و بازيابا آنان در کشور رفت ، اما با آن که فراز و فرود نشن زنان و دختران افغان ، در پستي و بلندي موقف آنان ، مسيروي مشخص نگرته است فرصت هاي همانند پس از حضور طالبان بر نيز در پيچيده کي هاي افغان سياسي ، هرج تضميني نمي خندد و با بي کي زنده گاي انساني (تاريخي پس از طالبان) تفکر کينه با سنگريزي قومي ما قرار دارند ، موهترين عنصر کي است ، در پندرم در جامعه ي همچنان نوساني افغانستان ، دختران را تهديد مي کند ، باور دختران افغان در اديتويي و تفکري ست که بازگشت به گذشته هاي ننگين زن سترزي و زندان زبانه ، جهان سواه روي گايي مي شود که در فراخاي هر کسي که براي



برجسته کرده که غير واقعي ترين تعاريف امور زنده گاني مايند و متأسفانه ، مردمان هاي الهي را ناپيده مي گيرند.

موضوع نمايش ، خودنگويي زني بود که و وجود ظلم کشوره که براي خويش نفس ، او را در کنار اختيار همسر برگر ، ناپيده مي گيرد و اين حرکت نفساني که با تصور نادرست از حجاز اختيار چهار همسر در دين ، ربهاله هاي زندگي براي کار جستن ها مي دهد ، نقش مرکزي را که زنده ياد ابيسه وهاب، اجرا مي کرد در چهره ي زبانه به نمايش مي گدازد که ستم را مي پذيرند و نمي درنند . جمله و زنده ياد ابيسه وهاب در پيام در افقها ، «بروا نديان ز نفاقمي» است: و صفي که از عنصر کشفگشايي زنان افغان ، سرختمه مي گيرد و ماتت آنان را تعريف مي کند ، کوره ي اي از جهان جفاني نيز است که گذشته و گذشته گان ، مانر شاهه فانيش کرده اند . اگر مي خواهد دوزخترين مرحله از ، در وقت سياه سياه ، خودش حديث اشرا در روشنايي نيز بر توان خود ، برنگازند ، بايست است تا در کرانه هاي حقيقت و با نيز ، در روزي شکسته و سوراخ که هواره او را در اعماق کويختوي ، دفن کرده اند ، يپاده شود.

موهترين و بهترين مسير در مسير سعادت دختران و زنان افغان ، مبارزه با عنصر بدني ست که طرز تفکر تار باره در افغانستان ما ، زن سترزي تعاريف مي سازد .

که غورځ د سولې او پخلاینې دره
بېرته اوسې، اوربند ټینګ کړئ

سال اول، شماره سوم، ۳۰ / عقرب / ۱۳۹۴

اوربند



نشه د ژوند ټااوونه
پرېکوي، خفت او
سکاوې د نشې پايله،
زجر او عذاب د نشې
زېږنده ده.
نشه انساني ښکلا لکه
خزانې يانې د پېړۍ،
د انسان تنه، عقل او
احساس لکه سوهان له
دنده سولوي.
نشه د سر نيوب جوهر
خاوري کوي، د ژوند
لارې تړي او د ژوندانه
ښايستونو ته د بدرتګۍ
او وحشت زنجیرونه
غوړوي.
له دغه عذاب سره
صبارته ملي او ديني فرض
دي. راځئ ددغي ناولي
پدېدي پر وړاندې پر
ملي همغږي د گډې او
سراسري ستراتيژي په
رامنځته کولو ژوند، د
ژوندانه ښکلاگانې او د
شخصیت درنښت باوري
کړو.



دوه چنده بدبختي
سرپارې
دیني، که عصري زده کړي؟
د پښتني مشرتابه يو بل ارمانی
ولي افغاني مخ پر څوړ روانه ده؟
په وژغاري مصداق لس
د ننگرهار پوهنتون د لارويان
شانه څه پټ دي؟



په ژوند کې خوښ خلک له خوبه تر پاڅېدو وروسته خپله بستره سموي

ژباړه: ج. بازاړن / شخړن ساينس ميوزيم

تاسې ته د بې سوي ورځې د شروعاتو احساس دگوي:

د کت/بستره سمبالولو په څېر يو وړوکي کار ورځې د دې چې تاسې ته د بې سوي نېسي کاري هغه څه شروع کولو وپيل درکوي.

ماک رهن وايي، سهار له خوبه نه له راپاڅېدو وروسته مو لومړی کار بايد د خپل کت/بسترې جوړول وي. که چېرې مو دا کار تر سره کړ، نو تاسې له خپلو ورځنيو کارونو څخه يو تر سره کړ.

د دغه کار په کولو سره په تاسې ته د خوښۍ احساسات وني او همدا هغه څه دي چې دېته مو تشويقوي چې له يوه کار وروسته بل او له بل وروسته بل په پوره او ښه توگه سرته ورسوئ، چې د ورځې په اخر کې به مو د ورځې تاول کارونه په ښه ډول تر سره کړي وي.

خوښ او خوشحاله خلک خپله بستره/کت له خوبه وروسته سمبالوي او لټوي: hunch.com لخوا يوه سروې تر سره شوې، په دغه سروې کې له اته شپيته زره خلکو پوښتنې شوې، لدغې سروې له گډونوالو څخه يو اويا سلنه گډونوال وايي چې په دغه کار سره دوی ته خوښۍ ورځمپل کېږي، همدا رنگه له خپلې بسترې نه جوړوونکيو دوه شپيته سلنه يې بيا وايي چې دوی پدې کار نه تر سره کولو ناخوښ دي.

سروې يو بل مهم څه هم اشاره کوي او هغه دا چې د بستر سمبالوونکي خلک زياته دلچسپي لري چې خپل کتور لري، خپل کاروبار او همدا رنگه هره ورځ ورزې وکړي. ماچي که له خلکو پوښتل چې ستاسې د ورځني خوښۍ راز په څه کې دی؟ نو خلکو زياته وويل چې له خوب نه له راپاڅېدو وروسته د خپلې بسترې په جوړولو ورنه زياته خوښه وربښل کېږي.

دغه خبرې د بهترين خرڅ شوي کتاب (The Happiness Project) ليکوال ښاغلي کريجن رايډن خپل کتاب کې ليکلي دي.

خوب په مو ښه شي: د تر سره شوي سروې نښې، هغه خلک چې له خوب نه له راپاڅېدو وروسته خپل کت/بستره جوړوي د هغو خلکو په پرتله چې خپل کت او بستره نه جوړوي د شپې لخوا نولس سلنه ښه او آرام خوب کوي.

د ښو عادتونو خاوندان به شي: سهار کې له خوب نه له راپاڅېدو وروسته د خپل کت/بسترې جوړول د يوه حاصل خيزه ژوند، د بې سوي قوې ارادې خاوند کېدل او د يوېدجې اورنده قوې مهارتونو سره نېغه اړيکه لري. ددې کارونو مطلب دا ندی چې د فاميل په مصرف کې کمښت، يا د خپل کت پاک سټوره ساتل او يا هم د بېخايه لگښتونو په کمولو کې کوم بدلون راولي، البته دا واره کارونه هغه څه دي چې د لټيو کارونو د تر سره کولو لپاره اساس جوړوي. دغه خبرې ښاغلي چارلس دوهمگ پخپل کتاب (The Power of Habit) کې ليکلي دي.

د ژوند شته فشارونه مو راکموي: په يوه بې نظمه او گډوډ محیط او چاپېريال کې ژوند له بېلابېلو فشارونو سره مخامخ وي. ددغو خبرو په اړه د Marie Kondo بهترين خرڅ شوي کتاب Magic of Tidying Up کې په تفصيل سره بحثونه شويدي. په دغه کتاب کې شوي بحثونه زياتوي چې د خپلې بسترې/کت جوړوونکي دا خوښوي چې په فزيکي کارونو کې ځانونه بوخت وساتي او همدا فزيکي کارونه دي چې ذهني سکون رامنځته کوي. Marie Kondo په کتاب کې زياتوي هر کله چې تاسې خپل کتور پاک او منظموئ، دا په اصل کې تاسې خپلې راتلونکې چارې سمبالوئ.

د خوښۍ احساس به کوئ: د خپل کت او بسترې جوړول چې خورا وړوکي کار گڼل کېږي، البته په يوه پاک او ښه برابره بستر باندې خوب کول هغه څه دي چې موږ ته د خوښۍ احساس رابښي. دغه سروې د Bupa لخوا تر سره شوېده چې پکې دوه زره کسانو گډون کړی و.

وقت فراخ خاطر

نوښته ي مصطفی «عمرزی»



از همان روزی که با آواز صغیر کالوله ها، هفتم نئور را آغازی از نهیب جنگ ها دانستم، از همان روز، مفهوم آسوده گسی در فرهنگ واژه گان افغانی، رو بگرد دگرگونه گرفت. آسوده گسی های پس از هفتم نئور، در همان وابسته گسی های خلاصه می شدند که یا در بوند با رژیم، یا در بوند با مخالف رژیم و یا هم در بوند به هجرت، اجسام منشوس از ذهنیت های نا آرام را در بر می گرفتند و جستجوی آسوده گسی به معنی جستجو در میان ایدالوژی ها بود. همان گونه که سیاست زده گسی جامعگی افغانی را در بوند با زینده گانی شهروند افغان احاطه کرد، آسوده گسی نیز در لغافه های بسته که محدود بودند، شاشان آن شهروندان افغانستان و قشر جوان شدند که تازه اگر در شانس استفاده از آسوده گسی سیاسی، عمری می یافتند.

سیسی سال جنگ، ن نسلی را زاده است که در تقلا برای زنده گانی، مفهوم آسوده گسی را به درستی درک نمی کند و در قناعت برای دیگر آنچه که او را برای سالها دیگر قناعت می دهد، می بندارد که همین مساله، به معنی همان آسوده گسی است که در دوزنمای جهان بیرونی، بهتر و بهترین دارد. در شرایطی که کمترین دلچسپی های برای رسیدن به آرامش های پستین است، مسوولیت جوانان افغان به عنوان گرداننده گان خرچ مصادوم سرزمین ما، در گستره ی معنی، خیلی وسعت می یابد. ما در کشوری زنده گسی می کنیم که قربانی ست و زیمان می بیند و کمترین سؤل انگاری بر حقیقت افزایش، نادیده انگاشتن جمره های ست که آهسته آهسته بزرگ خواهند شد. فراخ خاطر، همان لحظه های نیست کشوری همایست افغانستان، با آسوده گسی، دنیا و مافیاهای آن را قراموش کرد و در حلسمه ی استراحت، از हजार های غافل گشت که در هر لحظه، د اهنگار می شوند. ما نیاز داریم تا در آسوده گسی ای که ناشی از ضیاع زمان در سرزمین ماست، نیز در آیدند باسیم که گسی از آرامش های نصبت، جستجو در کدام راه، به نفع ماست؟

شهری که عوض شد (لغمان تاریخی)

مصطفی «عمری»

تاریخی ما که بسیار عتیقه (باستانی) نباشند، خیلی مهم می شود. در سفری کوتاه به ولایت زلمیان لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شگفتی کند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت مرحوم امیر حبیب الله خان، بنا های تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه کرد که این شهر چه قدر عوض شده است!

لغمان، اصالت طبیعت اش را حفظ کرده است، اما شور بختانه همانند بخش های دیگر افغانستان ما، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش، اکثراً نشانه های کتابی، تصویری و نوشتاری دارند.

جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش های مدنی- فرهنگی آن، نهادینه نمی شود. این ضرورت در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بار ها کوشیده اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش ملی آنان، از هم بپاشانند، برمی انگیزد تا مسیری که آنان را از گذشته تا کنون، صاحب جا و مقام نشان می دهد، بازسازی کنیم و در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست آورد های فرهنگی- مدنی معاصر که زمینه ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع منافع و مفوله ی سیاسی خودمان استحکام بیشتر می یابد؛ بنا بر این توجه بر ارزش های

پس از عبور خونین از ماجرا های تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش های نسبی را تجربه می کنیم، سرزمین ما در سیمایی معرفی می شود که با مهمترین دیدگاه ی الهی، طبیعت اش را بیشتر می نمایاند. در فرصت هایی که باقیه ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست آورد های عمرانی آن، مرا واداشته است تا افغانانم را به تداغی بپریم؛ در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان، اثره ای دارد که سهم ما در کار مدنی- فرهنگی پر ارج بود.



کندهار در صد سال قبل

جوانه زده است، نیرو دهیم، آشکارایی
 میراث های مهم مدنی، فرهنگی معاصر، این
 نهایت مهم است. در این مکتب، سراغ نمونه
 ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندهار
 می رویم که تماشایش برای هر افغان
 وطن دوست، اندیشه می دهد تا ضمن
 عزت نفس بیشتر، هرچند زاید شود که
 خیلی چیز ها را از دست داده ایم، اما یقین
 بیشتر خواهد یافت: اگر می گذارند، بر
 فراز تهرادی که در صد سال قبل با چین
 استحکام و زیبایی گناشته بودند، مکتبی
 می ساختم تا چشمان مان فقط بر
 پارچه های تصویری چند شهر دومی، اروپا
 و آمریکا، خسته نشوند.

دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند
 نقد بنویسند، از خلط بخشی از جهان سوم
 با نمونه های جهان اول، طرفی را درگیر
 می کنند تا انشود نمایند خیلی کمسر
 داره؛ بنابراین نشان دادن سیمای زر برای
 افغانستان که عامدانه می خواهد دست
 آورد های معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم
 در نقد نویسی ستمی ست.
 برای کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی
 را می دانند، قضاوت آنان در ایجاد بررسی،
 هرگز میلانی نمی شود تا همه چیز را برای
 عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم
 در قرالت تاریخی متضالنه است که اگر
 در روند ضعیفی که در جهت پاسخ گوئی
 به هتاک های پدیده ی ننگین ستمی،

مصطفی «عمرزی»

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای
 پدیده ی رسانه، ساخت و ساز های بزرگ
 عمرانی از ترسیم می کند، برای کسانی که
 در بستری از دشواری ها، بنا های فرسوده
 می بینند، ذهنیت می دهد که آیا هویت
 فرهنگی او نیز سهمی در مدنیتی داشته
 است که رشد آن، نقش و رنگ پر درخشش
 کنونی ست.
 سرور کارا شه ی ننگین ستمی نشان می



که غواړئ د سولي او پخاديني دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

سال اول، شماره پنجم، ۱۳۹۴ / قوس / ۱۳۹۴

اوربند

د تاريخ قيمت
 د اسلام او خطي
 د خيالونو کاريوان
 د هره شېه کورنوي
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د خيالونو کورنوي کورنوي
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول



شخصي روغتونونه؛ معاصر مقتولونه

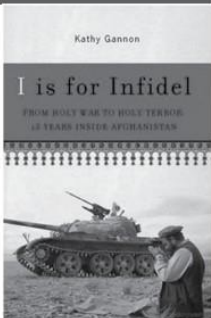
د شخصي روغتونونو زياتره مالکي به مسکلي لحاظ نه ډاکټران دي او نه له طبابت سره تړلي کسان دي. شخصي روغتونونه سخت او مرگوني ناروغان پر دولتي دښو تاوانوي تاوانوي به شخصي روغتونونو کې تر ناروغانو ډاکټرانو ورځ لږ بده ده!



د مرگ تر پلونو هاخوا (جنت؟!)

بهر ته په تللو تاسې اوسنی شخصیت، موقف
 او شتمني له لاسه ورکوئ او په بدل کې یې
 هېڅ شې نشئ تر لاسه کولئ

جناياتی که فراموش کرده ايم (I is for Infidel: کتاب معرفی)



کافر) از گراشگر معروف دنمارکی، کنی گنن، که متأسفانه چند قیل در حادثه ای در خوست محروم و همکار عکاس اش زنده گی خویش را از دست می دهد، مواجه شد.



توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»
مرا در عمق رویداد های خونین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم رویکرد خابنجان ستمی - پرچمی در عملکرد افرادی از جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، شرمناکه ترین اعمال را مرتکب شده است. گروه شکست خورده و جبهه ی به اصطلاح مقاومت با در واقع عقب نشینی (جمعیت) شورای نظامی) با وجود این که بر اثر اتفاقات تاریخی با شوروی در سال 1362 تا پیمان

بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، محروم، بی خانمان و مهاجر شدند. تامين امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت را به ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می کردند. بخشی از صفحات تاریخ خونین صردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها، همکاران فعال روسان بودند.

گروهک ستمی - پرچمی در حالی که در شهر کردند و گروه فرهنگی آنان تفسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی، استخباراتی و حزبی، شدت مقاومت جبهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را در محاسبات، محل زنده گی مردم عامی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانان نیز معرفی می کردند که هرچند بی طرفانه و با هم حاصی مقاومت ملی- اسلامی بودند، اما ملایب آنان هرگز جبهات جنگ نبود. گروهک ستمی - پرچمی با نشانه بر جغرافیایی که جبهه نبود، هزاران سندی برجا گذاشته اند که گونه با فریب روسان، آنان را وامی داشتند تا ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون سندی کنند و بر اثر این سیاست، هزاران فریب و صد ها روستا و ساحه ی پشتون نشین، به مخروبه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آنجا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خوش و نازیدی، هرگز ما را فریب نخواهد داد تا آذغاهای به اصطلاح ستم ملی گروهک جاسی را بپذیریم که در انواع تطبیقی و غیر تطبیقی، از فرهنگی تا بی طرف، بیش از سی سال است به این کشور - خیانت می کنند و ضمن معرفی ناپیشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خودشان را در پی خوری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست. اتحاد شوروی را به جهنم فرستادیم و از شر حاکمیت ننگین کمونیستی و تطبیقی زهی نمانی یافتم، اما آیا کسی می داند که حافظه ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟ آغاز این مقاله برای ت داعی، در پی صدای حافظه ی تاریخی است. احنافی که در سالیان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه ی غیر ستمی - پرچمی دارد، بل، با نمانشی از چپاول ها و تحریک برای افتراق کنری، نوع دیگری از خیانت به این مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از 14 سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدترکیب آن بود.

در هنگام مطالعه ی کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت چادری» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت ننگین و چهار ساله ی ملا برهان الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای

مصطفی «عمرزی»



گذار از سی سال گذشته، گذر سالیان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرالت های حاکمیت های کودتایی، نظامی و اپیدالوژیک، تفسیر سیاسی افغانستان برای منابع بیگانه ترسیم ساخته بود، نوع نکرش جناح هایی را که مسوولیت کلن می یافتند، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد.

پس از سقوط ریاست جمهوری محمد داوود، عنا صر غیر پشتون حاکمیت (ستمی - پرچمی) با استفاده از فرصت، خویش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادنیات سیاسی افغانستان کردند و در حالی چپی دارند، با لفاظیه ی اندیشه ی چپی، ستم سازند و ضمن صحنه ی جزبی - اعتقادی، تار های بافتند تا در هر دو جناح اخوانی و الحادی، روی در مسیری بودند که متناقض آنان برای بار های تعصب قومی بود.

دیدییم که عناصر کمونیست غیر پشتون، بلافاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر رجمه بود، منتصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتون اش برای نشنه بر ریشه ی میراث ایایی او، می گویند تا او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ی بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم اشعاب را برافراشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان، در جایگاهی قرار گرفتند که با مزیت باور های اپیدالوژیک، همجایی که مایع پرداخت پشتون های چپی به مصیبتات قوم آنان می شدند، موضوع گرفتند و با نیروی متحدان روس، سراز تعصبی در حساب عقده های خجارت خودشان برآمدند، و برای نخستین بار شاهد چپایی شدید که بیش از سه دهه است دامان اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می گرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط بلا پای شمسار داشت، بل عملاً در جهت ایجاد افتراق فکری با نیکه بر عناصر افغانی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتونی ستری حاکمیت که همش پشتون ها در ریاست دیریک کارمیل را تا سیزده درصه پایین آورد، فشار مضاعف می با جنایات بی شمار در مناطق پشتون نشین آغاز می شود و از آنجایی که جبهات پشتون ها، خشن ترین و خونین ترین جبهات جهاد افغانستان بودند، احناف و ستم گسترده

نادرست، قواي يان المللي او قريبي مي دادند تا در يك عملیات سيستماتيک، په يوه پښتون ډله شمال را نشانه کېږند، ضمن اورښ ريان په آبان، ناگريز او ترک خانه ها و کوچ اجباري شونډ.

توضيحات کتاب «استاد» از سال ها خون و حيات جهادي پرامون کتاب خانم گن، نيز مي ژورند که قضايات ناتو، ضمن تايد اين که بار ها از سوي بعضي افريدي جهه ي ضد طالبان، قريبي خورده اند، گزارش هاي اجحاف در برابر پښتون ها را تايد کرده اند!

جبل السراج و بالاخره حاکميت ننگين ملا برهان الدين زلمي که روي روسان په اصطلاح کمونيست را ايداع وظيفه انترناسيوناکستي آتاس سپاه کريد، از ميزاي زلماني در حضور سياسي، مستفيد شده است و اين مفاد در ياماد حضور شوروي در افغانستان، چنان حاکميت شده که هيچ فائزتي با قوازت روسان يا عقب مانده گي و ارتجاع نداشت. روسان با خيرات انگار به ايدالوژي کمونيستي چنان عناصر چپي، ستمي، تطبيقي و جزبي غير پشتون را در عايت افغانستان فرار دادند که

دا م هيله دور تاچکستاني چه په خپل نظر معلوماتو په چه پري څارکو ته، په په علميات ک ورکول لاسکته افغان يا د مرک کم ته رسوي او يای م سين پيري څخې او ماشومان د دغو څارکو په واسطه زوروي دي



موربه په شريک کړي تر څو چه افغان ايتوني څوکلونه دا دوه څره د قوتون مشکلي ته وسپاري

صيفه اې استند. تصوير دو تاچکستاني دخپل در ماجراي هابي که باسنت اسټيب ها، جدي تر پښتون ها در افغانستان شده اند، ميديت زلماني در شبکه هاي اجتماعي مي داند که شايد شمش، نمونه ي خوروا باشد، اما ورکېدر آنان در هدمستي با عناصر داخلي که هانماند گروهگ ستمي، پرچمي عمل مي کړد، بي شرمانه ترين حياتياتي اند که ظاهر او در ميرست خوشحال از يک حاکميت طفيلي و وابسته به منافع جامعه ي پېرني، حافظه ي تاريخي خوښ پرامون «حياتيات» که فراموش شده اند را از دست داديم.

در اين شکی ندارد که در امراضح کشور خوښ متفقايم تا عناصر خاين و آلوده، تصفيه شونډ، اما حداقل اين روند از جاس آغاز ياند که شوربخانه، هنوز آغازي ندارد. ترجمه ي دري با پښتوي کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگيان با احساس افغان، پيشهاد مي کسم.

وقتي طرف مخالف تا مرز گسست و خودخوځي په نفع يگانه، مي خورډ، چپاول مي کيد، خبايت کړده است و عقده ي خنارت دارد و حرف منطقي نمي يانيد، چرا در برابر آنان از اړتيز ها و ناور ها هائي صحبت کيدم که ولو حيا افتاده، منطقي و اصل اند، اما مخالف ما طرفيت ندارد، بصيرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حيثيت ندارد تا اهل انسانيت باشد. در مواجهه با چنين افريدي که تاصي باور ها و اړتيز ها را فداي مفايع غير قانوني مي کند، دست به سيمه ايستاند و از اتحاد و برادري صحبت کړد، هانماند صفحات، نشرات و کار فرهنگي، رساله بي اي ست که وقتي

اما اگر به خاطر داشته باشيم، خبر ها و گزارش هاي زيادي وجود دارند که در اوپل رياست جمهوري حامد کريز، در يک مسير نوساني، بار ها جرگه ها، محافل غروسي و اجتماعات پښتون ها، اشتباها بمبارد مان شده اند. کسانتي که در اين مساله حساس اند، حتی با انکشاف شبکه هاي اجتماعي، کويده اند روشنگري کړند حاکميت بدقوازه اي که جامعه ي جهاني از ترکيب حياتيگران تطبيقي براي مان ساخته اند، چنان عناصر پلیدی دارد که حتی در همکاري يا ماموزان استخباراتي منطقه، پس از شرمسازي شوروي و حاکميت هاي ننگين کارمل، زلمي، هنوز از توهم بيرون نشده اند که پښتون ها، اجساد نيستند تا چند لاشخور بي حيثيت، آنان را بخورند. شناسايي نتي چند تاچکستاني ها که تصوير دو تن آنان در صفحات فيس يوگا افغانان، تارده شد، نشان مي دهد که هرچند در ظاهر، شايد تعويض بوديم، اما در اين نوبت که از تفصيل شوروي خبري نيست و جاي آنان در طوالت جهاني گرفته است، فضاي ناشي از هرج و مرج جامعه اي که پس از دهه ي ديموکراسي، زمينه هاي منطقي خوښ براي حاکميت واقعي مردمی را از دست داده است، نتي توان در کوتاه مدت از مزيت حاکميت توده ها، مستفيد شد، اما مدخل هاي بازين در ميان ادعای فرهنگي، افغانستان را بخشي از همان فراموشي اي باندند که با پيش از ضد سال تسلط روسان و شوروي در آسياي ميانه، ايک با هويت «اوف دار»، زبان و فرهنگ روسي و تحريف تاريخ، معلوم نيست خودشان چه

و واقع با انحصار بيش از 95 درصد امکانات رياست جمهوري شهيد داکتر نجيب الله که از اين ميان بيش از 50 درصد همزهارت نظامي، تنها در اختيار گروه شوراي نظار و جهويت افريدي، تاريخ افغانستان را در هرچند ديگر، شاهد زيان هاي ساخته اند که فرود در اختيار جناح هاي اقليت هاي داخل افغانستان قرار مي کيرد، اما نتيجه اش برپايي نمايشگاه چهار ساله ي بدولت حکومت تاريخ افغانستان (حاکميت تطبيقي) بود.

طالبان، بساط حاکميت ننگين را برچيدند و مايلتي تا زمان هجوم آمريکايان، در حال فرار و عقب نشيني که آن را مقاومت نام نهادند، حتی در موانعي در کولاي تاچکستان، کيکي پس نگيرد، کوما گرتفه بودند که متاسفانه فرزندان مدرسان (طالبان) فهم برخود با چنان از دست دادند و در نتيجه، چنان حاکميتي را شاهد شديم که از ساخت و ساز مچربان سال ها خبايت به افغانستان و ملت افغان، ديموکراسي اي سپازند که تجزيه و تحليل محتوايي، آن، کاهي ها را در کارنامه هاي اعصاب چپانگراي تطبيقي، زلمي در کور و حربه و حقدت و زلماني در بستر شوراي نظار نتي افتد و از همه بدتر، از زاد و ولد ناقيل بخاري (سستمان) ترپيون و ينگاه فرهنگي دست کرده اند تا در نوع ديگري از ادعای حاکميت ملي، اکنون با نمانده گي از افزوده گان تقير و بي چاره ي تاچکستاني و آخندان ولايت فقيه، بار ديگر برهنده که ما اهل هر خايم ملي، بايد، قاصد در هر ميداني مي ضد. تاچکستاني گنن در کتاب «I is for Infidel»، استادي ارايه مي کند که چه گونه بخشي از اعضاي جهه ي ضد طالبان، با گزارش هاي

- پادزوري:
- دريافت معلومات پرامون کتاب «استاد» از سال هاي خون و حيات جهادي» از ايک زير:
- <http://pz.rawa.org/extra/crimesbook.htm>
- دريافت معلومات پرامون کتاب «I is for Infidel» از ايک زير:
- https://books.google.com.af/books/about/_is_for_infidel.html?id=h4ZJkwN68C&source=kc_pcover&hl=en

که غواړئ د سولي او پخلاينې دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

سال اول، شماره ششم و هفتم، ۱ / دلو / ۱۳۹۴

اوربند



ايديالونه بدلېږي

«د ماشومانو ايديالونه او مادلونه به نور نو
شهزاد، نايب او دولت وي»

ايديالونه
توري او په
زما لاسخاڅ
سپنايي فرخنگ
دوا ده مناسي وخت
له وگړتوبه، تر سر ټوپه
کوم خړاست؛ کوم ثبات !!!
غواړم پر خان هي بهر يا نه شم
کولوايزېشن، که نوي امپرياليزم
ماشوم نه ادب ختکه سويل کېږي ؟
نه هغه بيه وده، نه دا دکوال بيه ده
د خوښي رايا د اقلي او عمومي يون انډول
پهريان طالبانو نه له کومي لاري پيسې ورکوي ؟
وغي ميکوئيد «پشونمې دانيم» دروغ مي گوئيد

قاضي مفت شراب خېښي؛ خو افغانان مفت مطبوعات نه لولي

اخبارونه او مطبوعات يوازې ددې لپاره دي، چې ناناويان پکې خلکو ته
بودي تاو کړي او يا د ميزونو پر سر خواره شي !!



د سياستوالو خلک؛ د ورزشکارو خلک

څلوېښت کلن سياستونه، شعارونه، تبليغات، وعظونه، جهادونه، کمونيزم او
اخوانيزم، يو وار زموږ له کرکټ او فوتبال لوبو سره مقابسه کړئ!
آيا زموږ ورزشکارانو د خلکو پر اوږو ځانونه د نړيوالو برياوو لوړو مدارجو ته
ورسول؟ آيا زموږ کرکټرانو غولونکي شعارونه ورکول چې د زمبابوي غوندې د
(ICC) بشپړ غړيتوب لرونکي ټيم له مخه لېرې کړای شي؟

وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند



مصطفی عمرزی

فکر می کردند هرچه در مخپله ی ما گنجد است، اعداد و ارقام و احصائیه ی واقعیت هاست. انکشاف تحولات و اصوات سوهمین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه ندادند است تا چند خیالیانف عقده مند، حسابی از افغانستان بیاز کنند که بر اساس آن، تصفیه ی حساب یا حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقال کوچک، بر رویکردی تاصل می گنم تا نشان دهم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نمایی واقعیت ها، چه گونه ممعا می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی داند.

وارونه نمایی واقعیت های افغانستان، با به پای جریان های سیاسی پیش از سی سال گذشته، رفتنی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم در جهت پشتون ستیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت ننگین ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ی ننگین جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریک تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی برنامه ریزی شده بود، بل ناشی از توهم گروه ها و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان،

بی شرانه تلفی گنم. بدون شک، این رویکرد، عنصری از میراث صعبیت پندیده ی ننگین ستی گروست گه با پیش از نیم قرن عمر، پیمانه و فرونی را مانده که همانند عقل اش، شرم و شرافت اش نیز زایل شده است. وارونه نمایی واقعیت های پشتون ها و زبان پشتون در افغانستان، از اصول اساسی تفکر ستی گری است تا مدعیان خودشان را به بهانه ی همه گان بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادند که کسب که تبتدی در دیمه ریخته ی فارسیسم مفهوم نیست چند ساد و پر دارد.

سپول می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از واژه گان زبان های مغربی چون عربی و ترکی، به راخی مفهوم می باشد. شاید شهودی نگارش و تکلم پشتو، سهل نباشد، امنا فهم این زبان برای کسانی که دری، ترکی و زبان های متالتر از فریسی را می دانند، هرگز نا مفهوم نیست.

به این چند کلمه توجه کنید:
پشتو - سایر زبان ها
شهر - بنار
روشن - روپان
خلق - خانک
صلح - سوله
فائق - کاشووه

به صد ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کنار کلمات مستعمل زبان های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، سخاں معانی را افاده می کنند که در زبان های دیگر به شکل دیگر اند.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هکذاصی که طرف، باسواد و تحصیل یافته باشند، ظفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتو را بنگ حرکت

تا آمو، شمال و جنوب اند و کسبهر نا اضمهان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را مغربی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پیونده ی داخلی واژه گانی از زبان های دیگر است و اگر حقوق رمان، پیشینه ها و سینه ها را در آن پشتو بدایسم، بخشی از پدیده ی لغوی زبان پشتو، یا دربرگیری لغات واقر عربی، ترکی و دری، شامل واژه گانی است که از زبان های چوآن انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداخل در زبان پشتو، پس از آن که دچار تحول آوایی می شوند، صرف با تغییر نسبی شکل، نشان بسیار حا افشاده و مفهوم اند، زبانی است که در چهار چوب خودش، بخشی از واژه گان واقر زبان های دیگر را منتقل می کند. بنا بر این اگر فهم ما بر زبان های دری، عربی و ترکی، از ورتن واژه گان متداخل این زبان ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان های دچار داخل واژه گانی را

نجلی وړ په یاد شوه.
دا نجلې د سهار په اتو بجو
له دې تمخايې ښوونځي ته
درومې او مازنګر څلور بجې
پېرته را درومي.
د اورګاډي د تګ راتګ مهالوېش
ښوونځي ته د نجلې له تګ
راتګ سره سم سهار شوي.
یوازې اته بجې او مازنګر څلور
بجې په یاد تمخې کې ډیرېږي.
نجلې په دې کال په مارچ کې
له ښوونځي فارغه شي او د اور
ګاډي دا تمخې به د تل لپاره
وتړل شي.

ژباړه: سبین سهار



جایانی سړګار د اورګاډي یو لړي
سړوت تمخې یوازې دې لپاره لا
پراښتی پرتیښی چې له هغه
ځایه یوه نجلې به اورګاډي کې
ښوونځي ته ځي راځي.

خو کاله وړاندې په یاد کې وه دا
تمخې وتړل شي؛ خو د اورګاډي
شړتو، هلته له خپلې پرېکړې په
شا شو، چې ښوونځي ته له دې
ځایه تلونکې او پېرته راتلونکې

د یوه ماشوم لپاره تمخای

سیمای خوش کابل

مصطفی «عمرزی»

داشتم که هر چند با گذار از حوادث روزگار،
وقفه دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می
کنم «گناشتند» و خود اختیار بودیم، کارنامه
ی ارزنده ی فرهنگی- مبدی ما در برپایی
آبادی های نو بود که اگر امتداد می یافتند،
از مشغله ی مردمگان آسید دیده، فقط در
بستان به ساخت و ساز شهر ها و شهرک
های کشور هاین نمود که با وجود بنا ها
و شان آسمانخراش ها، سهم مهاجران، کار
دون است.

دروغ و ترویر (هفت ثور) بازار های مکاره ی
بعدهی خویش (هشت ثور) را نگشوده بود،
تسوع ثباتی و هویتی ما در رگه های افغان
زمین ما، ما را در کالبد این جسم مقدس
(افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده
است.
در یادداشت های کوچک این نوشت،
تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که
مساوی روزگاران خوش پایتخت نشینان را در
خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده
است- که یک سده قبل در جایگاهی قرار

اعلیحضرت تیمور شاه ابدالی، با انتقال
مرکزیت امپراطوری افغان به کابل، فصل
دگری در کابل گشود که خاطرات خوش
پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن،
کابل چنان برای افغانان است.
کابل ما، نماده ملت ما است. در این شهر،
از هر هویت و نثار قومی، زیست کرده
ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی،
فکری و سمتی ما تا زمانی که بازار سیاه



CM / K 1A

که غواړئ د سولې او بخلاښې دره
بهرته اوسي، اوربند تينگ کړئ

سال اول، شماره اول، ۱ / غزب / ۱۳۹۴

اوربند

که ژبني او قومي تعصب
که په رسنيو کې د بېخمنو ونډه
که چالښ هاي رواني
که زموږ پاراداکسي ژوند
که جنگ خپلي باورونه
که خوشحاله ژوند
که سپورت او سپکس

ډوبې بېرې

د قاچاقبرانو له منگولو او د مرگ له بربوکیو
د دغورل شویو افغانانو د زړه خواله



د نشه يي توکو مافيا
د افغانستان امنيتي جوړښت په
ولکه کې اخلي



دري، نام جهان شمول برای افغانستان و فرهنگ افغانان است

با توفیق پروردگار و همت انجمن نشراتی دانش (دانش خیرندویه تولنه) انتشار کتاب «دري افغانی»، واکنش منتقدی در برابر سستی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته اند. افغانستان سستی‌ان خیلی کوشیدند و آمدند که نام «دري»، ساخته و پرداخته ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی آنان زمانی تیره تر می شود که ارجاع به منابع و گنجینه ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می گردند، دری، نه فقط زبان است، که حای فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می باشد.



در این که کلمه فارسی (پارسی) به گونه ی غلط مصروف و عامه ی ما جا دارد و متأسفانه حتی در چند دهه ی قبل، کتب دینی نیز مرزین به این غلطی بودند، نه حرفی دارم و نه تصدی می ورزم، اما اهمیت بحث دری، فارسی، زمانی بیشتر می شود که در جغرافیای سیاست زده ی منطقه ی ما پدیده ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، گلته ی وارد می شود. ما در گفتگان ادبیات و فرهنگ، باوجود دست بالای دری، هرگز منکر نشده ایم که با تحریف آن، گفتگان و دروفاهاه جایی همشکل را با نام فارسی نیز تولید کرده اند، اما این درست است خاموش بمانیم و هیچ گوییم وقتی تکبر فارسیسم، زمانی که از درس ایرانی، وارد می شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قابل نیست، بل چشم سپید و دیده دریایی ست که می خواهد بگردد، این جا (افغانستان) سهم می است و ما سهمی جز سهم فرهنگی آن، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زمان، گستره ی فارمزی دارد، پس چرا هیچ نشانه ای از ارزشی نمی بایم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، ظفره می روند که گویا ظاهری، حافظ و سعدهی، هیچ شناختی در وی و نام آن ندارند. می خواهم به ساده لوحان سرسفيد فارسی دوست بگویم: شعا هرگونه ای که دوست دارید، این زبان (دری) را نشخوار کنید، اما جای خالی مقوله ی سیاسی افغانستان که پیش از سی سال است در دیگ خوش لیدالوز می جوشد و این بخار آن، گاه تفت کوشیده است، گاه تنظیم و گاه ظالمان پرهون شده ایم، در یک دهه ی گذشته (حاکمیت کسری) -مجمعه- بازار باز کردند هرکه خریدار و مشتری ست، خود داور و پالی ست، و در هرچ و هرچ این آشوب، همه ی ستون های پربای این ملت (تفکر ملی) در حال زیش است، خوب است پرس این نیز پنداشیم که اگر دری یا فارسی، قرا منطقه ی ست، افغانستان، جغرافیایی دارد یا خطوط سیاسی که حتی اگر دو دری شناس هم ردیف ایرانی و افغانی در کنار

هم در یک جمع خارجی، شانه دهند، باز هم مقال سیاسی اچجاب می کند تا ریخت و پاش نکند. در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تحصیل سستیمان و دشمنان ما را برای وصله ی تاجکستانی و ایرانی مشخص می کند، بر روی کدام عتاصر خط کنی می شود؟ آیا ادعا های فرهنگي، زمینه های نیستند که در چهارده سال گذشته، بر روی آن ها، انواع تریبون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هر کدام ساز فارسی می زند و حرمتی قابل نمی شوند. بنا بر این، این ها غلابم و نشانه های واضح حرص و آز هستند که وقتی در افکار و ادعان راه یافتند، همانند مثال هایی منطقه ی می و جهانی آن ها، مردمان و ملت هایی را به جان هم می اندازند که در زمان فرووشی تاریخ، از یاد برند این قسط و خط و هم پدیری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های انبایی آنان را ساخته است.

طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند تا نام دری را به بهانه های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و پشتوانه های ادبی اش، اجازه ندادند حذف شود، اما بدیل آن که با غلط مصروف (فارسی)، از قابل ملاحظه داد (پول ایران)، تا نام های فرهنگی منطقه را بخرد، نور می زند تا از این رهگذر، افتراق فکری صردم ما را در حالی جدا سازد که خالک تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غریال، هزار سوراخ دارد و هیچ روز نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا نیدارد ماهیت مقوله ی منافع ملی ما چیست، هزارگانه ی اعضای ای، ای، ای، و گاه دستار پوش ولایت قضا و به هم نمایندگی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آغوش کشد که آثار وظیفه یانند ما را برای منافع خودشان، تول (وزن) کند.

صد ها اادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دنیای مجازی (سایت ها، وبلاگ ها و ...) وقتی پیرامون افغانستان نشرات کنند، در زمانی که سهم پشتو، پایان می یابد، صورت ما را با زبان

یا نام دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مساله، همان قدر مهم است که وقتی مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه قباله یی می کوشند کلمه ی «خراسان» را بدیل سلسله تا صاحب خانه (افغانان) در جایگاه کرایه نشین و یا اهل کبر (تاقین بخارا) قرار گیرند. کمترین بی توجهی در قبال نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان تاجیک، اوزبیک، هزاره، پشتون و ... در دهه ی ۶۰ میلادی، تهدید کردند تا از سیاست های دولت در قبال کنید، این ارزش تاریخی، حمایت کنید، مساله فقط تحمیل نبود، چه بس از پادشاه سلطنت و جمهوریت، زامنت های بعدی حتی تا پایان طالبان نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مساله و مقال سیاسی، با به پای نام فارسی، از نام دری حمایت کردند و پیشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی کتند.

در این روزگار تلخاکی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صد بعدی را بررسی می کنیم، و دستگاه فکری ما از قزاقه ی راز نهاد های فرهنگی ما بیادست، بسیار شرم آور و تنگن خواهد بود تا آن چه را سهم پرح افغانان تاجیک تبار، پشتون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرده بودند، در حالی حاشیه یی کنیم که سهم خود ما برای دفاع از مساله ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معاضدت دشمنانی می شود که با هر روز کار فکری و فلهمی می کوشند خطوط درز و نفاذ این سرزمین، بیشتر شود.

هرچند راه دراز باقی ست تا نام زیبای دری، زیب قشمار عام شود، اما رعایت آن در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پرس این نیز غلطی می کنیم (فارسی می گویم) غلط نویسیم. نقش نام دره در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله برای بقای منافع ماست.

پغمان و بناهایش

مصطفی «عمرزی»

چهار گوشه ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوکمندانه اگر اکثراً ویران و وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن ها بازگو می کنند. هرچند در دشواری های تاریخ معاصر آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برهه ای ندارد که عاری از ابتکار عمران و سازنده گی باشد.

شاه امان الله، ساخت و ساز هنورانی را نیز بر زیبایی های خویش نوازم کرده بود که اگر مصائب سالیان هرج و مرج اجازه نمی دهند اصل یادگار آن ها را اجسامی کنیم تاریخ تصویر افغانستان، مزین با بنا ها، قصر ها، ویلا ها و آبنه های است که پغمان زیبا نیز در دل زیبایی های طبیعت خویش جا داده بود. در این تامل کوتاه، مجموعه ای از تصاویر بنا های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی،


دوره ی پغمان در نگرش عوام ما، پندیده ای از امتداد زیبایی های طبیعت در گوشه ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده اند فرات از های خویش را در بستر و طبیعت خویش پغمان بسوز کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آن و هوای پغمان، اما بسیار نمی دانند که این شهرک زیبا، از اسارت امیر افغنین بجهت تا پایان سلطنت



که غورای د سولې او پخلاينې دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

دور دوهم، شماره يازدهم، ۱۱ / لوس / ۱۳۹۷

اوربند



پدې گڼه کې...

- د وینې خوب: کودتا لپه یاد کړه، په یاد وشو
- شاه گنده دا دې لاله ۱۳۳۱
- د ارگ نومون
- د انگرمار والي شکه پلان دی ۱۳۹۱
- جنگ دې وړک غږ، پانگ دې وړک غږا
- جانی سې خطر له پلان دې
- سر خورده و سر افکند
- که میرمنې سره یو د معاشقات لوبه زده کړئ
- د ژوند وړې لاسونې
- پناه غوښتونکي دې نه خړل کړي
- نه په وین خبر ۱۱
- د نجات گڼه

منحیت نوماند نه، د لوبغاړي په
توگه میدان کې يم

«حضرت عمر زاخېلوال»

**کډوالي ټپکمرشي نده، بدمرشي ده...
خپل وطن یوازې خپله هدیره مه تاکی،
ژوند پکې وکړی، دروند ژوند پکې وکړی...
جانانه خپل وطن کې اوسه
پردی وطن د مېرو قدر کمیونه**





سرخورده و سرافکنده

هدهه سال سال پس از هجوم امریکا په افغانستان، فرصت ها در عکس قهصه، دشمنان تحریک طالبان را شانس دادند تا هجوم ملیج وار په امکانات شهر ها، ضمن نفوس ازاده، از منگه ی سوراخ ها و خرفه های جبهه ی په اصطلاح مقاومت، په نوحی در شرکت سهانی حکومت افغانستان، تمجیل شول. بازرگان بدترین تاریخ معاصر (حاکمیت تطبیعی) در سات و سات و دیوکراسی و ازدانی، ارکان و ستون های حقوق بشر، آزادی بیان و بنای معرفی می شوند که در طول تمام این کمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواستند بفرهنگ از دو سوی بحران افغانستان که یکی په بهانه ی مولدات القاعده، په جای سوراخ نشینان کوه ها، از ارگ په مرگ محکوم شد، در کدام تجربه ی مدنی جایز بود کسی جای طالبان را بگیرد که در چهار سال، دماز در هستی افغان ها ذراورده بودند...



مصطفی عمرزی

بخش و خوش است. این سقوط کمک می کند در کشوری به تعدیل افکار باطل خویش بپردازد که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که از روشنفندی های آنان به صفر تقریب می کنند، پایسته است. به این نتیجه برسد که اگر کسی کنیم، حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک ها منصور نیست، مداخلت آن چه به دست آورده اند، ولو ناورا، حرام، زیاده و با اوجافا بر دیگران، در میزان نفوس های بیرونی باندند که اگر روزی تمویل می شدند و بیرون بگانه در جهاد و مبارزه ی افغان ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیشتر از نرخ مزدوران و میز دستکاری نیست که در زمان نیاز استخدام می کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت ها، احزاب و جریان های مست که مانند گروهک های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرف، ای دهن می شوند و بر گسسته که زده اند، می اندازند. خوب است در زمینه ای که در هرج و مرج آن، به نان و نوایی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات آنرا، در حالی به این کشور خیانت کنند که پاسدی که هر آن صاعقه خواهد شد، شعور پایین شان ایراد می شود، در مادیات محروم نمانند که اگر سهم افغانستان و ملت افغان را نپوشند، دوستان خارجی باید قبول کنند و پاسخ دهند در کدام بند، فقره و ماده دیوکراسی غریبی، اجازه است برای مصالحه استفاده کنند که در کهنه بازار بحران افغانستان، هیچ امی جز خاین، قاتل، تطبیعی، فاسد، جانیکار و مزدور ندارند. اگر تاریخ چند ساله ی حاکمیت ملارای، چیزی بیشتر از نخبه گان موسوف (بالا) دارد، نشان دهنده آن میان سرافکنده گان کنونی، متفحص کنیم.

سرخورده و سرافکنده، دو مشخصه ی بازگشتی اند که یادگیرنده ی برای متفحص شخص، قومی، تطبیعی جزئی منافع شخصی، افغانستان را فراموش کنند، اما شوکه می شوند که می بینند تعریف منافع بگانه، تاریخ مصرف آنان را مشخص کرده است.

واقعیت افغانستان (پشتون ها)، دوستان خارجی در سیاست گذاری های افغانستان، از واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی- سقاوی که با نمونه ی رسمی اش (جاووز شوروی) نیز به پاس می شد، این قشر را در موقعیت انحصارگر، چپاول کننده و ضایع کننده ی صد ها فرصت مصالحه ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه، در سیمای نشان می دهند که اگر شعور پایین شان، آزمون اعتماد را صفر می دهد، دل خویشی ها در پیوستن به ائتلاف های منطقه پی می آورند. واقعیت افغانستان، زمانی به سرخورده گی و سرافکنده گی آنان رسیده اند که دیگر هیچ ادبیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می آید وقتی معاون بارک اوباما، طالبان را قصبه ای مجزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه های وابسته به گروهک شر و فساد زور می زند با توپیل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارفته کنند. افراد وابسته به آنان، ده ها بار در میز گفت و گوی غریبان نشسته اند. نمونه ی روراباگر، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرح این که مدعیان گروهک های ضد افغانستان بر اساس اندیشه ی ستمی گری، واقعیت های خراسانی- پارسی اند، با طرد دوستان بین المللی، استفاده ی ازبازی در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و سپار سیاسی میدل کرده اند که هر چه پشتون نباشند، فقط می خود و خود می کند و این خیانت ها را از برکت خارجی ها نیز می داند.

افت افغانستان در مثال گرایش های افغرای که با تمجیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست ها، اینک ایران و روسیه، به چنان سرخورده گی و سرافکنده گی رسیده اند که توجه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هر چند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و نگرش متن و سیمای سرخورده گان و سرافکنده گان، لذت

... از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه گان در زمینه ی دیوکراسی مورد حمایت عرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می کنند کسانی که از هراهی با سربازان امریکایی تا حد صفاکار، خانه سامان و آرامی دل بخشد، در نبود شعور سیاسی- ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تنظیم ها، به جز افغانستان، افغان ها و منافع ملی ما، هرگونه ی تعدیل را امضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح خمد و عمده ای که از چنگال طالبان، نجات داده بودند، در حدی به خای خای رسیدند که اگر ماندند از فرصت نو، زنده گی یافتند، هرگز لازم نبود جای آن در مغز استخوان نظام، به اندازه ای به غوغت بکشد که از نحوه ی وابسته گی های شان سرخورده بیگانه، تکویرات افغان، در چهار راه برخورد با دنیا، هنوز نمی توانند از سطور اول پاراگراف مثنی خارجی ما به صفحه ی دیگر، صعود کنند.

هرچه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دیوکراسی)، درس هایی توپه می کند که در مولفه های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده گی و سرافکنده گی نیز می رسند؛ از می بینند کشور های پیرامون با تعریف منافع ملی- رژیم ها، به مجموعه ی مزدور، به اندازه ای قابل اند که به نفع شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفسی آن واقعیت های نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر ها و انحصار قدرت رو آوردند، یاد ما نرود ملارانی یا گروهک شر و فساد در لویه جرگه ی قانون اساسی یا فهرستی از بازگیران وابسته به ایران و روسیه، زور می زند با افزایش رقم امضاء طرح تعدیل نام افغانستان در شرایط رقم بخورد که پس از آن همه بحران، چنین نیتی تداوم بخشد باید هر چند گروهک شر و فساد با ارابه ی طرح خجالت آور خود شرمسار شدند، اما حضور نجس آنان در انحصار نسبت و اما چپاول آبروی ها، در حالی به دهن کجی در برابر غریبان خواست که از خیرات حضور آنان می خوردند، ای ابقا می شدند، ولی رفته می مودت را به های ولایت قبیله و خریف به ظاهر پیشین (روسی) بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمد ما با توجه بر ایراد دذمیت های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را نامید می کنند که می نگرند باوجود اغماض و ضیاع حقوق بزرگ ترین

که غواړئ د سولې او پخلاينې دره
بېرته اوسي، اوږيند ټينگ کړئ

دور سوم، شماره شلزدېم، ۲۵ جوزا، ۱۳۹۸

اوربند

پدې گڼه کې...

- د افغانستان د کزبرو ځمکو لمر پیل او بی غوري
- میلمه افغان چارواکي او رموز نکلاره
- امریکا هم باید یو ضمانت ورکړي
- له لندن نه د راغلي لیک ځواب
- هیڅه هم پټ نه پاتې کېږي
- ماهی ته د وړ گرځېدا واټه
- پر بېلو او باج او رسنستان
- عظیم ارگ-جنې څېرې
- تابلېت ۱۱ او اغېزې یې
- بهرني افغانان
- نارولې اېتلاف
- سېکولارېزم

بیداری

آزده کې او ستومي پاکستان، بېرته راښار گرده است، پښتون های
جغرافیای مسلم، هرچه در جبر تاریخی، در جبار غویی مانده اند که ریشه
ندارد، اما هفتاد سال پس از ترویج سیاسی، گامه ی سر عداوت.

**درې واکمن- یو برخلیک
د تاریخ په هدیره کې درې محکوم قبرونه**

پاته د ولسمشر انجم د هندوستان د وروستی پاچا بهادر شاه ظفر او مسلمان هېوادې ریاست وروستی پاچا ابو عبدالله محمد
را یادوي ظفر پاچا د جهل ژوند وروستی ورځې به رنگین کې له انگرېزانو سره په سینه کې زغېرې کېږي انگرېزانو په رنگون کې
کړه - هډې چې کومې وړانګې کوي وده پاچا سلطنت به ګمې باسې او د تاران پلاکسي به ترې شمېرل چېلو لېوونکیو نه به
پټې په نوسه وټل (ه هغه بقدر شه یم چې په هېڅ ځای کې د جسدو لپاره که هم ځای ونه لروم: ۱:



بیداری

منظور پښتین در منتهای صورت یک ملت در پاکستان، صدا شد. تکان این بیداری، زود به اعماق سرزمین هائی سرایت می کند که در تاریخ شبه قاره، اگر جایی برای ننگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پښتونخوا بود. میلیون ها مردم درینند در حصار پاکستان، زمانی برینند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آنگاز، غنچه ی حیات مرزبورانی ست که به افتخار از خدمت نیا و اجداد خویش به انگریز، یاد می کنند.

شازدگان جمهوری اسلامی کدایی، هرچند مفاد مقطعه بی داشت، اما به معنی تداوم زنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پښتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند...

مجلس عمزی

وقتی اصواج خروشان حامیان پښتین، پشت پاکستان را به لیزه درآوردند، درک این تکان، فراتر از باور هائی رفت که گمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کدایی، تحلیل رفته است.

ناظرانی آزاده کی، به جمع جوانی افغانستان (منظور پښتین) که با داعیه ی برحق قومی، به نام «آرمیز» به فریانگاه رفته اند. هراس وراثت انگریز که از آن تجربه ی بلند تاریخ به مقاله کی رویاه می مانند، اما در روزگار مکهده ی جهانی، نمی توانند فاجیع را کتمان کنند.

دست و پاچه کی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چند می ززند، با صدای تحریک تحفظ پښتون، مرتجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند. شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شاید بزرگ ترین آرمیز واحد سیاسی- کدایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. ترویر میازان پښتون و بلوچ، صدایی را خاموش نمی کند که میلوینی شده است.

تشکیل پاکستان و حریمه ی اسلام سیاسی، اگر بخرنجی بود که با فاجعه ی تجاوز شوروی به افغانستان، برنوشست میلوین ها پښتون را مکندر کرد، اما در روزگار تعقل، تکنالوژی و ارتباطات، به اکتاف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت ترویر، از مرز هائی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار سباه پاکستان می گذرند.

شازگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد سال تحول کرده اند و توان ندارند در سلاح خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم رسیده گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلوین ها پښتون و بلوچ، صوت گرفته است. شک ندریم که منظور پښتین، آخرین هدف ترویر خواهد بود، اما آرمان های داعیه ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مداوا می کند که کار خودشان را کرده اند.

آزاده کی از ستم ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پښتون های جغرافیای

ستم، هرچند در حیرت زایی، در حصار هوینی مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه ی صبر ندارند.

سعی مذبحانه برای حذف جوانان شجاع پښتون و بلوچ که پاکستان را سرنوشست مکندر خویش می شمایند، صدایی را خاموش نمی کند که میلوینی شده است. حامیان منظور پښتین در فراسوی مرز های افغانی نیز بسیج می شوند.

در تنازع جهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پښتونخوا نیز منشه می گیرد، افق هائی به چشم می خورد که نباید در ناپایسته های ملاحظه ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده ی شریف میلوین ها مردم است، روزنه ی این حقیقت بزرگ نیز می شود که هویت مشترک، میلوین ها مردمی را تشویق می کند که با درک همدگر، خانه بسازند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش هائی استوار است که مردم از شناخت یک دیگر یافته اند.

در قربانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خوین خواهد شد، اما در زمینه ی سرخ آن، مردمی تحریک می شوند که در دومین تجربه ی بزرگ تاریخ پښتون ها و بلوچ ها در واحد کدایی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلوین ها مردمی ست که در درس های شهادت، بیشتر می آموزند.

تنگنای بازیگران سبهاکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلوین های مردمی ست که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وراثت مکتب انگریز را راحت نمی گذارد.

پیش از دو قرن سلطه ی سیاه انگلیس در هند، اما ازنی نشده که گمان کرده بودند از تجربه ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می کنند. وقتی استادان مکتب سباه با دانش استعمار بخش های دنیا، درآمده از هند خارج شدند، به یقین که تقلا ی شازگردان وفادار نیز به جایی نمی رسد.

اگر افغانستان خویند در بحران تحمیلی

دست و پا نمی زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گو گو ای اس، ای دشمن جان مردم ما نمی کرد، شازگردان وفادار مکتب سباه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می کردند تا میلوین ها مردمی که نمی دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه ای بمانند که در جغرافیای به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحصیل مکتب های اجباری، و وقتی در تخریر پخته شدند، هدایای گرانبهای زندان گوانتانامو باشند.

مردم، بیدار شده اند! طین صدای بلندی که از تحریک تحفظ پښتون برخاسته است، از جغرافیای منشه می باید که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلوین ها مردمی که بیدار اند، میلوین ها صدای دیگر اند که هرگز از آرمان لونی ها، عدول نخواهند کرد.

ما در بیداری های جغرافیای همزمان خویش، به دقت می نگریم که اگر در واحد کدایی، جایی برای عدل و احترام نباشد، آرمن شوگردان وفادار مکتب استعمار از فرصت می دهد با پایان ایثاله ی بتردین درآمد های سیاسی، دیگر روی زنده کی میلوین ها مردمی قمار زنده که خیلی «بیدار» شده اند.

دو و نیم قرن تسلط استادان، خروج سرافکنده از ملکی بود که گمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و مردمان، آنان را به آسایش های جاودانه ی هند می رساند. بنابراین، چه تضمینی وجود دارد که شازگردان رو سباه که فقط در نژادیزی افغان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که از شان استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی است، ذهنت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستم گرانی را بیدار نگه داشته است که فکر می کنند با فرینک تشکیل پاکستان (اسلام سیاسی)، می توانند مردم را فریب دهند.

دو و نیم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هائی بود که متجاوزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخبار موش های کدام کدام فال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، تحریک می شوند.

ما در عصر آگاهی ها زنده کی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!

که غورځو د سولې او پخلاینې دره
بیرته اوسې، اوربند تینګ کړئ

شماره چهاردهم و پانزدهم، ۱ / دلو / ۱۳۹۲

اوربند

د ولسمشر تاریخي بدنامي (ډیورنډ کرښه)

هر هغه چا ته چې تاریخي ټولګي وړانګې شپې کړې
وړانګې وې، په هغه ډول کې له هغه هغه پلار کې
پورته کړي، تاریخي شرم ډاسې وې، نور ډله او ناروان
په ټولګي هغه که وې، خپله د ولسمشر په بدنامي کې
پلار او پلورنې ډار وکړي، په ځان بدنام شپې، نو په خپله
د هر هغه بد ډول په بدنامي باګه نه کړې شي، تر څو دا
نړۍ وې، دده لاس ته په بده یادې شي...

پدې ګڼه کې...

- د ولسمشر لاس تاریخي بدنامي (ډیورنډ کرښه)
- دولس ګرامه مافردا د جګړو د کتونو محکم
- د لنډې لوبې د چاپل د مخنیوي لپاره...
- سر یې هوري په دمعان لو یې اټک دی
- ځنگه کولای شو مصلحت فکر وکړو؟
- دروغلونو ژمنو، هیواد بخراس کړ
- چې دا دغا ده که خبر!!!
- موجبات بېخاری روانې
- د ټوله وړې لارښوونې
- سوله مو لمره نه کړې؟
- مردم، خشکښک اندا
- د فقهه خوښې مری
- د بلاګانو مباحث
- د نوماند منطق
- مسکولارزم

سړکونه ملي نوامیس دي

سړکونه سیاسي یوازینی قیمتي بېخینیا وې چې د ډیوري لري نه بامبارني له کبله له منځه ځي او دا یوازینی بېخینیا یا زړ بامبار ده چې تقریباً د ټولني هر فرد لري ګڼه اخیستی شي.

په لومړه لري کې د یوه کیلومتر سړک د جوړولو قیمت له ۳.۵ میلیون ډالرو لږ ۵.۴ میلیون ډالرو پوري (د سړک پر احوالي نه په ګڼو) اخیستې شي، سیاسي په افغانستان کې هم د یو کیلومتر سړک د جوړولو قیمت د ۲ میلیونه ډالرو شاوخوا وي، نو اوس داسې اټکل وکړئ چې د یو سړک په جوړه فوټبني سرمایه ده او سور خوږه ماشومانه چلند ورسره کوو!!!



مردم، خشمگین اند!

در تنگناي زنده گي، فشرده مي شويم، نان، آب و خانه ي ما را گرفتند، کم نبود، حالا از نفس نيز آفريده ايم. حالت بي زاري توام با خشونت مرا مي خورد. مردم، چه گونه منقلب مي شوند و در خروش خشم آنان، حاکميت ها و بهيران، چه گونه زير پا شده اند؟ به اين درک، نزديک مي شويم. اعتماد ما به باز نيگران سياسي، ارمغان هرج و مرج بيشتر است. مثل اين مي ماند که کار ما، تاثير هر کس و ناگسي ست که با ساخت دوسيه و شجره نامه، مردم را درگير مرور گذشته اي مي کنند که در هيچ کجايش، پس منظر آنان، تاريخ تجربيات کاري خوب ندارد. مي ايند و مي روند و از ما طلب راي مي کنند. وسيله ي وصل ما با حکومت داران، چند نوبت اعتماد آراست...

مصطفی عمرزی

هاي نگاهبان و پاسبان به مشکل رويت مي شود. عموماً روی یک ديوار سمتی بزرگ که خود به یک اخاطه ي مربع سمتی ديگر منتهی می شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده می جالی، مردم را نظاره می کند. در واقع این ما استيم که ازاد می گرديم. مسوولان امنيتی ما بيشتر از هرکس احساس ناامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحليل سياسي- اجتماعي اين بدبختي ها بپردازيم، عقده هاي ما به فصر سفيد می رسند، اما به اين بسنده می کنم که تصميم گيرنده گان و مجريان، از مردم دفاع می



خير هاي کنایي زيادی را شنیده بوديم که شهر های ما را از وجود موافق پاک سازی می کنند که در همه جا، شبیه قلاع معروف کابل شده اند. با اين تفاوت که حضور جامعه ي هائی، تکنالوژی عمران بين المللی را به ارفغان آورده است. به جای گل و پخسه و طشی، از سیخ و سمنت، مانع می سازند.

طی یک سال اخير، مثل اين که کار هاي قبلی را فراموش کرده باشند، به اندازه ای به حجم موافق سمنتی شهر کابل افزوده اند که به گونه ي فجيع، جلو تيرد مردم را می گيرند. تهديدات امنيتی بزرگ و کوچک، مجموعه ي حاقه ای را که در تانی با ارگان هاي امنيتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده ها و افراد واهی دارند تا ضعف هاي فاحش سکور امنيتی بيشتر به نمايش گذاشته شوند. اگر اين همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تيرد و تنفس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ عقب سمنت ها! پس سروشت و حفظ مردم چه می شود؟

فصله ي ما از دولت، به چه جفت فرسخی رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصميم می گيرند؟ در شهر کابل در اذحام مناطق مرکزی که البته شاذ از مراکز تجاری، ساحات قديمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بازي به چشم بخورد، همه روز با هزاران تن موافق سمنتی، حصار کشی می کنند. در چهارراه پشوتونستان، مردم در تنگناي مکان، روز تا روز دور حلقه ي چهار راه فشرده تر می شوند.

هراس از عدم کفایه، شعاری را به تلاش اذخه است که با سمنت کاری شهر، به ذعم خود شان به امنیت يافتارند. اين کار، تفکيک مناطق و کجا هايی که مورد حمله قرار بگيرند، منظر نيست. هر جا فضای بازي بماند، سمنت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پشوتونستان تا چهار راه سرای شامی را از ۲۰ تا ۴۰ افغانی طی می کردم، اما کجا موتر هاي دريستی با کارايی ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ افغانی، حاضر نمی شوند به اين مسير بروند. يا همچون فاصله ای تا چهار راه ملوک اخضر، صنرات از چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «درستی» می رسيم.

اخاطه ي وزارت مختاریت با موافق جديدي که به نام گداز گذاشته اند و با جلو آوردن ديوار هاي سمنتی که جلوتر از ديوار هاي اخاطه ي وزارت قرار دارند، پياده وای به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده

کنند یا از خود شان؟ مردم ما در ميان موافق سمنتی، مانند پنهانی استند که فقط وظيفه دارند راي بدهند و حمايت کنند. اين همه هايم، نظام حکومت و مسوولان، برای چيستند؟ خوب، معلوم است که بايد به نياز هاي مردم پاسخ بگويند؛ مردمی که در حصار هاي سمنتی خود و افسرده می شوند.

نمی دانم شايد سناریوی تازه در کار است! آهسته و بدين سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بنند. خدا کند خيرات ديگری در کار نماند! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درماني می ما، به سمنتی کسی که وجدان دارد هاي آنان را شرح می دهد، منقلب می شوم. حالت تکرار، یک نواخت و زجر دهنده که فقط زيادی می شود، واقعاً اسفبار است که کسی به اين نمايشگاه باس، اندود و خشم توجه نمی کند. فتنه هايی که به همه چیز آتش می زنند، از همين شور اجتماعي برخاسته اند. عذاب در عذاب، مردم را خشمگين می کنند. تا دير نشده، بنجيد، هر کی در اين جا خيال اقتدار کند، ازگير است سوال باجولان اش را بپذيرد. در عقب سمنت ها و سنگ ها، فاصله از مردم، به فويسج ها رسیده است. بهتر است از «بحران عدم اعتماد» بگويم! شرح تصاویر: نمونه هايی از هزاران مانع سمنتی شهر کابل.

و امود کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند. حصار هاي سمنتی را نقاشی کنند. شياحت اين منظره، بی شياحت به پناهگاه هاي اتومی نيست. در اوایل حمله ي امريکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لان، به قیعت جان شان تمام نشود؛ زيرا شايع شده بود که به زودی با بمب اتومی امريکا، رو به رو می شوند.

بی زاری توام با خشونت، کاسه ي صبر مردم را ليريز کرده است. مرکز شهر که محل تيرد جمع کثيری از اهالی پابخت است، بر اثر تنگناي جا، ساعت ها همه را در سر می دهد. هنوز از برف و بوران خيزی نيست، زنان و دختران مردم از عصر الی ۸ شب در ايستگاه هاي مرکزی شهر منتظر می مانند تا موتر بيايند.

وقتی اين سطور را می نويسم، از شدت ناراحتی بی ميل نيستم چند فحش خواهر و مادران به مسوولان حواله کنم. آخر کدام حيوان تصميم می گيرد؟ با اين همه مدعی عقل و منطق، یکی نيست يابيد و مشاهده کند که سمنت کاری شور، نمی تواند جلو درز هايی را بگيرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافياي حاکميت مخالفان شده است. همه جا سمنت چيده اند. اخاطه ي وزارت دفاع که از داخل نيز حياط داران، به اندازه ای بزرگ شده است که در کنار اشغال پياده رو، نصف جاده ي برج ساعت تا زيارت ابراهام افضل را می گيرد.

در جا هايی که ادارات امنيتی قرار دارند، چهره

سر شو نو سړي ته رحيم پوفو ارياد شي او د عبدال به پټ پټ له خاله سره خاندې. د خوستانو او پکتياوالو اصطلاحگانې لا هم په خوندور حالت ليکل شوي دي او چي به جهمه کي دي د هاشم خان واسکت خپرن شي او پاران دي پري ملندي وهي. تر ټولو خوندور طرز خو لا دا چي استاد رياتي له ډبره غمه او وپري خپل پرتوک چه اغوستي او او قرص ورکه سپياک ته ضامن تري گاندين واخله او راشه بيا مي. . . واخله. د طرز په برخه کي د مجاهدينو او رهبرانو کار پکاتورونه رسمول هم يو ځانگړي او جلا

بي اوږده وليدل، نو په حيرت يي ورته وويل: دا ټولگي دي د استمجا پر مهال نه په تکليفوي، نو زکوان کلندووکي لا دا چي کله مدير غشار د ترايسورت وزير سره څان به يي د ترايسورت وزير مدير غشار مهربني کاوه، د طرز په برخه کي يي تر ټولو لويه خوښي دا هم ده چي په ترڅو او درودوکو جالانو کي هم د طرز ژبه په کي کارول شوې ده، کله کله به زرا کي هم سړي نه د قاچ صيب (الله کل ډانه دانه) او بڼکڅکلي خندا رولي، کله چي احمد سينا د مرگ په خوله کي فومندان عبدال ته په جوړو او لاقو

می شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰٪ زبان و قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هوشمان را غنی می‌شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شوای زندگی ما بودند و هستند.

د مثال دگر، هراسان های ناشی از تشمت آرای پشتون ها، به این درک کمک می‌کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می‌شود. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منابع مشترک، اعم از دري زبانان و پشتونزبانان، جوامع روستایی و بدین قابل ملاحظه می‌جامد. این دینی ما، به ویژه زمانی که سرزبونست افغانستان (انتخابات) در میان است، گریزم آید تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

رهبري واحد ما، نباید تنها به مفهوم بسنج خود، همان برای تامین منافع قومي، بهانه شود. چنان چه آورد، جامعه‌ی پشتون های افغانستان با تسو، کلمط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملوکیت ها و تعلقات قومي و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت های غیر پشتونی حاکم باشند و از فرصت های تجاوز بگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومي، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تقاضا صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی ها را به نام حقوق، توجیه می‌کنند.

بنا بر این دیدیم که در خون ما شریک ما، به ما پس از ترش آن، از نان ما، به نام خویش می‌خورند. افراد زیادی را در تقاسم که از سوی پشتون ها وارد دولت شده اند بر ضد ما، سوء استفاده می‌کنند.

رهبري قومي را در صورتی که جامعه افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نوازتي به میانه نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعی بی برای رعایا طریقت های بسري خویش با جنجال سیاست ها و برنامه های مدوممی می‌خواهیم که زمان آن ها نه فقط ارطغان فقر و اندوه قوم پشتون بوده اند، بل با نبود وحدت کلمه همپاران ما، کشور را تهدید می‌کنند.

پیکره‌ی بی سر

این که بستر اجتماعی پشتون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت های ملی و شرفی بود. مردم ما را با خیالی فکری، نه جهمه ی مخالفانی می‌کشاند که به سهولت یا تالیه ی اسلحه، آنان را قادر می‌سازند به سوی بی عدالتی ها آتش بکشایند.

نیاز ها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توجیه ظرفیت های بشری ما جلو تشمت و بحران عظیم فکری را می‌گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا گشایند اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسنج می‌کنند و توده های کثیر را در بی خانمانی قمار داده اند تا با بلکلیفی، گوشت دهنه ی هر سلاحی باشند.

در یک زمینه‌ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می‌شود، شاید تجویز نسخه ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه‌ی ما که زمینه‌ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعدا منفی انسانی کمک می‌کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه های مختلف قبیله‌ی بی، شهری، روستایی، ایدالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می‌شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازی واحد عمل کرده اند، محروم می‌مانند.

ایته ادعا ها برای داعیه‌ی قومی ما کم نیستند، اما جویان این ادعا ها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده‌گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ی زبان پشتو، میلیون ها پشتون دری زبان یا پریشتو زبانی را از احاطه ی وحدت دور می‌کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا افغان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بعد دیگر، عندر لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فضائل پشتون را دچار مصیبت می‌کند که هرچند از قوم می‌گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر

مصطفی عمرز

جامعه‌ی پشتون ها، از زمانی که حضور شوکتو و محمض اولخچی را در پیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تمام بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهوات محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه‌ی حواصق اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپی و راستی مستحکم می‌شود، جهت خواست های قومی بسنج می‌شدند، در خیالی رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میسان نهی و ناشای و بدهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در حالی افول کردند که رفقای قومیت و خلصی، بدون کمترین زمینه های اجتماعی، با حمایت تمام، سهم و دارایی های قوم خویش را نیز بخشش می‌کردند.

رفقای خلقی ما تیشه به ریشه ی بنیاد های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، استمیان و پرچمیان، گیانت های هایش را توجیه کرده اند. ماثلسانه جناح دیگر با فوریتن در اعماق اخوانیسم سیاسی در واقع تروریسم بین المللی، و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می‌کردند بخشی از دمرمان زبانی شان، بخشی از جامعه‌ی پشتون های افغانستان اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما تبسیب زده اند.

دو جانب چپی و راستی مردم ما را دچار بلایا می‌ساخته اند. اینک در افول دهمسالاری توریجی، در حوجی که برای اقلیت ها، تسو رهبری می‌سازند تا به گونه‌ی ای تحت سبتر قومی برای احضار گرمتر شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور های بی پرده‌خانه‌ی آن که در همه ی آن ها، عاوت یا ما به چشم می‌خورند.

روند ستم ملی ایالی بزرگترین قوم افغانستان (پشتون) ها و ضیاع حقوق آنان، از شبان نامانده است. ماثلسانه تحمل حاکمیت های اتالیقی بی با پشتوانه‌ی خارجی به هفتز استخوان ملکت رسیده خارجی به اصل پشتون سبتری نیز استوار می‌باشند، اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سوسمی قومی، مرکز را از آن اقتادات تمام می‌شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

که غواړئ د بسولي او پخلاينې لاره
پورته اوښي، اوربند تينگ کوئ

شماره دواړهيم، ۱۵ / لوس، ۳۹۶۷

اوربند

د هېواد طبيعي زېرمو ته ژغورنې

د حکومت د نيمو او پيسو هزار په پورولو کې ناکامي دي.
خبرې يې يو ښوولې دي، چې د افغانستان د کتلو په لړ کې يې لويه کچه نورو
خواري وروسته دي راځي، نه خوښه دي چې د افغانستان په ۳۰ سلنه خوراکي توکو کې
تر ۱۰ سلنه پورته د کتلو د کچه دي چې نوموړې خبرې کولای شي، پراختيا لاندې وي.
د دغه ستا په خاطر دي.
د دغه ستا د کتلو د کچه دي، چې نوموړې خبرې کولای شي، پراختيا لاندې وي.
نوموړې خبرې په زړتې حالت کې لاس ته راځي، چې نوموړې خبرې کولای شي، پراختيا لاندې وي.
نوموړې خبرې په زړتې حالت کې لاس ته راځي، چې نوموړې خبرې کولای شي، پراختيا لاندې وي.
نوموړې خبرې په زړتې حالت کې لاس ته راځي، چې نوموړې خبرې کولای شي، پراختيا لاندې وي.

- پدې گڼه کې...
- د ايسار گرانو معرزه په کره ليدلو کې د ستا د ايسار گرانو
 - په پخواني لار کې د پاکستان لويه کورنۍ
 - پاکستان کې د سرکونو لار
 - د لويه کچه د ايسار گرانو په پلي
 - د ايسار گرانو د کتلو د کچه
 - د ايسار گرانو د کتلو د کچه
 - د ايسار گرانو د کتلو د کچه
 - د ايسار گرانو د کتلو د کچه
 - د ايسار گرانو د کتلو د کچه
 - د ايسار گرانو د کتلو د کچه

په لويه کچه کې چې ستا د کتلو د کچه، لويه کچه د کتلو د کچه
د لويه کچه د کتلو د کچه، لويه کچه د کتلو د کچه
د لويه کچه د کتلو د کچه، لويه کچه د کتلو د کچه
د لويه کچه د کتلو د کچه، لويه کچه د کتلو د کچه



انټرنېټ نسل مھاغسي کون روڼه گرځي... دبل شاه، مېيډا د کمر دجال پېژني، خو زه ورسره موافق نه يم. دا حل زه پېژنم، ما لېدلي، د جلال پېژندنه دوهمه اسانه، نه ده...؟

پر نفسي دويه ناپوهي د لومړي ځل لپاره زما زړه درد وکړ، چې له امله به زه خپل زړه او ضمير نشم پېژلي. که څه هم شيطاني د هېناري ده، خو خپله لاسه کله لاسه زما گومان نه بلکې بشپړ باور دی چې فغه اعتراف به زما عجز او انکسار وپولي، چېرې به يې زما پر او گناه ونه پېژني... دغسي پوهه او هونسياري د بشپړوڅوکو په پراختيا او لسو کالي د پوولسو سمو، ناسمو نصايي کتابو په خپراوي نشي رامنځ ته کېدای چې داته گناه، خيانت او جنايت چېرې هم جرم نه دی راغلي... دا ټول د پوهې، نه د تکليف او ستايرزي له امله دي چې موږ خپل تکليفونه هميشه له چېگړو او ناپليون کاپي کوو، چنگيز او هلاکو مو کتلي... دا ټول زما د پوځي له لاري په امير خلیو کولسو او هغوو نه لېدولې... تالو او ۳۸ هېوادو کار پوهان په تحقيق او ريسرچ بوخت دي... ۱۳-۲۰ کي به يې پايله راوځي...؟

افرازات قطعاً نه لري، کله چې وخت لږ وي. له پېوزي خولي دواړو کار احلم، له همدې امله د چور مسابقه په پټو سترگو گتلي شم...

لکه پوزه زما ټاکنيزه نينه گرځېدلې، دا يې د کوټکياوم لپاره خپروځو کي زما د سمبول په توگه کاروله، ځکه خو مې پرې بندېز ولگاوه.

داته ده چې په دې وروستيو کي د پېوزي خوراخيال ساتم، له دې پرته دا زما د دفاع خوراينه وسيله ده، دفاع وزارت کي ډېر په کارېده... ځکه خو زما مقام او رتبه پخه او کره ده، نه د رفايت انډېبنسه شته نه د سيالي وېره، مهمه دا چې د نفسي پوزو پېوزان نشي ليدل کېدای، چې خپله پېوزان ټي. مهار يوازي امريکا په کي چولي شي چې د امريکا بړگت له شوروي زيات دی... ماته پر دغو خبرو خدا راني چې وايي مېديا ازا ده، انټرنېټ او ټکالويزي خلک پوه ساتي، د معلوماتو زېرمې يې پر وړاندي دي يو دوو تنهو په ککارتو يې د فضا پوهه معلومات مخي نه پراته وي...

وايي، اوسنی نسل گټي کي نه بلکې له هکي ډمخه چوپېدلي، خو دغه خوارکي تر اوسه خپل نينه به نه دي پېژندلي. به داسې حال کي چې ما خپله لمن پر سر اړوي او سل او زړ پېردي مې خپرې، خو د کمپيوټر او

وراندي هضم شوي وو. د دوبي الجصوره پلېگکونه مې له خولي استراق کړل، د ترکيې هغه په اماله له لمني رازو روغ ووتل...

له غمبات وړاندي زما فشار لور وه، باکتران وار خط ول، دومره زياته ونښه، نژدې درگونه وجوو. که څه هم خو واره په محمد رحيم نايي بنگر لگولي و، خو څه گټه يې نه وه کېدې.

د ونسي گروپي کي مې د A, B, AB, O راختل، مانا د هر گروپ ونښه د روگنو کي موندل کېده باکتران حيران ول، خو ماته پته وه ځکه ورځپا نه شوو...

باکترانو ته مې وويل، مه راباسئ، توپس يې پامو وگي، نقد چې خومو دې وويي کولمې ناي کي د نوي کاپيټان څانگه ورته پرايټيزي، باکتران زما له ورن هم انډېبنس دي، دوي ته دا وکي نشوای لگېدای چې دا زما خپل چاغښت او ورن نه بلکې د نغو توکيو او مواد له امله دی چې ما د خولي، لمني او پوځي له لاري د لمن پرلا پيلو برخو کي زېرمه کړي، د خولاي د خوندي کېدو يا ترولو ټيټرمن پرتکيو دی، ځکه زه اوس د خولي پوزي له هنر او ارزښت سترگي نشم پټولې مې د موادو په پېوزولو کي لگنه د مينځي کار کوي. په تېره د بالرو بنولونه چې بڼي لپار تېر کړای شي.

بهاال شگسته

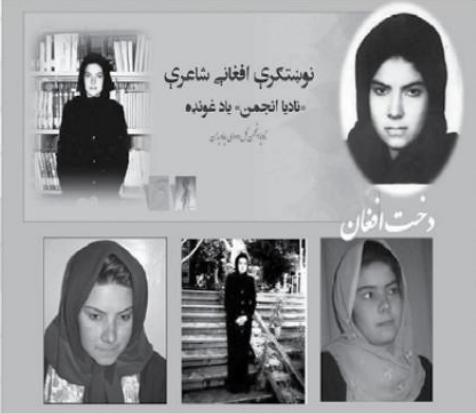
مصطفی عمرزی

(۱۵) عقرب، وداع نادیا انجمن

روزهای چند رقصی، در سال های غدا، هر کدام از انتساب عزیزانی تشهیر می شوند که در انتهاب جامعه ی دچار مرگ، می پذیرند چه روزی فرجام است. ادبیات درې افغانی (سده های اخیر)، در لایمادی حماسه از لحنه های غمین تر است؛ مردان و زنانی که در روز های فرجام، یک رقم تاریخ انده را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بالنده به شویانی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیر ها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگي قرون وسطی می برند. در تخلیق ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درونمایه ی آفرینش های می شوند که از «فقس های تنگ»، بیرون می روند. در سرزمین ها، صدایی از غرب (مهرات) از پشت کشیده گی های به اصطلاح رنسانس در زیمان آشنای در، گوویی رسته از تکرار قلم گذشته گان، شعر را به خدمت کشیده بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از پشش آن از اوامار شعوبیه می گذرد و یا طرد سنت مدحا، به خدمت مردم درآمده، در



فامت «دخت افغان» از عقب حصار های افغانزانی گذشت که حتی در خست و سنگ مدنیت آن، «تنگنا» اصل است.

گونه ای که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند جهای کلمات خلقه می شوند، یک بار دیگر با

شماره نوربهر، ۱۵ / فوس / ۱۳۹۷

که غواړئ د سولې او پخلاينې لاره
پېرته اوسئ، اوربند تېنگ کړئ

اوربند

شماره سپوږمېم ۳۰ / لومړی / ۱۳۹۴

تکنوې پوښتنې

د ۲۰۱۶-۲۰۱۷ کالونو لپاره د ۲۰۱۶ لومړی ۲۰۱۷
کالونو په ترڅ کې د افغانستان د فکري
کړنو په اړه د ۲۰۱۶ کالونو د ۲۰۱۷ کالونو
پوښتنې ته (پوښتنې د پوښتنې په اړه)

پدې ګڼه کې...

- تازه خبر
- سپوږمېم
- د قاسم پوښتنې
- سوله یو زغورلی شي
- د افغان سترې لویې ډولم یو
- د منګې جنایتکارانو اعدامونه
- افغانستان کې: څوک د چا مېرته دی؟
- حق خوښ را بخواهه! (پښتنو د پخوانیو)
- پښتون زغورلی غورځنگ د اړین په لومو کې
- کښې افغانستان د لویې خوب و وړشیا شو...
- همه څه یې ما غږه له د درملنې لپاره له سفر څخه زده کړل

ولس، د بې لومړیتوبه چارواکیو په لومو کې

د ننگرهار والي صیبت که هماغه شتمن کړای، یو ورځ دې ماسم مهال جیل ولایت له څېرمه لومړیال سټوډیوم ته سر
ور میگره کوي، د ټاپو لومړی لپاره دې د انسانیت سټوډیو او زخه له لومړي وگوري، له بلخې دې د څنگو او
پاشوهارو لپاره لومړی لپاره او د ځینو پوښتنو څخه هم وگوري، کولای یې په زړه یې د زخه لومړی لپاره یې او د ټاپو د شرط
د څښولو لپاره څنگ د لومړي سټوډیو د هوډي لپاره هم ځان دې لومړی لپاره او ولس له دغه لومړی لپاره او لومړی لپاره

دومره ده. دا ددي لپاره ښه ده چې په پای کې مو حساب پاک وي.

۸- کله مو چې درملنه وکړه او له روغتون را وتلئ، ډاکټر به درته درمل ليکلي وي، هڅه وکړئ درمل د هماغه روغتون له درملتونو تر لاسه کړئ. کېدای شي زيارونکي مو درته ووايي، درمل به له روغتونو دباندي بيا را واخو. دا به هم درته ووايي، راځن اوس به تاسي هم دروغتون له چاپرياله ستړي شوي باسټ، زه به مو د اوسېدو ځای ته بوخم او درمل به مو هم بيا زه کوټي ته در وړم، هڅه وکړئ په يو ډول قاعدت وکړئ او ورته ووايي، درمل به له دي ځايه را سره واخو، ښه نه ده چې بيا

ته پيس سرگردان شي. دا ددي لپاره اړينه ده چې د روغتون درمل ښه کيفيت هم لري او کېدای شي د بازار تر هغوي بيه هم ټيټه وي او دوي چې شلگه کېږي په دي خاطر فيصدي اخلي. د بازار د ځينو درملونو د درملو د کيفيت په اړه هم پوښتنې شته او پسي يې هم لوري وي. هيله ده چې دا خو ټکي به زموږ له هغو هېوادوالو سره مرسته وکړي چې د درملني لپاره هندوستان ته ځي. که چېرې تاسي هندوستان ته ځي، علاج لپاره د سفر پر مهال دا ټکي به پام کې وييسئ ډېري ستونزي به مو کمي او د سفر پر مهال به خوندي ين.

روغتون په اړه ښه داډ تر لاسه کړ، بيا ورتښ. کېدای شي هماغه روغتون خپل زيارونکي ولري.

کونښن وکړئ پر دې هم ځان پوه او دا ده کړئ چې په ياد روغتون کې کميشن کاران ځای ونه لري. خپله زيارونکي کېدای شي تاسي ته د ياد روغتون په اړه ډېر څه ووايي، کېدای شي هغه کونښن وکړي چې تاسي ياد روغتون ته له ورتنگ څخه منع کړي، خو تاسي يې په خبرو باور کوئ. ورته ووايست چې تاسي له ددي روغتون پته له افغانستانه چا درکړي. ورته ووايئ، ددي روغتون په هکله هغه کس پوره معلومات لري، په وار وار زموږ ناروغان داته د درملني لپاره راوړل شوي او ښه درملنه يې شوي ده.

له کميشن کار يا هماغه زيارونکي سره مو اړيکي داسي وساتئ چې هغه به په دي پوه نشي چې تاسي يې په اړه ښه پوهيږئ. هغه ته د يو ټپک سړي به ستړگه کوړئ. زه ددې په د هغه د شخصي ژوند کې د هکله پوښتنه ترې کوؤ. د اصلي ځای، کلي وطن په خبرو يې بوخت ساتئ او ورته وايئ، تاسي ډېر زړه سوانده او ټپک هکله کس باسټ، خداي دي ښه ژوند درکړي. کېدای شي چلند يې له تاسي سره نورمال شي، بيا په ډېره هڅه نه کوي چې دوکه درکړي. د حق اړخې په هکله ترې مخکې پوښتنه وکړئ چې له تاسي سره په کوم حساب ګرځي، کېدای شي درته ووايي، زموږ زيارونکو حق الزحمه

معلومات او ډېر مرستندويه خلک به وموئ.

تاسي زيارونکي به له تاسي په وار وار پوښتي چې څه وخت روغتون ته ځئ؟ کومو روغتونونو ته چې دي ناروغان پيدا کوي، د هماغو روغتونونو ستاينه به درته کوي، او دا به درته وايي چې که اړتيا وي زه به د روغتون امبولانس ته ړنگ ووهم چې تاسي په تکليف نشئ، خو تاسي بايد ډېر پام وکړئ، ترڅي ښه داډمن شوي نه باسټ او پر زيارونکي سربېره مو له نورو افغانانو چې هند ته تللي، معلومات نه وي تر لاسه کړي، تر هغو به پرکړه نه وي چې پخپله پرکړه مو پښمانه شئ.

۶- کونښن وکړئ له هغو کسانو سره مشوره وکړئ چې هلته د درملني لپاره تللي وي، ځکه په هغو کې بلد او پوه کسان پيدا کېږي، هغه کېدای شي د روغتون او ډاکټر په هکله ښي او لازمي لارښووني درته وکړي.

کله مو چې هغوی پيدا کړل، خپله ټوله کيسه ورته وکړئ. د خپل زيارونکي په هکله مو هم ورته ووايست. هيڅکله له ډاکټران يا افغان ريستورانټوالو څخه د مرستي غوښتنه کوؤ، ځکه هغه ټول کميشن کاران دي، په ژبه ډېر خواره وي او ډېری يې له بده مرغه افغانان دي چې همدا کارونه کوي.

۷- کله مو چې د ډاکټر او

چې هغه درباندي شک وکړي چې په اصليت يې پوهېدلې باسټ، ځکه تاسي دا هم ځينو مواردو کې دده مرستي ته اړ يئ، نو ددي پر ځای چې هغه تاسي نېرياسي، هڅه وکړئ، دومره ځيرک واوسئ چې د هغه له بلدنيا او ورتيا څخه پداسي توگه گټه واخلم چې له زياته يې خوندي شي.

۵- کله مو چې د اوسېدن ځای وموند، د ترجمان پر بيا بيا ټينگار سربېره روغتون ته د تللو لپاره بېرته مه کوئ. ستاسي د استوگني شاوخوا افغان ريستورانټونو ته پوه وخته د خوراک لپاره هلته به لسگونه نور افغانان وکړئ چې دوي هم ستاسي په شان د درملني لپاره هندوستان ته راغلي دي.

له دي افغانانو سره خبرې وکړئ او ترې وغواړئ چې په هندوستان کې د استوگني او درملني په برخه کې خپل معلومات او تجربې در سره شريکي کړي.

د يوه کس پر معلوماتو بسنه مه کوئ! له خو کسانو سره په دي ډله خبرې وکړئ. باور لرم چې ډېر ښه معلومات او ډېره ښه مرسته به تر لاسه کړئ. تاسي کولې شئ، له نورو هغو افغانانو څخه چې دوي هم د درملني لپاره هندوستان ته راغلي، د استوگني روغتونونو ډاکټرانو، په روغتونونو کې د ژبو او نورو هغو شيانو په اړه چې په دي مساپري کې اړتيا ورته لري، معلومات تر لاسه کړئ. زه باور لرم چې ډېر ښه

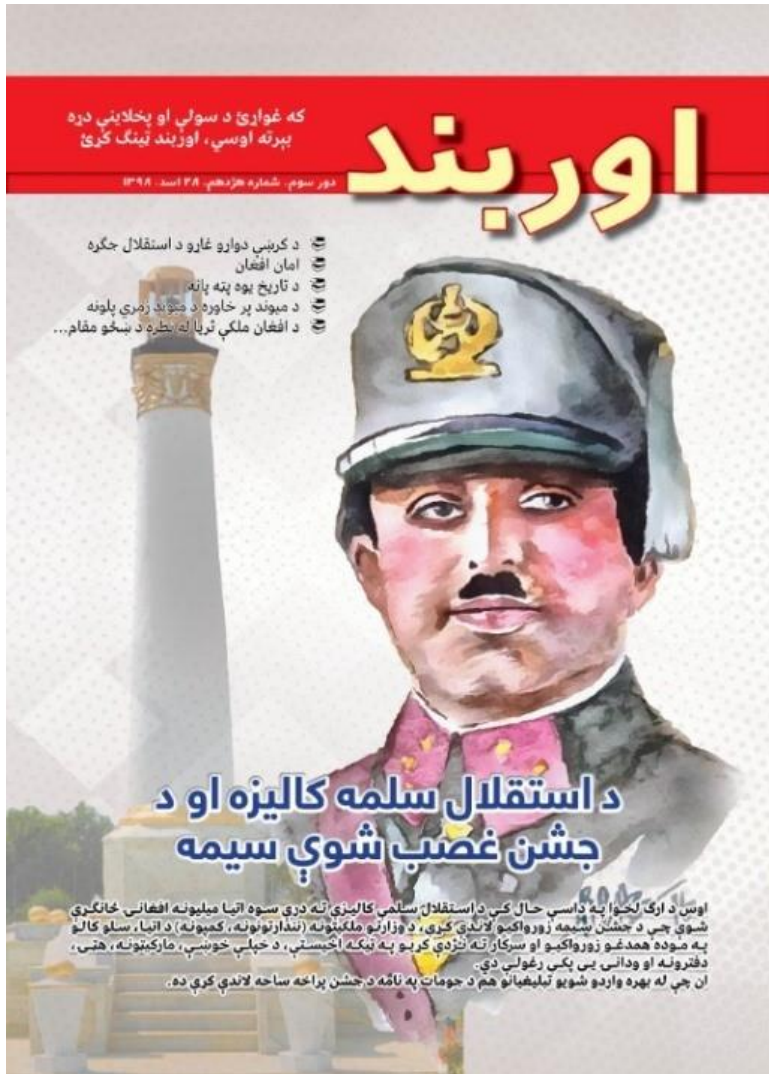


حق خویش را بخواید! (پشتون ها بخوانند!)

ي رياست جمهوري نيز باعث مي شود حقوق ما هدر برند. جغرافياي پشتون ها در هرکجاي افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمي که در عدم تأمين حقوق ما، قابل شده اند، حداقل در سايلان ديگر نيز ميراث مي گذارد. احجاف در جامعه

نيز هاي جدي و تأمين حقوق ما، بخشي از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجي وجود سياست هاي گوناگون، بخش عمده ي حقوق مردم ما در حالي که با موضوع جهاديان ناراض و طالباني که مخالف حاکميت استند، ضايع شده است، بهانه

در حاکميت کرزي، زماني که مساله ي تأمين حقوق نيز ما مطرح مي شد، ادبيات مورد استفاده ي مغرضان، بهانه ي زعامت و رياست پشتوني بود. آنان وانمود مي کردند چون بالاترين مقام از اين قوم است، همين "نقطه ي نيرنگي"، کفایت مي کند.





امان افغان

«ملت عزیز و باوقای من!

په مناسبت ختم سفر چند ماهه ی من و اجرائتی که برای ترقیات شما شده بود و برای بازپرسی احوالات شما فرزندان عزیز، لازم دیدیم که از هر اکناف مملکت، وکلای شما را احضار کرده، لوی جرگه را منعقد و امورات آتیہ ی دولت را تحت نظر دقت گرفته، به استشاره و استصواب وکلای ملت عزیز خود، قرار های نافع و لازمه را برای آرامی و رفاه ملت و ترقی وطن محبوب خود بدهیم و به این وسیله اشتیاق قلبی خود مان را که به دیدار شما اولاد های دلاور خود داشتیم تسکین نما ییم. اینک تمام وکلای شما رسیدند و از دیدار خود شان فرحت بی اندازه ی قلبی به من بخشیدند.

عزیزان عزیز!

ی دوم مساعی خود را خاتمه خواهیم داد و یک بار دیگر ثابت خواهیم نمود که: نژاد پُر افتخار افغان بر هرگونه عابق و جایی که سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد، غالب می شود. «جزوه ی به ملت عزیزم، تمهید شاه امان الله در تدویر لویه جرگه ی سال ۱۹۲۹»

این تمهید، جهت تدویر جرگه ای بود که امان افغان، پس از بازگشت از سفر طولانی خارج از کشور، خطاب به مردم، ارائه کرده است. داعی شخصیت شاه امان الله، همیشه با انگیزش حس عاطفی ما توأم است. در نوع ادبیات خاص او، محبت سرشار به مردم، وطن و آرزوی قلبی پیشرفت و رفاه، هنوز هم به افغان ها انگیزه می بخشد که عقب نروند.

نود سال پس از سقوط امانی، اما هرچه از مفاهیم خیریت سیاسی، جهش مدنی و رو به جلو معاصر طرح می شوند، به گونه ای تکرار خوش برداشت های اند که در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله شکل گرفتند. این گونه، هر چند در بستر مبارزات طولانی مردم ما از ۵ سده پیش سو، گذشته دارد، اما نوع عصری (مدرن) به تعمیم ذهنیت های آنجا میسد که می شود گفت قطعه ی امانی، افغانستان را به جلوی رهنمون شده است. سال ها بعد، پس از توحش سیاسی هشت ثور، انحصارات ملایان و تهدیدات بنیادگرایی مذهبی نیز اما فاصله گرفتن از تاجر و سنت زده گی های غیر تعریفی شده، آرزوی قلبی

فرزندان عزیز! اسروز بحمدالله ما دوره ی ترقیات ابتداییه ی ده ساله ی خود را با کمال کابایی طی کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهد و هم آهنگی شما، از غیرت و همت شما، از صمیم دل رضایت و مسرت دارم. ما امروز در صحنه ی مبارزای سخی و عمل دوره ی نوم ترقیات مملکت، داخل شده ایم. ما باید با دل و دماغ قوی و با تحمل و شکبایی که مخصوص فطرت افغانان شجاع است، از همه گونه زحمتی که در راه ترقیات وطن مقدس افغان پیش آید، پذیرایی کنیم. از طوری که به شما میرهن شده، من ابدأ از خدمات ملت عزیز خود خسته نمی شوم. عشق قلبی من، آرمان و آرزوی یگانه ی من، حاصل حیات و زنده گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن مقدس من است. در این راه، عزیم من متزلزل نمی شود، ولو با هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه منح و تشا، هیچ قسم لوم و توبیخ، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سرپردنی شما باز نداشته نمی تواند.

پس نظر به عزم راسخ و قوت قلبی که برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده می کنم و نسبت به اعتقاد و تشوقی که بر وفاداری و مردانه گی و وطن دوستی و صداقت شما اولادان غیور خود دارم، بعون الله تعالی تکیه کرده به شما اطمینان می دهم که با مغفرتی فوق العاده و ترقیات درخشان، دوره

هر افغان است. در روز های مناسبتی که گاه تکرار خواسته های سیاسی، اصل قضیه را صلال می کند، اکثراً از شاه امان الله و ۲۸ اسد(شکستن حصار و تحقیر استعمار) در جنبه هایی که در رژیم های مختلف، به توجیه ایجابوری ها برجسته می شدند و این رویکرد به سنت جناح هایی میبدل شده است که هر یک به میل خویش، شخصیت و سلطنت شاه امان الله را بازخوانی می کنند، یاد می شود. باری باز برای ارج و ارجحیت شخصیت سلطنت شاه امان الله، اما با رویکرد تجدید تاریخی، به یک بازخوانی دیگر، رو می کنم تا ثبات پایه های تاریخی جهش مدنی و سیاسی ما در تبلور شخصیت امان افغان، تبیین کند: همیشه خویشی تاریخ و باور های شاه امان الله، چه قدر به نفس امارال رفاه و داعیه ی مدنی مردم ما مرتبط است. این مثال (شاه امان الله) نماد تاریخی آن جهش سیاسی و مدنی ست که با دست آویز آن نیز به خواسته ها و اولویت های مدنی، سیاسی و اساسی خود می پردازیم. مرحوم لودویک ادک، رئسانس فرهنگی و رسانه یی معاصر افغانستان را بدون علامه طرزی نامکمن می خواند. به مصداق این برداشت، خویشی زمینه ی سیاسی، مدنی و رفاهی افغان ها بدون شاه امان الله، اگر نامکمن نباشد، ناقص است.



ارزش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک شهزاده در جنبش مشروطیت: اعلی حضرت شاه امان الله در دامن پدر شخصیت یافت اول افغانستان مشروطه می شدند. میراث تاریخی اعلی حضرت امیر عبدالرحمن، رزمه ی سیاسی اعلی حضرت شهزاد حبیب الله خان را نیز آفات بخشیده بود. پدر شاه امان الله در زمینه ای که خود مبتکر بسیاری از عناصر مدنی، فرهنگی و رسانه یی آن بود، در روشنگری جایی که به راجخی وارد حیات خلوت سلطنت می شدند، به گونه ای باعث شده بود(جلب توجه) تا امان الله از این طریق نیز عضو جنبش مشروطیت شود.

که غورای د سولې او یخلافتي دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

دور سوم، شماره نزهتم، ۱۰ سنبله، ۱۳۹۸

اوربند

د سولې پر وړاندې د خنډ او خنډ ناغېرې
آزار گټلېه اوس وهه د چول مزلونه
نر خمکې لاندي ستوري: د قلم نومورکې سپاهي
پايه هاي لرزان
جرأت که د بې حيايي انتها

بختور ملت

موږ ټيکمرغه پيچ چې د دولت او حکومت مشران له دېاندي د پرديو پر تاکنو او الوتکو سپاره
په تياره را ته را رسېږي!
موږ ټيکمرغه پيچ پر سرد جانگسري د نياز له کښناستو مو ولس مشران انتخابېدلي شي!!
دا زموږ امتياز، غوراوی او د الله تعالی فضل و کرم دی!

پي آمد هاي صلح دارنډ، به گونه اي
منزوي نشود که از حالا آنان را هراسان
می کند.

باوجود نارضایتی های، تیم حاکم کنونی
با وقوف از درون مشکلات، می تواند در
حکومتی سهم بگیرد که از رهگذار افاده
ی آن ها، آن چه قرار است در آینده،
برنامه های رفاهی می شوند، از آسیب های
بیشتر در امان بمانند.

ارتعاش سیاسی، افزون بر رییس جمهور
در سطوح مختلف حکومت، سربایت
کرده است؛ هرچند استند افرادی که با

پایه های لرزان

مصطفی عمرزی



محافظة کاری، سعی می کنند از عوارض
فشار سابقه بی کنار بمانند، اما اصرار
حکومتمداران که روی وقایع حساس
است، به گونه ای باعث شده، تعداد
زیادتری درگیر سلباق شوند.

حساسیت های بی جا و بدتر از همه غیر
منطقی در قبال رویداد هایی که با ورته
ها و توجه های مختلف روضا می شوند،
دولت را از تعقلی که لازم است، دورتر
می کنند. در چنین حال و هوایی که
ارتعاش سیاسی، راس حکومت را دربر
گرفته، این نگرانی را بیشتر می سازند
که با تجاوز خوشبختگی بی اصرار بر
بقا، امکانات دولتی، به گونه ای ضایع
شوند که مثلا در قبال پرسه ی صلح،
سپواتژ حکومتی، نمایان تر می شود.

هشدار و مراقبت، لازمه های درک عمومی
جامعه ی افغانی اند، زیرا صورت حال
تساز، قهرانی ها و فرهنگ سازی ها،
ایجابی دارند که بایسته است در میزان
منافع، دست نورد ها و حیات مدنی ما،
نپاید از چشم پاهانتند. به این دلیل،
بپذیرش صلح را به هفتی وجوب شرایط
بهرتر می پذیریم.

شاید شماری با رفتار خاص، به ابعاد
موضوع، توجه نداشته باشند. سوء
رفتار در افراد و اشخاص دیده می
شود که معاصدت با تیم حاکم را از کل
سیستم، مجزا نمی کنند. منطق ما این
است که باید با اصلاحات، جلو کسان
با بگیریم که دیگر مورثت ندارند؛ نه
این که به نام صلح، نظامی را تضعیف
کنیم که به سختی اجزاء شده است.
تجاوز این منطق، اچجاب می کند اصرار
کنیم. پرسه ی صلح بی بدیلی توام شود
که افزون بر تابع امنیت، نوع رفیوم
سیاسی بدیل می شود.

سختی کنیم از زیرین پایه های لرزان
حکومت، جلوگیری کنیم. این مامول
با بدیل افراد و اشخاص راس، قوام می
یابد.

تشبیه پایه های لرزان، بی شباهت به
پایه های سیستم است. منظور افراد و
اشخاصی ست که تیم سیاسی حکومت
کنونی را می سازند؛ هرچند تظاهر به
ازاده ی سیاسی، مسوولان را به نامگذاری
رسانه بی کشانده، اما تلاش ها برای
احاطه ی سیستم، شیهه پایه های لرزانی
ست که سعی می کنند با اتبوه سازی،
از ارتعاش آن بکاهد.

فکر می شود مثنی نادرست حکومتمداران
کنونی، آنان را هراسان کرده، اما این
افاده به این هفتی نیست که خود
موجه چنین مساله ای شده اند. عموماً
در به دنبال فرصت، از هاهوی رسانه
بی تا جهت کمپاین ها، تیمی که روی
شناس ها، امید ها و فرصت های
مردم یا گذاشت، از این نیز می ترسد
که پرستیزی گروهی کاهش یافته است
که برای اولین بار در تاریخ افغانستان،
منحصر به فرد، ولو به حد یک شخص،
دانسته می شد.

عوامل بیرون حکومت، چه در سطح
فشار های تنازع داخلی، چه به سطح
تماس های بیرونی، مناسفانه به گونه ای
مؤثر واقع نمی شوند که با درک آن ها،
عدم اعتطاف حکومت کنونی، وضعیت را
خراب تر نکند.

در حالی که صلح، به غایبه ی اصلی
افغان ها میدل شده است، صحبت از
آرایش نظامی در جوی که طرف مهم
حامیت از افغانستان با امریکا، به تفاهم
رو آورده است، حکومت را در ننگنای
دیگری نیز خود خواهد کرد که بدون
محاسبه، از حمایت های خارجی، توقع
دارد.

آن چه در این میان بسیار مهم می
باشد، همسویی سیاست های دولت
با جامعه ی جهانی، به ویژه ایالات
متحده ی امریکا است. این همسویی به
حکومتمداران کمک می کند، حداقل با
وقایع ی خویش در برابر تعیاتی که

بوی مشهوری پاکستانی چاپخویی
به دنده وگومار.

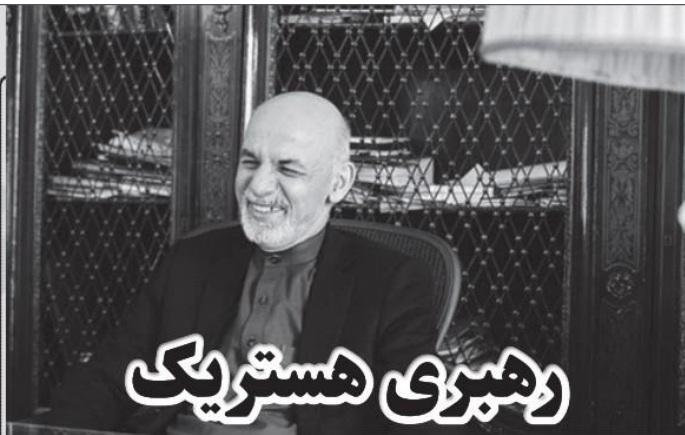
هریزار به دغه چاپخونه کی خپل
جوهر او هنر دومره وځلاوه چې د
یادې چاپخونې له اړخه یې د پېښور
تعلیمي بورډ د ازموینو څانګې ته مخه
وونډله، د ټولې صوبې د میټریک
ازموینې سوالونه دده په ګوتو کمپوز
کېدل. هلته چې د پاکستان ۲۲ ګرېډ
افسرانو د ننوتو مخه نشوای موندلی
پوه افغان کډوال د ټولې صوبې په
کچه د ازموینو پراخیک پخپل لاس
کې اخیستی و، که هر یزار غوښتې
وای، مېلورن به را وتلی و، چې کال
کې یې یوه پارچه هم اوت کړې او،
سلو تنو ته سوالونه ښودلې وای، د
هر یزار په ژوند کې به د اقتصادي
ناخالو کومه ښه نه وو پاتې، خو
هر یزار هلته هم پخپل مضبوط اېمان
په وړ سيارلي امانت کې کوم خیانت
ونکړ.

په ۲۰۰۳ز کې چې له ولایته پېښور
ته راغلم، کچه گړی پندغالی د
کبابانو په څېر په بلبلور پر بریل
مخ لړول شوی و، نه د جومات نیبه
پاتې وه، نه د هېږي شناخته!
د کډوالو په منځ او څو لوی اباد او
د سمنور پندغالی د اغېز تار تر منځ
اواره دښته ګرځېدلې و. په زړه کې او
وګرځېدل، هر یزار به په دویم ځلي
پندغالی کې د خپلې مینې له وچلې،
چېرته کومه جوته کړه موندلې وي؟!
وروسته خبر شوم چې هر یزار هېواد
ته لېږدېدلې، د ننگرهار روغتیا ریاست
کې یې د ادارې مدیر به توګه دنده
موندلې، ورور می ډاکتر فضل هادي
چې ننگرهار کې دنده لرله د یو بل
له حال احوال څېړلو، خو لندن ته
د هغه په تلو می بیا ورسه د اړیکو
په درېعه ونشوای موندلی.

میاشت وړاندې ډاکتر فضل هادي د
هر یزار له ناڅاپي مړینې خبر کړم،
دا وخت نژدې څلور میاشتې دده په
وفات اوښتې وې، یو وار بیا می پر
ځان تلو کښل، له دې بله دهر غي که
کېدای شي چې څوک دی د څېر خواره
ملګري پر مرګ کښو مېشته پس
خبر شي، نه یې د تلو پښه وپوښلی
شي، نه یې فاتحه کې لپې پورته کړای
شي، نه یې له کورنۍ سره د غمرازۍ
مخه وومو.

اوبښې او ساندې سړی د وجدان له
غایبه وروغړی شي؟

وايي، هر یزار روغ جوړ و چې په دفتر
کې د زړه له جاني به حق ورسېد.
هر یزار سلګونه اېډی، سیاسي، دیني
کتابونه مجلې پخپلو هنري ګوتو
کښلې او د چاپ جوګه ګرځولې،
خو د بې ارزې او ناقدو په کرختۍ
چاپیرالې کې د قلم نومورکې سېاهي
پاتې شو.



مصطفیٰ عمرزی

سخنرانی‌ها، فلم‌ها و تلوېزيوني زياد دکتور غني را دیده ایم. او در اکثر آن‌ها، به عنوان شخص عصبی بخاشگر و پرخاشگر و تندخو به نظر می‌رسد. منجای از این کنش‌های رئیس‌جمهور، اگر به اثر برداشت از او مسایل است، اما اکثراً ناشی از طبیعت او می‌باشد. دکتور غني، قریب از این‌ها که در زمینه‌ی حاکمیت حامد کرزی شناخته شود، اصلاً محسوس نیبود.

داستان‌ها و بالاخره روایت‌هایی از شهوی برخورد صریحی که به اصطلاح تر و خشک‌تر می‌سوزاند، از اوایی که دکتور غني در رده‌های دولتی ظاهر شد، میان همه تبادل می‌شدند.

وزارت مالیه و ریاست پوهنتون کابل، دو نهادی‌اند که از کارکردهای دکتور غني، بیشتر به یاد می‌ماند؛ هرچند در پوهنتون کابل، مدت زیادی نماند، اما کارنامه‌ی او در وزارت مالیه، تعداد زیادی را از رده‌ها عموماً مصیبت‌های بی‌حد دکتور غني که به اثر درگرمی او با بیماری سرشان به وجود آمد، با وجود تدبیر، اثرات زیادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون بر این، مقام تفکر دوم که به گونه‌ی رسانه‌ی بی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصیتی مصلح می‌کنند تا از هر دو هکنگر، انتصاف نداشته باشد.

اعتقاد به نفس‌پیش از حد که گویا پدید آمده از نخبه‌به واقع شده است، بسیاری از تفکیر حاد خبر که بایسته بود دروغ از کردنی؛ هرچند واکنش دکتور غني در انتقادات، از مهارت‌هایی بهره‌می‌برد که او را قادر ساخته‌اند در چرخ تبلیغاتی، مسایل را متذکر می‌کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را انحصار کرده است، با نمایشی طول و تفصیل دولتی و کمیسیون‌ها، با انبوه می‌کنند که در چنین مسأله‌ای که صدماتین در راس قرار دارند، ادعای انحصار محالین، نادرست است.

یکی از آثار بی‌بهره (مردم داکتر لیت نویسی) که می‌باید نشانده‌ای از زمانی که دکتور غني در دومین انتخابات ریاست‌جمهوری با حامد کرزی، پس از داکتر بشر دوست، کم آورد یا همکاری کرده بود و متأسفانه پس

داد که متأسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساحه‌ای وارد شده است که با ظرفیت‌ها، گذشته و تجربیات او، مصداق کسانی قرار می‌گرفت که از آغاز انتقادات بر روی، ادعای می‌کردند گذشته‌ی کاری او در محدوده‌های کوچک و بسته‌ی سیستم غربی است.

که عاری از بوروکراسی‌های جهان‌سوز است، او را از درک شیشه‌های عاجز می‌ساخت که در کشور ما، نیازمند احاطه به تمام بازگشت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. تشبیهات هیستریک شخصیت دکتور غني، حالا به همه‌جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید‌های ما را از او قطع نگذرد است، تقاضای وسعت نظر به مسایل مهم کشور می‌باشد. تکرار به جای او که یک کفنه پس از کمک‌های خارجی، سقوط می‌کنیم یا استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزوم است، عبارت از دشواری‌هایی است که در چهل سال بخران، به ملت افغان

تفهم می‌کنند تحلیل پیچیده‌گی‌های روابط جهان، به میزان نتوان آن کشور ما را درگیر می‌کنند. بنابراین، بهتر است با خنجر از روش‌های خودکامه که مانع مملکت می‌باشد و تهدید می‌کنند، به عنوان کسی که فرصت بافته بود و روزی باید بی‌درد، به جریانی کمک کند که به نان پرورسی صلح در برابر ما قرار دارد.

برخورد‌های هیستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه دافع شخص را لحاظ می‌کنند، ما را وار وار دافع بخران خواهد کرد که در هیچ کتابچه‌ای، فرصت‌های از دست رفته‌ی جامعه‌ی جهانی وجود ندارند.

تداوم هیستریک حاکمیت در قضایی‌گی که از جغرافیایی آن کاسته می‌شود، چه نوع حکومتی را برحماً می‌گمارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه‌ی جهانی، حتی به حداقل خودکامی رسیده‌ایم؛ اگر درگیر تکرار از جامعه‌ی جهانی شوم، با حاکمیتی تنها می‌مانیم که ولو دومین متفکر دنیا را داشته باشد، اما همیشه حکومت‌هایی می‌شود که تنظیم‌ها در جنگ‌های داخلی در چهار گوشه‌ی کشور، سرگرد کرده‌اند.

شرح تصویر: به باور مردم، دکتور غني حتی یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.

از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صد‌ها تن نخبه‌گانی که در تیم تحول و تداوم با دکتور غني، صادقانه کمک کرده بودند، خاطراتی نقل کرده است که روایت‌های تاسف‌آر از شخصیت دکتور غني بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکتور غني، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحتی‌وی، مردم را در ابهام می‌گذاشت، اما قابل‌شکین به شری‌گی که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشتند، او را به بی‌تعطاف اجباری می‌کشاند. چنان‌چه آورد، اعتماد به نفس کاذب، دکتور غني را در جایی قرار داده بود و می‌دهد که هیچ کسی را برتر از خودش نمی‌داند.

اعترافات جان‌کوی، وزیر خارجه‌ی پیشین ایالات متحده‌ی آمریکا، مبنی بر این‌که دکتور غني، تجربه‌ی سیاسی نداشت، حقیقت تلخ دیگری بود که بسیاری از حامیان او جداً دریافته‌اند. در چنین اوضاع و زمینه‌هایی، دکتور غني با خامی هیستریک، به قرار و فرود جامعه‌ی افغانی رو آورد و بدتر از همه، به گونه‌ای عمل کرد که گویا نیازی به تجربه ندارد.

تلاتن کنونی رییس دولت که با تمام توان سعی می‌کند پرورسی صلح را مخیل کند، جزو گمان‌هایی بود که بعضی می‌کردند. عدم برداشت تفهیمات و مخالفت‌هایی که اکثراً موجه‌اند، رخ نازحت‌کننده‌ی دیگری است که دکتور غني با اغماض به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل‌کرده، با تعینات افراد گمنام و خارج زده که با منطق زبان انگلیسی، در جامعه‌ی او تحصیل می‌شوند، که اگر استثنائات را کنار بگذاریم، ۹۹ درصد مردم ما در مسایل روزمره‌ی زندگی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هیستریک دکتور غني با افزایش صدای او واقع می‌شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر چاره‌ی موقتی ایجاد کند، تیرت و انعکاس رسانه‌ی بی، به همان میزان تخریب‌کننده است؛ چه حالت هیستریک، مانع تعقل و خوداری‌های مورد نیاز می‌شود.

حکومت وحدت ملی که ابتکار دکتور غني بود، از همان آغاز برای چیز فیهما بین



معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «ن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
- ۷- افغانستانه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).

- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.

- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

افغان زمین / ۱۳۷

- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگک: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تاييدات فرهنگي - مدني:

- ستايشنامه ي «پوهنځي ژورناليزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستايشنامه ي «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستايشنامه ي «شوراي ژورناليزستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستايشنامه ي «مشرانو جرگه ي افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Afghanistan

(A Collection Of Articles Published In Orband Magazine)

ORBAND

By: Mustafa Omarzai



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**